



**مجتمع آموزش عالی فقه  
مدرسه عالی فقه تخصصی  
پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و حقوق قضایی**

**اعضای داخلی از منظر فقه جزایی اسلام و دانش پزشکی و دیه ی آن**

**استاد راهنما: دکتر حسینعلی بای (زید عزه)**

**استاد مشاور: دکتر حمید صدیقی آخا (زید عزه)**

**دانش پژوه: سیدرضا حسینی**

**کد تحصیلی: ۱۱۵۴۹۱۰**

**خردادماه: ۱۳۹۸**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقدیم

این نوشته برگ سبزی کوچک سید و  
سرور اوصیا؛ آن امیری که برای دفاع از  
دین، فرق مبارکش شکافته شد، و  
همسرش پهلویش شکسته شد، صورتش  
نیلی و فرزندانش یکایک شهید گردید تا  
فرزندان معنوی اش به راه هدایت و فلاح  
و رستگاری نائل گردند.

## تقدیر و سپاس

تدوین این دفتر ناقابل مرهون راهنمای ها و ملاحظات سود مند اساتید محترم راهنما دکتر حسینعلی بای (زید عزه) و استاد محترم مشاور دکتر صدیقی آخا (زید عزه) و استاد ادیب حجت الاسلام و المسلمین حمید حائری (زید عزه) می باشد که از زحمات ایشان قدر دانی و تشکر می کنم همین طور از استاد محترم داور حجت الاسلام و المسلمین محمدی جورکوهی و همه کسانی که در گردآوری این اثر ناچیز به نحوی سهمیم بوده اند سپاس گزارم.

## چکیده

دیه عوض مالی است که به سبب قتل از سان محقون الدم یا جنایت بر اعضا او واجب می شود. دیه ی اعضا در فقه به مقدر و غیر مقدر تقسیم می گردد. در فقه امامیه برای ثبوت دیه ی مقدر برای جنایت صورت گرفته بر یک عضو به روایات خاص یا عامی که از ائمه (علیهم السلام) وارد شده است استناد می شود.

بحث دیه ی اعضای داخلی در میان فقهای متقدم مطرح نشده است و در کتب فقهی، مبحثی در مورد دیه ی عضو داخلی نمی توان یافت؛ ولی معاصرین تا حدودی این مسئله را مورد توجه قرار داده اند. اگر چه فقهای معاصر در مورد این که آیا اعضای داخلی سبب وجوب دیه ی مقدر هستند یا ارش با هم اختلاف نظر دارند. ولی دیدگاه آن دسته از علمایی که معتقدند جنایت بر عضو داخلی سبب وجوب دیه ی مقدر است با مقتضای نصوص عامی که در باب جنایت بر کمتر از نفس وارد شده هماهنگ است و این نصوص عام بوده و دلیلی دال بر تخصیص این قاعده نسبت به اعضای داخلی وجود ندارد.

در فقه اهل سنت نیز ثبوت دیه ی مقدر برای اعضای داخلی در صورتی که شرایط قیاس که رکن آن شناخت علت و وجود آن در مقیس علیه است باشد از طریق قیاس جایز است. اگر چه فقهای اهل سنت در خصوص علت تعلق دیه ی مقدر به یک عضو اختلاف نظر دارند. برخی علت تعلق دیه ی مقدر را از بین رفتن منفعت آن عضو میدانند برخی جمال و منفعت با هم و... برخی دیگر علت و معیار تعلق دیه ی کامل به یک عضو را «از بین بردن زیبایی به طور کامل» یا «از بین بردن منفعت مقصود عضو به طور کامل» ذکر کرده اند.

**واژه های کلیدی:** دیه، حکومت، عضو داخلی، دیه اعضای زوج و فرد، دیه ی اعضای داخلی.

## فهرست مطالب

چکیده	۵
<b>فصل اول</b>	
<b>کلیات و مفاهیم</b>	
مقدمه	۲
۱- تعریف مساله و بیان سوال اصلی تحقیق	۳
۲- سوالات فرعی	۴
۳- فرضیه های تحقیق	۴
۴- سابقه و ضرورت انجام تحقیق	۴
۵- هدف تحقیق	۵
گفتار اول: مفهوم دیه	۶
الف- معنای لغوی دیه	۶
ب- معنای اصطلاحی دیه	۸
۱- دیه در اصطلاح فقهای امامیه	۸
۲- دیه در اصطلاح فقهای عامه	۹
ج- کاربرد دیه در آیات و روایات	۱۲
دیه در قرآن کریم:	۱۲
دیه در روایات	۱۳
گفتار دوم: مفهوم ارش	۱۵
الف- معنای لغوی ارش	۱۵
ب- ارش در اصطلاح	۱۶
۱- ارش در اصطلاح فقهای امامیه	۱۶
۲- ارش در اصطلاح فقهای عامه	۱۹
ج- کاربرد ارش در روایات	۲۰
۱- دیه معین شرعی	۲۰
۳- دیه غیر معین شرعی	۲۳

گفتار سوم: روش محاسبه ارزش.....	۲۵
الف- محاسبه ارزش در فقه امامیه:.....	۲۵
۱- روش عبد انگاری.....	۲۵
۲- نظر حاکم بعد از نظر دادن دو نفر عادل:.....	۲۷
۳- صلح و تراضی قهری حاکم بر طرفین.....	۲۸
۴- نظر حاکم شرع بدون نیاز به جلب نظر کارشناس.....	۲۹
ب- محاسبه ارزش در فقه اهل سنت.....	۳۱
۱- شیوه عبد انگاری.....	۳۱
۲- حکومت به معنای ارزش درد و رنج.....	۳۲
۳- مقایسه جنایت با جنایت مقدر.....	۳۳
۴- پرداخت نفقه زندگی و هزینه درمان مجنی علیه.....	۳۴
۵- محاسبه اجرت طیب و قیمت دارو.....	۳۴
۶- قول به تفصیل.....	۳۵
گفتار چهارم: مفهوم حکومت.....	۳۶
الف- حکومت در لغت:.....	۳۶
ب- حکومت در اصطلاح.....	۳۷
۱- حکومت در اصطلاح فقهای امامیه.....	۳۷
۲- حکومت در اصطلاح فقهای عامه.....	۴۰
گفتار پنجم: شرایط وجوب حکومت.....	۴۳
گفتار ششم: مفهوم عضو.....	۴۴
الف- معنای لغوی عضو.....	۴۵
ب- معنای اصطلاحی عضو.....	۴۷
گفتار هفتم: مفهوم عضو داخلی.....	۵۳
۱- معنای لغوی داخل و جوف و جانفه.....	۵۴
۲- معنای اصطلاحی جوف و جانفه در اصطلاح فقها.....	۵۵
۳- نتیجه گیری.....	۵۸
۳- جوف و داخل در آیات و روایات.....	۵۸
۴- مفهوم عضو داخلی از دیدگاه پزشکی.....	۵۹

## فصل دوم

### دیه اعضای داخلی منصوصه

فصل دوم: دیه ی اعضای داخلی منصوصه .....	۶۲
گفتار اول: دیه اعضای تکی .....	۶۲
الف- دیه زبان .....	۶۲
۲- حکم جنایت بر زبان لال .....	۶۳
۳- دیه زبان در نزد فقهای عامه .....	۶۵
ب- دیه ستون فقرات ( صلب) .....	۶۵
گفتار دوم: دیه اعضای دوتایی .....	۶۷
الف- ترقوه .....	۶۷
گفتار سوم: دیه اعضای چندتایی .....	۷۱
الف- دنده ها .....	۷۱
ب- دیه دندانها .....	۷۲

## فصل سوم

### دیه اعضای داخلی غیر منصوصه

فصل سوم : دیه ی اعضای داخلی غیر منصوصه .....	۷۷
مقدمه .....	۷۹
گفتار اول: بررسی قاعده اعضای زوج و فرد .....	۷۸
الف: بررسی سندی قاعده نزد امامیه .....	۸۰
ب: بررسی سندی قاعده نزد اهل سنت .....	۸۵
ج: اقوال فقهای امامیه در مساله .....	۸۹
۱. نظریه شمولیت .....	۸۹
۲- نظریه عدم شمولیت .....	۹۱
۱-۲- به لحاظ زمان صدور روایت ؛ .....	۹۱
۳-۲- به لحاظ قطع و جدا شدن ؛ .....	۹۲
۴-۲- دیدگاه اجمال داشتن عام .....	۹۴
۳- دیدگاه تفصیل ؛ .....	۱۰۰
نتیجه .....	۱۰۲



ه: اقوال فقهای عامه در مساله ديه اعضاى داخلى .....	۱۰۲
۱- نظريه عدم شموليت .....	۱۰۲
۲- نظريه شموليت قاعده .....	۱۰۴
و: نقد و بررسى ادله فقهای اهل سنت .....	۱۰۸
گفتار دوم: ديه اعضاى تکی .....	۱۰۹
الف- ديه ی مری .....	۱۰۹
ب- ديه ی مثانه .....	۱۱۱
ب- ديه طحال .....	۱۱۳
ج- فك پايين .....	۱۱۸
د- ديه نخاع .....	۱۲۰
گفتار سوم: ديه ی اعضاى دوتایی .....	۱۲۲
الف- ديه ی کلیه ها .....	۱۲۲
گفتار چهارم- شموليت قاعده در منافع .....	۱۲۲
الف- دليل موافقين شموليت .....	۱۲۳
ب- دليل عدم شموليت .....	۱۲۴
گفتار پنجم- ديه ی غده ها .....	۱۲۶
جمع بندى و نتیجه گیری .....	۱۳۲
فهرست منابع و مآخذ .....	۱۳۳

# فصل اول

## کلیات و مفاهیم

## مقدمه

دین اسلام برای مصالح دنیا و آخرت بندگان آمده است، و در هر شرایطی و در هر حوزه ای تکالیف انسان را روشن می‌سازد. و یکی از مهم‌ترین مصالح بندگان که شریعت برای رعایت و حفظ آن آمده است، حفظ جان انسان‌ها است. حفظ نفس از ضروریات است که خداوند متعال به حفظ آن‌ها دستور داده است. از جمله احکامی که برای حفظ نفس تشریح شده است، قصاص و دیات و ارش جنایات است.

دیه در مورد برخی جنایات به صورت خاص، مشخص است، اما در برخی موارد میزان دیه مشخص نشده است، علت این امر گاه به این دلیل بوده که اصولاً دیه مقدری برای جنایت وجود ندارد و گاه دلیل محدودیتهای علمی و پزشکی بوده است که در گذشته وجود داشت، در کتب فقهی پیشین تعریفی دقیق از اعضای داخلی و میزان کارکرد و منفعت آن‌ها در بدن نداشته‌اند و بدیهی است که چنین مسئله‌ای به گونه‌ای که امروزه مطرح است در آن زمان سوال برانگیز نبوده است،

اما، در زمان کنونی با توجه به پیشرفت‌های بسیار زیاد علم پزشکی، امکان شناسایی دقیق اعضا و میزان کارکرد و نقش آن‌ها در حفظ حیات انسان فراهم شده است، در نتیجه این ضرورت ایجاد می‌شود که به صورت دقیق‌تر جنایات وارده بر اعضای داخلی مورد بررسی واقع شود و حکمی که به موازین و اصول شرع و مقاصد شریعت نزدیک‌تر است برای این اعضا صادر گردد.

و من الله توفیق

### ۱- تعریف مساله و بیان سوال اصلی تحقیق

یکی از موضوعات مهمی که مورد بحث می باشد و اختلاف دیدگاه در مورد آن وجود دارد دیه اعضای داخلی می باشد. این اختلاف از چند جهت حایز اهمیت است اول اینکه مفهوم عضو داخلی چه می باشد و معیار تشخیص عضو داخلی از خارجی چه می باشد بعد از اینکه مفهوم عضو داخلی مشخص شد در مرحله بعد باید دیده شود که آیا به اعضای داخلی دیه تعلق میگیرد یا ارش؟ نسبت به اعضایی که نص خاصی در باره آن داریم مشکل چندانی وجود ندارد و فقها طبق آن حکم نموده اند ولی عمده ترین مشکل در آن اعضای داخلی است که درباره آن نص وجود ندارد و مورد اختلاف فقها میباشد از حیث اینکه آیا این اعضا مشمول قاعده زوج و فرد میباشد و یا ارش به آنها تعلق میگیرد. حتی بین فقهای که قاعده زوج و فرد را شامل اعضای داخلی میدانند نیز اختلاف دیدگاه وجود دارد. برخی اعضای ریسه داخلی بدن را مشمول قاعده میدانند و برخی میگویند اعضایی که کارکرد مستقلی دارند و حیات انسان به آنها بستگی دارد مشمول قاعده است و اطلاق کلام برخی ها نیز شمول کامل قاعده است.

و همچنین در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ نسبت به اعضای داخلی تصریح شده است که طبق قاعده زوج و فرد میباشد ولی با این حال هیات عمومی دیوان عالی کشور نسبت به طحال ارش را ثابت دانسته و بر خلاف نص قانون رای داده است و این که باز هم با این وجود نیاز به

تحقیق و دقت بیشتر در این موضوع است که اعضای داخلی از منظر فقه جزایی اسلام و دانش پزشکی چیست و دیه آن چگونه تعیین میشود؟

## ۲- سوالات فرعی

۱- مفهوم دیه و ارش و حکومت چیست؟

۲- معیار تفکیک اعضای داخلی از اعضای ظاهری از منظر فقه جزایی اسلام و دانش پزشکی

چیست؟

۳- نحوه تعیین دیه اعضای داخلی از منظر فقه جزایی چگونه است؟

## ۳- فرضیه های تحقیق

اعضای یکتایی و دوتایی داخلی بدن مشمول قاعده زوج و فرد بوده و بر همان اساس دارای دیه مقدرند.

## ۴- سابقه و ضرورت انجام تحقیق

در کتب فقهای پیشین، بحثی در مورد دیهی اعضای داخلی بدن وجود ندارد، تنها مبحثی که در آن جنایت بر عضو داخلی مورد توجه قرار گرفته در خصوص جنایت جائفه است. در میان فقهای معاصر موضوع دیهی اعضای داخلی تا حدودی مورد بررسی قرار گرفته است. مطالب و نوشته‌هایی که در این زمینه وجود دارد به شرح زیر است:

۱- مقاله‌ی احمد حاجی ده آبادی با عنوان (قاعده‌ی دیهی اعضا در فقه امامیه و اهل سنت). ایشان پس از طرح و بررسی مستندات قاعده‌ی دیه به این نتیجه رسیده است که اکثر علمای معاصر و مراجع شیعه معتقدند که به اعضای داخلی بدن دیه کامل تعلق می‌گیرد. اما نقضی که در این مقاله وجود دارد

این است که موضوع دیه‌ی اعضای داخلی را از دیدگاه اهل سنت و مذاهب چهارگانه به طور دقیق و تحقیقی بررسی نکرده است و قواعد اصولی را در تطبیق درست به کار نبرده است و به آن ایراداتی وارد نموده اند.

۲- مقاله‌ی احمد جعفری با عنوان «دیه ما فی جوف الإنسان من الاعضاء» در خصوص تعلق یا عدم تعلق دیه معین به اعضای داخلی که در انجا قائل به دیه ی مقدر میشود.

۳- مقاله‌ی «محمد قحطانی» با عنوان «أحكام الجنایة علی طحال الآدمی»، که در آن حکم جنایت بر طحال مورد بررسی قرار گرفته است و در نهایت به این نتیجه رسیده است که جنایت خطا بر طحال اگر موجب از بین رفتن آن شود دیه‌ی کامل دارد.

ولی می توان ادعا کرد که مطالعه ی تطبیقی در زمینه ی دیه ی اعضای داخلی در بین مذاهب خمس و بیان ادله و استنادات آنان موضوعی است که تاکنون به آن پرداخته نشده است. و از آنجایی که هدف و حکمت تشریح دیه، جبران خسارت و زیان وارده به مجنی علیه یا خانواده‌ی مقتول و جلوگیری از کینه و نفرت و دشمنی احتمالی و حفظ خون انسان‌ها از پایمال شدن است. فقهای مذاهب اسلامی در مورد تعلق دیه به اعضای ظاهری و خارجی مانند دست، پا، بینی و گوش و غیره تقریباً اتفاق نظر دارند و در کتب فقهی خود مورد بررسی قرار داده‌اند، اما در مورد دیه‌ی اعضای داخلی بدن سخنی جامع و مورد توجه به میان نیاورده‌اند و وجه تمایز اعضای ظاهری با اعضای داخلی از لحاظ تعلق یا عدم تعلق دیه را به طور واضح روشن نساخته‌اند لذا بر آن شدیم که موضوع را مورد بررسی قرار دهیم.

#### ۵- هدف تحقیق

بررسی دیدگاه فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب امامیه در مورد دیه آنها و بیان دلایل و مستندات آنان پس از شناخت اعضای داخلی و خارجی و وجه تمایز آنها.

**گفتار اول : مفهوم دیه**

برای، واضح شدن مفهوم دیه، لازم است، معنای آن را در لغت و اصطلاح فقهاء بررسی کرد.

**الف-معنای لغوی دیه**

در لغت نامه ها کلمه (دیه) مصدر است و از ریشه‌ی «وَدَى» بوده که پس از حذف واو و اضافه کردن (ها) به جای آن در آخر کلمه تبدیل به دیه شده است همانند کلمه «وصل» که تبدیل به «صله» میشود و به جمع آن دیات گفته می شود.<sup>۱</sup>

این کلمه از حیث لغت مصدر است ولی در معنای اسم مفعول به کار می رود یعنی همانطور که واژه (خلق = افزیدن) به معنای (مخلوق = افزید شده) به کار می رود، دیه نیز که در حقیقت به معنای ادا کردن است به جای اسم مفعول یعنی آنچه که ادا می شود استعمال میشود.<sup>۲</sup> و اگر گفته شود: «وَدَى الْقَاتِلُ الْقَتِيلَ» به این معنی هست که قاتل خون بهای مقتول را به صاحب خون پرداخت کرد.<sup>۳</sup> ماده (وَدَى) به معنای، حق قتل، بدل نفس،<sup>۴</sup> آبی که بعد از بازی و ملاعبه جنسی خارج می شود<sup>۵</sup> و به معنای مجرای آب و سیل در میان کوه‌ها و تپه‌ها<sup>۶</sup> می‌باشد.

۱- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح ج ۶ ص ۲۱

۲- احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲ ص ۵۴۳

۳- احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۵۴

۴- محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵ ص ۳۸۳.

۵- احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲ ص ۶۵۴.

۶- احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲ ص ۶۵۴

۷. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۸ ص ۹۸.

کلمه «عقل» نیز به عنوان مترادف کلمه دیه در کلام عرب به کار رفته است چنانچه در لسان العرب آمده است «العقل فی کلام العرب الدیه»<sup>۱</sup> و وقتی گفته می‌شود: «عَقَلَ الْقَتِيلَ عَقْلًا» یعنی دیه‌ی مقتول را داد. از جمله معانی عقل «حجر و منع» است.<sup>۲</sup>

معنای عقل، «بستن زانوی شتر» است زیرا در بین اعراب زمان جاهلیت رسم بود که شتر به ازای خون بها پرداخت می‌شد و اشخاصی از طرف قاتل شتران دیه را جلوی خانه‌ی اولیای مقتول می‌بردند و زانوی شتران را در آنجا.<sup>۳</sup>

به همین دلیل دیه را عقل نام گذاری کرده اند، زیرا دیه مانع می‌شود که مردم یکدیگر را به قتل برسانند.<sup>۴</sup>

کلمه دیگری که به معنای دیه استفاده شده است «غیر» است: الْغَيْرُ: الدِيَةُ و جمعه اُغْيَارٌ.<sup>۵</sup> و علت اینکه از این کلمه به عنوان مرادف دیه استعمال شده این است که: فَسَمَّيْتُ الدِّيَةَ غَيْرًا، لِأَنَّهَا غَيْرَتِ عَنِ الْقَوْدِ إِلَى غَيْرِهِ.<sup>۶</sup>

چون در ابتدا اول چیزی که واجب است قصاص می باشد اما از آنجایی که گاه قصاص به دیه تغییر می یافت لذا در ادامه از دیه با غیر یاد شده است

واژه دیگری که به معنای دیه استفاده شده است «مله» میباشد المله: الدیه و و جمع آن: الملل:

الديات<sup>۷</sup>

۱- محمدبن مكرم بن منظور، لسان العرب ج ۱۱ ص ۴۶۱

۲- مقداد بن عبدالله سیوری حلی، التنقیح الرایع لمختصر الشرایع ج ۴ ص ۴۶۱

۳- ابن اثیر مبارک بن محمد جزری، النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۷۸

۴- مقداد بن عبدالله سیوری حلی، التنقیح الرایع لمختصر الشرایع ج ۴ ص ۴۶۱

۵- محمد بن مكرم بن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۴۱

۶- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغه فی اللغه، ج ۱۰، ص ۳۱۸

۷- محمدبن مكرم بن منظور، لسان العرب ج ۱۱ ص ۶۳۱.



## ب- معنای اصطلاحی دیه

فقه‌های مذاهب اسلامی تعریف‌های متفاوتی از دیه ارائه داده‌اند، که در اینجا لازم است تعریف هر مذهب به صورت جداگانه بررسی شود.

## ۱- دیه در اصطلاح فقه‌های امامیه

مشهورترین تعریف میان فقه‌های امامیه از دیه عبارت است: مالی که در شرع و به واسطه جنایت بر شخص آزاد و حر در نفس یا مادون آن، واجب می‌گردد خواه مقدار آن معین شده باشد یا خیر، و بر غیر مقدر، ارش اطلاق شده است.<sup>۱</sup>

شهید ثانی در کتاب مسالک الافهام در تعریف دیه اینطور می‌گوید: «هی المال الواجب بالجناية علی الحرّ فی نفس او ما دونها. و ربما اختصّت بالمقدر بالأصل، و أطلق علی غیره اسم الأرش.<sup>۲</sup> دیه مالی است که به سبب وارد شدن جنایتی بر نفس یا کمتر از نفس شخص حر و آزاد به جانی واجب می‌شود. و بسیار موارد این واژه برای دیه مقدر و معین دیه استعمال میشود و بر غیر مقدر از ارش استفاده میشود.

امام خمینی «ره» در کتاب تحریر الوسیله در تعریف دیه می‌گوید: «و هی المال الواجب بالجناية علی الحرّ فی النفس او ما دونها، سواء كان مقدرًا أو لا و ربما یسمى غیر المقدر بالأرش و الحکومه، و المقدر بالديه»<sup>۳</sup>

دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا کمتر از نفس انسان حر واجب می‌شود خواه از طرف شارع میزان آن معین شده باشد یا معین نشده باشد و در بسیاری موارد از غیر مقدر به ارش یا حکومت تعبیر میشود و از مقدر به دیه.

۱ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵ ص ۳۱۵- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲ ص ۲- سید علی طباطبایی، ریاض

المسائل ج ۱۴ ص ۱۷۳- سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲ ص ۲۲۹

۲ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۳۱۵

۳ - روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله ج ۲ ص ۵۵

همچنین، محقق خوئی در تعریف دیه میفرماید: «دیه مالی است که در جنایت بر نفس یا اعضا یا

ایراد جرح از طرف شارع واجب شده است»<sup>۱</sup>

و ایشان بعد از تعریف دیه میفرماید:

و هی علی قسمین:

الأول: ما لیس فیہ مقدّر خاصّ فی الشرع.

الثانی: ما فیہ مقدّر کذلک»<sup>۲</sup>

(دیه بر دو قسم است عوض مالی که در شرع مشخص نشده و عوض مالی که از طرف شارع

مشخص شده است.

و تعاریف دیگر از فقهای امامیه که همه آنها یک معنا را می رسانند. و فقها دیه را در معنایی اعم

از دیه مقدر و ارش معنا می نمایند.

## ۲- دیه در اصطلاح فقهای عامه

با بررسی در تعاریف فقهای حنفی به این نتیجه خواهیم رسید که بیشتر فقهای مذهب حنفی

تعریف مشابهی از دیه دارند و دیه را به این صورت تعریف کرده‌اند: «دیه مال واجبی است که عوض

از نفس پرداخته میشود و ارش اسم مال واجب در کمتر از نفس است»<sup>۳</sup>.

۱ - سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکملة المنهاج موسوعه، ج ۴۳، ص ۲۲۹

۲ - سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۱۸۶

۳ - محمد بن احمد سرخسی، المبسوط، ج ۲۹ ص ۱۶۱ - محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۵۷۳ - عبد الغنی الغنیمی دمشقی میدانی، اللباب فی شرح الكتاب، ج ۲، ص ۱۲۵.

به عنوان مثال سرخسی یکی از فقهای حنفی در تعریف دیه می گوید: «أنها مال مؤدی فی مقابله متلف لیس بمال وهو النفس والأرش الواجب فی الجنایه علی ما دون النفس مؤدی ایضاً»<sup>۱</sup>

دیه مالی است که در مقابل چیزی که تلف شده است و آن چیز مال نیست و نفس است و ارش، مالی است که به سبب جنایت بر اعضاء پرداخت میشود.

عوض احمد ادریس دیه را اینچنین تعریف میکند: «هی المقابل المالی المقدر من قبل الشارع للضرر البدنی الواجب بالتعدی خطأ علی حیاة المسلم الذکر الحر المعصوم بالقتل»<sup>۲</sup>

«مقابل مالی برای ضرر بدنی، که مقدار آن از طرف شارع تعیین شده است و با تعدی در قتل خطای مرد مسلمان آزاد معصوم واجب می گردد».

با توجه به تعریف وی مال واجب در مقابل جراحت‌های وارده بر مادون نفس، مثل قطع عضو، از بین رفتن منفعت و ... از تعریف خارج می شود، زیرا ایشان معتقد است مشخص نمودن عوض مالی برای این ضررها با قیاس بر دیه نفس در قتل خطا انجام می گیرد.<sup>۳</sup> به عبارتی آنچه در احادیث آمده است: «وفی اللسان الدیة، وفی الشفتین الدیة...» حقیقتاً به آن دیه گفته نمی شود، بلکه تعلق دیه به این موارد و امثال آن از این جهت است که به طور مطلق به اتلاف ملحق شده است؛ یعنی حکماً دیه نامیده می شود. ولی موضوعاً داخل در تعریف دیه نمیشود و از آن خارج است.

با بررسی تعریف دیه نزد فقهاء حنفی به این نتیجه میرسیم که؛ آن‌ها دیه را بر مال واجب در جنایت بر نفس و ارش را بر کمتر از نفس اطلاق میکنند.

۱ - محمد بن احمد سرخسی، المبسوط، ج ۲۶ ص ۵۹

۳- عوض احمد ادریس، الدیة بین العقوبة و التعویض، ص ۲۴.

۳- عوض احمد ادریس، الدیة بین العقوبة و التعویض، ص ۲۴.

**شافعیه:** فقهای شافعی در تعریف دیه گفته‌اند: «مال واجبی است که به سبب جنایت بر شخص آزاده در نفس یا کمتر از آن پرداخت می‌شود».<sup>۱</sup> البته برخی از اصطلاح «ما دون»، عبارات «أو طرف» یا «غیرها»<sup>۲</sup> را آورده‌اند. با توجه به این تعریف، قتل نفس، ازاله عضو یا منفعت آن و جراحت‌های مقدر و غیر مقدر موجب دیه هستند، زیرا بنا بر رأی اصح در مذهب شافعی، ارش و حکومت دیه نامیده می‌شوند.<sup>۴</sup>

**حنابله:** در مذهب حنبلی تنها می‌توان یک تعریف از دیه یافت و آن عبارت است از: «مال پرداختی به مجنی علیه یا ولی او به سبب جنایت».<sup>۵</sup> این تعریف که متشکل از سه قید: «مال پرداختی به مجنی علیه»، «یا ولی او» و «به سبب جنایت» می‌باشد، به این مطلب اشاره دارد که دیه شامل مال پرداختی در قتل نفس و کمتر از آن یعنی قطع عضو، از بین بردن منفعت و جرح می‌شود. زیرا قید اول زمانی تحقق می‌یابد که جنایت بر کمتر از نفس روی داده باشد و قید دوم زمانی است که ازهاق روح محقق شده باشد و اما قید سوم به علت تعلق دیه اشاره می‌کند یعنی مطلق جنایت بدون این که آن را مقید به نوع خاصی کرده باشد. مراد از جنایت در اینجا معنای اصطلاحی آن است یعنی «تعدی بر بدن به وسیله‌ی چیزی که مستوجب قصاص یا مال شود».<sup>۶</sup> بنابراین با توجه به تعریفی که حنابله از دیه ارائه داده‌اند می‌توان گفت که دیه گاهی در عوض نفس است و گاهی در عوض عضو و گاهی در عوض منافع اعضا.

۱. زکریا الأنصاری، أسنى المطالب، ج ۴، ص ۴۷؛ الشربینی، الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع، ج ۲، ص ۵۰۲؛ الشربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۷۱؛ البجیرمی، تحفة الحبيب، ج ۴، ص ۱۳۳؛ الرملی، نهاية المحتاج، ج ۷، ص ۳۱۵.

۲. الحصنی، کفایة الأخیار، ص ۲۶۰.

۳. الجمل، حاشیة الجمل، ج ۵، ص ۵۸؛ القلیوبی و عمیره، حاشیتا قلیوبی و عمیره، ج ۴، ص ۱۳۰؛ ابن حجر الهیتمی، تحفة المحتاج، ج ۸، ص ۴۵۱.

۴. الجمل، همان؛ القلیوبی و عمیره، همان.

۵. الحجایوی، الإقناع فی فقه الإمام أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۹۹؛ البهوتی، الروض المربع شرح زاد المستقنع، ص ۶۴۶؛ البهوتی، دقائق أولى النهی، ج ۳، ص ۲۹۱؛ البعلی، کشف المخدرات والریاض المزهرات، ج ۲، ص ۷۱۸.

۶. العثیمین، الشرح الممتع علی زاد المستقنع، ج ۱۴، ص ۹۱.

## ج- کاربرد دیه در آیات و روایات

اساس شرعی که دیه مشروعیت خود را از آن می‌گیرد قرآن کریم و روایات است، که در ذیل به هر کدام پرداخته خواهد شد.

## دیه در قرآن کریم:

لفظ «دیه» در قرآن کریم دو مرتبه ذکر شده است و در هر دو مورد به معنای لغوی آن آمده است:  
 «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنَّ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٌّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۲</sup> هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند؛ (و در عین حال)، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خونبهای به کسان او بپردازد؛ مگر اینکه آنها خونبها را ببخشند. و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند)، ولی مقتول باایمان بوده، (تنها) باید یک برده مؤمن را آزاد کند (و پرداختن خونبها لازم نیست). و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خونبهای او را به کسان او بپردازد، و یک برده مؤمن (نیز) آزاد کند. و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد. این، (یک نوع تخفیف، و) توبه الهی است. و خداوند، دانا و حکیم است.

عوض ادريس معتقد است: در قرآن کریم مالی را که به عنوان بدل از نفس در قتل خطایی پرداخت میشود را ديه ميگويد و عوض مالی را که در قتل عمدی در قرآن به کار رفته شده است )

۱-حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمت القرآن قران، ج ۷ ص ۱۹۴

۲- النساء، آیه ۹۲.

ادا) است. «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»: «پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد). و او [قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند).

و أداء کردن گاهی با تراضی هر دو طرف صورت میگیرد و نیز میتواند به اندازه دیه مقدر و یا بیشتر و یا کمتر از آن باشد. به همین دلیل پیامبر (ص) فقط دیهی قتل خطا را با صد شتر مشخص و تقدیر نموده و مالی را که در صورت عفو از قصاص پرداخت می شود را مشخص تقدیر ننموده اند. بلکه ایشان فرمودند: «و لهم ما اصطالحوا علیه».<sup>۲</sup>

### دیه در روایات

روایات اهل بیت و رسول خدا (ص) در اثبات دیه و ارش و احکام آن نقش اساسی ایفا میکند زیرا در قرآن کریم به صورت واضح و تفصیل به آن پرداخته نشده است به همین علت سنت عهده دار شرح و تفصیل آن شده است و در ذیل به برخی از استعمال دیه در روایات و مشروعیت آن پرداخته ایم

در احادیث نیز از کلمه دیه استفاده شده است، از جمله احادیثی که در آنها لفظ «دیه» بکار رفته است، می توان به این چند حدیث اشاره کرد: ... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الْمَرْأَةُ تَرِثُ مِنْ دِيَةِ زَوْجِهَا وَ يَرِثُ مِنْ دِيَتِهَا مَا لَمْ يَقْتُلْ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ.<sup>۳</sup> «زوجه از دیه همسر خود ارث میبرد و زوج نیز از زوجه خود ارث میبرد مادامی که خود قاتل نباشند.»

۱- البقرة، آیه ۱۷۸.

۲- عوض احمد ادریس، الدیه بین العقوبه و التعویض، ص ۲۳.

۳- محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۱۴۱

امام باقر(ع) در روایتی فرموده است: (والخطأ فی القتل والجراحات فیها الدیة<sup>۱</sup> در قتل خطایی و جرح، باید دیه پرداخت شود..)

در اینجا در همان معنای لغوی خود که «دیه الجراحه» است اطلاق شده است؛ و دیه را مطلق جنایت بر نفس اطلاق میکنند.

با توجه به احادیث میتوان به این نتیجه رسید کلمه دیه در خصوص جنایت بر نفس و جراحات استعمال شده است.

احمد عوض ادریس معتقد است که آنچه که در روایات وارد شده است: ( و فی اللسان الدیه، و فی الشفتین الدیه... ) در حقیقت به آن دیه گفته نمیشود بلکه استعمال مجازی میباشد و اطلاق دیه به این موارد و امثال آن از این جهت است که از بین رفتن آنها، همانند قتل نفس میباشد و به اتلاف به معنای عام آن ملحق شده است. یعنی از حیث حکم دیه بر آنها اطلاق میشود.<sup>۲</sup>

۱ - محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۷۴

۲ - عوض احمد ادریس، الدیه بین العقوبه و التعویض، ص ۲۴

## گفتار دوم: مفهوم ارش

فقهاء علاوه بر لفظ دیه، از کلمات دیگری برای بیان مال واجب با تعدی بر مادون نفس انسان استفاده کرده‌اند. از جمله‌ی این کلمات، ارش و حکومت است. لذا باید معنای این لفظ روشن شود تا ارتباط هر کدام از آن‌ها با دیه مشخص گردد. در ذیل معانی هر یک از این الفاظ در لغت و اصطلاح مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## الف - معنای لغوی ارش

«ارش» از ماده‌ی اَرَش گرفته شده ولی برخی می‌گویند که اصل آن «هرش» است و ممکن است اصل آن همزه و راء و شین باشد زیرا این دو حرف یعنی همزه و هاء به هم نزدیک‌اند، می‌گویند: ایّاک و هیّاک و اَرَقْت و هَرَقْت. و از هر کدام که باشد از باب فتنه انگیزی است<sup>۱</sup>

به طور کلی از معانی ارش در لغت عرب می‌توان از: «الارش دیه الجراحه» دیه‌ی جراحه<sup>۲</sup>، ما به التفاوت کالای سالم و معیوب که مشتری از بایع می‌گیرد، خصومت و اختلاف، آشوب انگیزی<sup>۳</sup> نام برد. لغت دانان ارش را در کاربرد جزایی به دیه‌ی جراحه تفسیر کرده‌اند. خلیل در «العین» می‌گوید: «الارش دیه الجراحه»<sup>۴</sup> و در کتاب «المحیط» نیز این طور تعریف شده است: «الارش دیه الجراحات»<sup>۵</sup> و برخی دیه‌ی جنایت<sup>۶</sup> و برخی دیه‌ی خدش<sup>۷</sup> تعریف نموده‌اند. که برای جبران نقص پدید آمده در اثر جنایت یا جراحه است.<sup>۸</sup> از این کاربردها روشن میشود که برخی از لغت دانان کاربرد «ارش» را فقط

۱- احمد بن فارس بن زکریا، معجم المقاییس اللّغة، ج ۱، ص ۷۹.

۲ - خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۶، ص ۸۴- اسماعیل بن عباد، صاحب بن عباد، المحيط فی اللّغة ج ۷ ص ۳۳۵

۳- فخر الدّین طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۲۹

۴ - خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۶، ص ۸۴- اسماعیل بن عباد، صاحب بن عباد، المحيط فی اللّغة ج ۷ ص ۳۳۵

۵ - اسماعیل بن عباد، صاحب بن عباد، المحيط فی اللّغة ج ۷ ص ۳۳۵

۶ - فخرالدین طریحی، مجمع البحرین ج ۴ ص ۹۹۵

۷ - محمّد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۲۶۴

۸- احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲ ص ۱۲- سید محمّد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس، ج ۴ ص ۵۴



در «خدش»<sup>۱</sup> صحیح میدانند. و برخی دیگر در خصوص جراحات و برخی در مطلق جنایات اما در هیچ یک از مقدر یا غیر مقدر بودن جنایت و میزان دیه لحاظ نشده است بنابراین در لغت به خسارتی که به طور عوض معنای دیه جراحات اعم از اینکه مقدر باشد یا غیر مقدر استعمال شده است و بر دیه نفس ارش اطلاق نمیشود. و وجه تسمیه ان این است که برای جبران نقص است از اسباب نزاع است. <sup>۲</sup> و دیه زمانی باعث نزاع و اختلاف می شود که معین و مقدر نباشد. چنانچه برخی لغت دانان تصریح هم کردند که ارش دیه ای است غیر مقدر<sup>۳</sup>. ولی برخی این خصوصیت را قبول ندارند و قائل به عمومیت این واژه هستند.<sup>۴</sup>

## ب- ارش در اصطلاح

### ۱- ارش در اصطلاح فقهای امامیه

فقها واژه ارش را در مباحث مربوط به معاملات و جنایات استعمال کرده اند و به عبارتی مال پرداختی برای جبران خسارت مالی یا بدنی را ارش گفته اند.

#### ارش در معاملات:

مورد اول که در کتاب البیع فقها بحث نموده اند، جایی است که خریداری کالایی خریده و معیوب از کار در آمده است در فقه گفته شده در این حالت چنین فردی دارای خیار عیب است یعنی حق دارد به خاطر عیبی که در کالای خریداری شده وجود دارد معامله را فسخ کند و مال خود را دریافت کند و یا با چنین معامله ای موافقت نماید و در مقابل عیب کالا ارش دریافت نماید. فقهاء اتفاق نظر دارند که ارش در معاملات ما به التفاوت مبیع در دو حالت سالم بودن و معیوب بودن است،

۱- محمد بن مکرّم بن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۲۶۴

۲- احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲ ص ۱۲- سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس، ج ۴ ص ۵۴

۳- «الارش من الجراحات ما لیس له قدر معلوم و قبل هو دية الجراحة» محمد بن مکرّم بن منظور، لسان العرب، ج ۶ ص ۲۶۳- محمد بن

یعقوب فیروز آبادی، قاموس المحيط، ص ۵۸۴- سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس، ج ۱۷، ص ۶۳

۴- احمد حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۲۰۶

به عبارت دیگر یعنی قیمت عیب ایجاد شده در مبیع. طریقه‌ی تعیین آن هم به این صورت است که: مبیع بدون عیب، قیمت گذاری می‌شود، سپس همراه با عیب قیمت گذاری شده و ما به التفاوت آن در نظر گرفته می‌شود و نسبت آن به قیمت محاسبه می‌گردد و به نسبت آن مشتری حق رجوع در ثمن را دارد. این ما به التفاوت را ارش یا ارش عیب نامیده می‌شود.<sup>۱</sup>

### ارش در جنایت:

شایع‌ترین عباراتی که در تعریف از ارش در کلام فقها به چشم می‌خورد مربوط است به ارش جنایت، که مراد از آن مالی است که جنایتکار در مقابل جنایت انجام داده به طرف آسیب دیده می‌پردازد و در مورد آن در شرع اسلام دیه خاصی تعیین نشده است. هرچند در بسیاری موارد لفظ حکومت را نیز در همین معنا بکار برده‌اند،<sup>۲</sup> برای مثال علامه در قواعد فرموده: « و فی اللحیه الدیه ان لم ینبت، ان نبت فالارش»<sup>۳</sup> در این جا در مقابل عدم رویش محاسن که دیه مقدر دارد برای رویش بعد از جنایت ارش تعیین شده. و لذا منظور از ارش در اینجا دیه غیر مقدر است. برخی هم در تعریف ارش از عنوان بدل مالی استفاده نموده‌اند، شیخ انصاری در تعریفی که از ارش دارند و شامل ارش معاملی هم میشود میفرمایند: « انه یطلق فی کلام الفقها علی مال یؤخذ بدلا من نقص مضمون فی مال او بدن و لم یقدر له فی الشرع مقدر»<sup>۴</sup> به طور کلی در فقه امامیه به خصوص از زمان محقق حلی به بعد ارش غالباً به عوض مالی واجب در جنایت بر کمتر از نفس که مقدار آن در شرع معین و مقدر نشده، اطلاق می‌گردد.<sup>۵</sup> مگر این که قرینه خاصی در میان باشد که از ارش به معنای دیه مقدر اراده شده باشد.<sup>۶</sup>

۱ - سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۸، ص ۲۷۴ - حمزه بن علی حلبی، غنیه النزوع، ص ۲۲۲

۲ - حسن بن ابی طالب (فاضل ابی)، کشف الرموز، ج ۲، ص ۶۷۲ - محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۴۴۴ - جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۱۰، ص ۱۰۴۵ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الإیفام، ج ۱۵، ص ۴۶۶.

۳ - حسن بن یوسف حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۷۰

۴ - مرتضی انصاری، مکاسب خیرات، ج ۵، ص ۳۹۱

۵. حسن بن یوسف حلی، إرشاد الأذهان، ج ۲، ص ۲۳۶ - جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۰۱۶.

۶ - محمد فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، ص ۲۶۳ - سید ابولقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۴۲، ص ۴۸۵

چنانچه حضرت امام(ره) میفرماید: فی الجنایة بلطم و نحوه إذا اسود الوجه بها من غیر جرح و لا کسر أرسها ستة دنانیر، و إن اخضر و لم یسود ثلاثة دنانیر، و إن احمر دینار و نصف، و فی البدن النصف، ففی اسوداده ثلاثة دنانیر و فی اخضراره دینار و نصف، و فی احمراره ثلاثة أرباع الدینار، و لا فرق فی ذلك بین الرجل و الأنتی و الصغیر و الکبیر»<sup>۱</sup>

در جنایت به سیلی زدن و مانند آن در صورتی که صورت به وسیله آن سیاه شود بدون آنکه مجروح و شکسته شود ارش آن شش دینار است و اگر سبز شود و سیاه نگردد سه دینار است و اگر سرخ شود یک دینار و نصف است؛ و در بدن نصف است پس در سیاه شدن آن سه دینار و در سبز شدن آن یک دینار و نصف و در سرخ شدن آن سه چهارم دینار است؛ و در این مسئله بین مرد و زن و کوچک و بزرگ فرقی نیست.

در این مسئله بعد از (ارشها) کلمه (سته دنانیر) قرینه ای است بر این امر که مراد از ارش، دیه مقدر است.

البته برخی فقها به مقدر بودن ارش اشاره کرده اند. و ارش را در دیه مقدر بکار برده اند و برای غیر مقدر «حکومت» میگویند.

برای مثال اینطور آورده اند: «ان كان الحيوان آدميا و كان حرا فقتله كان عليه ديته. و ان جنی علیه جنایة و كان فیها مقدر فذلك المقدر. و ان لم یکن فیها مقدر كان فیها حكومة... و ان جنی علیه جنایة دون التمثیل و كان لهذه الجنایة فی الحر أرش مقدر كالأطراف و العینین و الموضحة»<sup>۲</sup>

از آنجا که چشم و موضحه دیه ی مقدر دارند، نتیجه میگیریم که ارش در این عبارت به معنای مقدر است.

۱ - روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ج ۴، ص ۵۹۶

۲ - قاضی عبدالعزیز ابن براج طرابلسی، المهذب، ج ۱، ص ۴۳۷ - محمد بن حسن طوسی، المبسوط فی الفقه الامامیه، ج ۸، ص ۱۲۰ - جعفر سبحانی، رسایل فقهیه، ج ۲، ص ۶۹۱

فقها این چنین ارشی را «حکومت» نیز میگویند، و در برخی جاها تصریح به مترادف بودن این دو واژه کرده‌اند.<sup>۱</sup>

خلاصه کلام اینکه واژه های ارش، در اصطلاح فقها مشهور همیشه تداعی گر مواردی است که دیه آن ها در شرع تعیین نشده است<sup>۲</sup>

## ۲- ارش در اصطلاح فقهای عامه

فقهای اهل سنت تعریف مشخصی از آن ارایه نداده اند بلکه تنها تعریفی که از ارش می توان یافت تعریف احناف است که آن را به این شکل تعریف کرده اند: «الارش اسم للواجب بالجنایه علی مادون النفس»<sup>۳</sup>

ارش مال واجب در جنایت بر مادون نفس است.  
برخی گفته اند: ارش اسمی است از برای آنچه به علت جنایت بر کمتر از نفس واجب می شود.

اعم از آن که مقدار آن در شرع معین شده باشد یا معین نشده باشد.<sup>۴</sup>  
قهستانی از علمای حنفی هم گفته است که ارش بر بدل نفس و حکومت عدل نیز اطلاق می شود،<sup>۵</sup>  
همچنین احناف برای تبیین دیه غیر مقدر از اصطلاح حکومت عدل استفاده نموده اند.<sup>۶</sup>

۱- حسن بن ابی طالب یوسفی(فاضل ابی)، کشف الرموز، ج ۲، ص ۶۷۲- محمد بن حسن اصفهانی(فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۴۴۴- جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۱۰، ص ۱۰۴۵- زین الدین بن علی عاملی، مسالک الإفهام، ج ۱۵، ص ۴۶۶.

۲- احمد حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۴۵

۳- محمد بن أحمد بن ابی سهل سرخسی، المبسوط، ج ۲۶، ص ۵۹- محمد بن علی حصکفی، الدرالمختار، ص ۷۱۱- محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۵۷۳

۴- وأما الذی یجب فیہ ارش مقدر ففی کل اثنتین من البدن فیہما کمال الدیة فی أحدهما نصف الدیة... وأما الذی یجب فیہ ارش غیر مقدر و هو المسمی بالحکومه» علاءالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصانع، ج ۷، ص ۳۲۳- وهبه زحیلی، الفقه الاسلامی وادلته، ج ۷، ص ۷۴۸

۵- وأما الذی یجب فیہ ارش مقدر ففی کل اثنتین من البدن فیہما کمال الدیة فی أحدهما نصف الدیة... وأما الذی یجب فیہ ارش غیر مقدر و هو المسمی بالحکومه» علاء الدین بن عابدین، قره عین الأخیار، ج ۷، ص ۱۴۳.

۳- علاء الدین ابوبکر بن مسعود، کاسانی، بدائع الصنائع، ص ۴۶۳

یا کلمه ارش را به سوی عضوی که دیه مقدر ندارند اضافه نموده اند برای مثال آمده است: «ینظر الی ارش الکف و الاصابع فیکون علیه الاکثر»<sup>۱</sup> در توضیح این ارش فرموده اند که منظور از ارش کف دست، حکومت عدل است چون وقتی که دست از مفصل بریده شود و دست هم انگشتی نداشته باشد در کف دست حکومت است و همچنین گفته اند: در کف دست چیزی نیست زیرا به تبع انگشتان است ولی اگر ارش را متصف به صفت مقدر یا به صورت اضافه به سوی عضوی که دیه مقدر دارد به کار رفته باشد در این صورت منظور از ارش دیه مقدر است.

خلاصه اینکه ارش در اصطلاح فقهای حنفیه غیر از اصطلاحی است که نزد فقهای امامیه مشهور است اما اصطلاح حکومت در فقه حنفیه با اصطلاح ارش در فقه امامیه بالخصوص بعد از زمان علامه یکسان است.

### ج- کاربرد ارش در روایات

در بسیاری از روایاتی که واژه ارش در آن ها به کار رفته است میتوان به این مطلب پی برد که به معنای دیه غیر مقدر نیست اگر چه در برخی از روایات نیز مفهوم غیر مقدر بودن از ارش استفاده شده است.<sup>۲</sup>

به طور کلی با ملاحظه ی روایاتی که واژه ارش در آن ها به کار رفته است، شاید بتوان معانی زیر را به عنوان موارد استعمال این واژه بر شمرد.

#### ۱- دیه معین شرعی

در برخی روایات این کلمه بر مال واجب در جنایت بر کمتر از نفس که مقدار آن در شرع مشخص شده است استعمال شده است. برای مثال در این روایت: «رَوَى عَاصِمٌ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ السِّنِّ وَالذَّرَاعِ يُكْسِرَانِ عَمْدًا أَلَهُمَا أُرْشٌ أَوْ قَوْدٌ فَقَالَ قَوْدٌ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ أَضَعُوا الدِّيَةَ فَقَالَ إِنْ أَرْضَوْهُ بِمَا شَاءَ فَهُوَ لَهُ»<sup>۳</sup>.

۱ - عبدالحی الکنوی، عمدہ الرعايه، ج ۷، ص ۵۰۰

۲ - محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۸۴ - محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۳۳

۳ - محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۳۵

ابوبصیر از امام صادق (ع) سوال میکند از دندان و ساعد دست که عمدا شکسته شده اند که آیا برای آنها ارش است یا قصاص امام(ع) میفرماید: قصاص در مرحله بعد ابوبصیر سوال کرده اگر از میزان دیه معین بیشتر به مجنی علیه بدهند چه؟ امام(ع) میفرماید اگر مجنی علیه راضی شود همان صحیح است.

وجه استدلال به این روایت این است که از امام (ع) سوال شده آیا ارش مقرر است یا قصاص امام(ع) فرموده است؛ در مرحله اول قصاص مقرر است زیرا جنایت عمدی بوده و در مرحله دوم ابوبصیر سوال نموده اگر مقدار دیه را بیشتر بدهند و مجنی علیه را راضی کنند به این که قصاص ننماید و مجنی علیه به گرفتن بیشتر از دیه مقرر راضی بشود چه؟... همانطور که در سوال ابوبصیر میبینیم لفظ «دیه معین ومقرر» به جای «ارش» در کلام امام(ع) قرار گرفته است و می توان نتیجه گرفت که کلمه ارش به جای دیه معین استعمال میشده است. و از سوال شخص از امام(ع) که پرسش نموده اگر از دیه معین بیشتر بدهد و مجنی علیه را راضی کند آیا امکان تبدیل قصاص به دیه مشکلی ندارد؟ این مطلب به خوبی فهمیده میشود.

و مانند قضاوتی از امام علی(ع) که فرموده است: «فی اللطمه یسود اثرها فی الوجه ان ارشها سته دنانیر فان لم تسود و اخضرت فان ارشها ثلاثة دنانیر فان احمرت و لم تخضار فان ارشها دینار و نصف»<sup>۱</sup> ارش سرخ شدن صورت و کبود شدن و سیاه شدن آن به ترتیب یک و نیم و سه و شش دینار تعیین شده است.

در این روایت که موثق است و فقها به آن عمل کرده اند،<sup>۲</sup> واژه ارش به معنای دیه معین به کار رفته است.

۱- محمد بن یعقوب کلینی، الکافی ج ۷ ص ۳۳۳ ( قضی امیرالمونین ع فی اللطمه یسود اثرها فی الوجه ان ارشها سته دنانیر فان لم تسود و

اخضرت فان ارشها ثلاثة دنانیر فان احمرت و لم تخضار فان ارشها دینار و نصف)

۲ - احمد حاجی ده ابادی، قواعد فقه دیات، ص ۲۰۷

اگر چه شهید در روضه به دلیل ضعف روایت قائل به ارش (دیه غیر مقدر) است که مفهوم مخالف کلام ایشان به معنای این است که روایت به معنای دیه مقدر است.<sup>۱</sup> و قرینه ای دیگر بر این که ارش در روایت به معنای مقدر آمده این است که علامه مجلسی کلام شهید را نسبت به ضعف سند قبول ندارد و مورد مناقشه قرار میدهد.<sup>۲</sup>

شاید از اطلاق فقها واژه ارش را بر آنچه که مشخص و مقدر نمی باشد در شرع بر آن، این است که در اصل مشخص یوده است ولی روایت آن به ما نرسیده است.<sup>۳</sup> زیرا در روایتی از امام رضا (ع) که میفرماید نزد ما کتابی است که: *تَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَ هِيَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَ الْأَصْغَرُ إِهَابُ مَاعِزٍ وَ إِهَابُ كَبْشٍ فِيهِمَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرْشِ الْخَدَشِ وَ حَتَّى الْجِلْدَةِ وَ نِصْفِ الْجِلْدَةِ وَ ثُلُثِ الْجِلْدَةِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ مُصْحَفٌ فَاطِمَةَ ع*<sup>۴</sup>

۲- میزان حاصل از نسبت سنجی در دو حالت سلامتی و عدم سلامتی مجنی علیه

در برخی روایات ارش به معنای مقدار حاصل از نسبت سنجی در دو حالت سلامتی و عدم سلامتی مجنی علیه به کار رفته است به عنوان مثال مضمون روایت صحیح است که معاویه بن عمار از حضرت امام صادق (ع) درباره مردی که در اثر جنایت یکی از دو چشمش دچار نقص شده بود پرسید، حضرت دستور دادند: *«تَرْبِطُ إِحْدَاهُمَا ثُمَّ يُوَضَّعُ لَهُ بَيْضَةٌ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ أَنْظِرْ فَمَا دَامَ يَدْعِي أَنَّهُ يُبْصِرُ مُوَضَّعًا حَتَّى إِذَا أَنْتَهَى إِلَى مَوْضِعٍ آتَجَاذَهُ قَالَ لَا أَبْصِرُ قَرِيبًا حَتَّى يُبْصِرَ ثُمَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ الْمَكَانَ ثُمَّ يَقَاسُ بِذَلِكَ الْقِيَاسِ مَنْ خَلْفَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ فَانْجَاءَ سَوَاءً وَ إِلَّا قِيلَ لَهُ كَذَبْتَ حَتَّى يَصْدُقَ قَالَ قُلْتُ أَلَيْسَ يُؤْمَنُ قَالَ لَا وَ لَا كَرَامَةٌ وَ يُصْنَعُ بِالْعَيْنِ الْآخِرَى مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَقَاسُ ذَلِكَ عَلَى دِيَةِ الْعَيْنِ»*<sup>۵</sup>

چشمی که آسیب دیده بسته شود و آخرین نقطه ای که مجنی علیه با چشم سالم میتواند ببیند، علامتگذاری شود، آنگاه چشم سالم او بسته شود و آخرین نقطه ای که وی با چشم معیوبش میتواند

۱ - زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیة، ج ۱۰، ص ۲۷۸

۲ - محمد باقر مجلسی، ملاذ الاخبار، ج ۱۶، ص ۵۹۳

۳ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۱۸۸

۴ - محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۱۹

۵ - محمد بن حسن حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۶۸ - محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۲۳

ببیند، مشخص شود، سپس میان این دو فاصله مقایسه شود و آنگاه به همین نسبت ارش داده شود. البته میتوان گفت، بر اساس دیدگاه مرحوم آقای خوئی که نسبت سنجی را یکی از موارد و زیرمجموعه ارش و حکومت میدانند؛ این روایت درصدد بیان تعیین ارش است اما بر اساس نظر برخی فقها هم چون حضرت امام خمینی (ره) که بین این دو امر تفاوت قایلند مطلب واضح است که این روایت ربطی به ارش ندارد.

### ۳- دیه غیر معین شرعی

شاید بتوان گفت واژه ارش را در برخی از روایات به معنای دیه ی غیر معین به کار رفته است. مثلاً برخی در مورد صحیحہ ابی بصیر که قبلاً در مورد اول بیان شد، گفته اند واژه ارش به معنای دیه غیر معین است. هم چنین در این باره میتوان به مرسله ی جمیل اشاره کرد: «فی الرجل تکسر یدیه ثم تیرا قال لا یقتص منه و لکن یعطى الارش و سئل جمیل کم الارش فی السن و کسر الید؟ قال شی یسیر و لم یرو فیہ شیئا معلوما»<sup>۲</sup>

جمیل درباره مردی سؤال میکند که دستش شکسته شده و سپس بهبود می باید حضرت (ع) میفرماید: جانی قصاص نمیشود ولی ارش باید پردازد.. از جمیل سوال شد مقدار ارش در شکستن دندان و شکستن دست چه مقدار است؟. جمیل گفت: مقدار اندکی است و میزان معینی ولی در این خصوص روایت نشده است.

اگر چه برخی محققین از واژه ارش دیه غیر مقدر را استفاده کرده و در تعیین آن به روش عبدانگاری تصریح نموده اند.<sup>۳</sup> که به نظر میرسد این استفاده ناصحیح است زیرا همانطور که عدم قصاص ملازم با دیه مقدر نیست، ملازم با دیه غیر مقدر هم نیست بنابراین از ارش در این

۱- سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۳۵۸

۲- محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۳۵- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۸- محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۶۰

۳- محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۳۵- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۷۸



روایت مطلق دیه قطع نظر از تقدیر و عدم تقدیر آن، استفاده میشود.

و از پرسش و پاسخی که در این روایت آمده این مطلب بدست می آید که منظور از ارش دیه مقدر است. گرچه از پرسش تنها به دست میآید که منظور از ارش دیه مقدر است چون اگر ارش، دیه غیر مقدر بود پرسش از مقدار آن از طرف سایل (علی بن حدید) لغو بود اما پاسخ جمیل بن دراج نشان میدهد که منظور از ارش مطلق دیه است چون اولاً گفت: «شی یسیر» که اشاره به دیه غیر مقدر است و سپس گفت: «لم یرو فیه شیئا معلوما» که اشاره به دیه مقدر دارد بنابراین منظور از ارش مطلق دیه است چون اگر اطلاق ارش فقط بر دیه غیر مقدر مسلم بود وجهی نداشت که بگوید: «لم یرو فیه شیئا معلوما» و دیه مقدر را نفی کند به علت اینکه خود سایل می دانسته که دیه مقدر وجود دارد.

اگرچه بعضی از محققان با در نظر گرفتن برخی دیگر از روایات و فتاوا، ارش را در این روایت حمل بر دیه مقدر میکنند چنانچه فرمودند: در مورد مرسله جمیل هم باید گفت با توجه به اینکه میزان دیه شکسته شدن استخوان به طور کلی و از جمله استخوانهای دست در صورتی که به طور کامل بهبود یابد در شرع مشخص شده است پس میتوان این روایت را برای مواردی که ارش به معنای دیه معین به کاررفته دانست.<sup>۱</sup>

نتیجه ای که میتوان گرفت این است که در روایات فقط ارش به دو معنای ارش عیب و مال واحبی که در شرع مشخص شده است استعمال شده است ولی فقهای امامیه ارش را به سه معنای مال مقدر و غیر مقدر و ارش عیب تقسیم میکنند و لی ما به این نتیجه رسیدیم که: منظور از غیر مقدر نیز این است که روایت به دست آنها نرسیده نه اینکه در شرع مشخص و معین نشده باشد.<sup>۲</sup>

۱ - احمد حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۲۱۰

۲ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام ج ۴۳ ص ۱۶۸.

## کلیات

### گفتار اول: روش محاسبه ارش

روش محاسبه و تعیین ارش بیشتر از مستندات قاعده ارش مورد توجه فقها بوده است زیرا از مسلمات فقه شیعه و اهل سنت مشروعیت قاعده ارش «کل ما لاتقدر فیه فیه الارش» است و این موضوع را مسلم دانسته است که دیه برخی جنایات در شرع به دست ما نرسید است. و لذا بر این اساس فقها روشهای گوناگونی برای تعیین ارش ذکر کرده‌اند که در ذیل به آنها پرداخته شده است.

### الف- محاسبه ارش در فقه امامیه:

#### ۱- روش عبدالنگاری

در مورد کیفیت و چگونگی اندازه‌گیری میزان ارش در فقه امامیه یک روش عمده وجود دارد،

به این صورت که باید مجنی علیه را برده فرض نمود و صحیح و معیب او را قیمت گذاری کرده، قیمت او را در دو حالت قبل از جنایت و بعد از جنایت محاسبه کرد و ما به التفاوت بین دو قیمت صحیح و معیوب را مشخص کرد، به عنوان مثال اگر قیمت او قبل از جنایت پنجاه بوده باشد و بعد از جنایت چهل باشد ما به التفاوت یک پنجم است پس به همان نسبت از دیه‌ی نفس مجنی علیه به عنوان حکومت واجب می‌شود.<sup>۱</sup>

این روش را فقهای قدیم و معاصر امامیه ذکر نموده‌اند و ادعای اجماع بر آن دارد.<sup>۲</sup> لکن خالی از نقد و ایراد نمی‌باشد.

#### ایرادات روش عبدالنگاری

- ۱- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۳، ص ۴۳، ص ۳۵۳- محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۴۴۴
- ۲- محمد بن حسن طوسی، الخلاف ج ۳ ص ۴۰۱- محمد بن منصور بن احمد، السرایر ج ۲ ص ۴۸۰- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۳، ص ۳۵۳

اشکالی که برای این روش کرده اند این است که؛ اولاً این شیوه در زمان حاضر به دلیل نبود برده قابل اجرا نیست،<sup>۱</sup>

البته برخی از فقها این ایراد را قبول ندارند و قائل هستند امکان دستیابی به رسیدن قیمت عبد در زمان حاضر وجود دارد اگرچه اسلام برای رسیدن به آزادی و حریت با روشهای مختلف از نظام عبد و امه کاسته ولی باز هم به ندرت عبد وجود دارد.<sup>۲</sup>

دوم این که قیمت عبد به وسیله برخی جراحات یا جنایات تفاوت نمیکند مانند خصی کردن عبد در نتیجه برای آنها ارشی نخواهد بود در حالی که در روایات حتی در فشار دادن بدن نیز ارش میباشد.<sup>۳</sup> این ایراد در صورتی وارد است که از آن فقها فقط روش عبد انگاری مطرح شده باشد حال آنکه فرموده اند که در صورت عدم امکان عبدانکاری با صلاحدید حاکم و یا مصالحه و یا تعزیر و در جنایاتی که در تفاوت قیمت عبد تأثیرگذار نیست میتوان ارش را طبق صلاحدید حاکم یا مصالحه تعیین نمود یا حتی به جای ارش حاکم اسلامی میتواند تعزیر نماید<sup>۴</sup>

البته آیت الله خویی و شیرازی و محقق خوانسار، اشکالی مهم تر میکنند و آن اینکه هیچ آیه و روایت و اجماعی بر اصل مشروعیت ارش و نه بر عبد فرض نمودن مجنی علیه وجود ندارد.<sup>۵</sup> با اینکه شیخ طوسی و علامه حلی تصریح به اجماع و روایات وارده در این خصوص نموده اند.<sup>۶</sup>

اما به نظر میرسد این روش از ارش معاملی به ارش جنائی سرایت کرده باشد و در انجا کالای معیب و صحیح همانند را قیمت گذاری و میسنجیدیم در اینجا هم بتوان به این ایه شریفه «فَمَنْ اَعْتَدَى

۱- محمد آصف محسنی، الضمانات الفقهیه و اسبابها، ص ۲۹۹

۲- محمد فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه، دیات ص ۲۷۰

۳- سید محمد شیرازی، الفقه، دیات ج ۴۲، ص ۲۱۴

۴- فی موارد الأرش فی الجنایة علی الحرّ إنّما هی ملاحظه الأرش فی الجنایة علی المملوک نعم، إذا لم یکن التعین بهذا النحو فمقتری التعلیل فی موثقه ابی عبیده الحکم بما یراه الحاکم علی ما مر من باب قطع المنازعه. جواد تبریزی، تنقیح مبانی الاحکام، ص ۱۲۵

۵- سید احمد خوانساری، جامع المدارک ج ۶ ص ۲۷۷- سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۴۲، ص ۵۹۶- سید محمد شیرازی، الفقه، دیات ج ۴۲، ص ۲۱۴

۶- محمد بن حسن طوسی، الخلاف ج ۳ ص ۴۰۱- محمد بن منصور حلی، السرایر ج ۲ ص ۴۸۰

عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» برای آن دلیل آورد و یا از راه تنقیح مناط که همان جبران خسارت هست این روش را پذیرفت.

مطرح نمودن بحث اخذ بالنسبه در صورت اختلاف بین مقومین در تعیین ارزش معاملی که در معاملات آمده، در بحث ارزش جنایی از سوی برخی موید همین انر است.<sup>۱</sup>  
این روش در تمام کتب فقهی امامیه وجود دارد و لذا اجماعی بودن آن را تقویت میکند و عدم پذیرش آن را از این جهت قابل مناقشه خواهد کرد.

## ۲- نظر حاکم بعد از نظر دادن دو نفر عادل:

ایت الله خوبی معتقد است تعیین ارزش در جنایات پائین تر از قطع عضو به وسیله حاکم و دو نفر عادل صورت میگیرد.<sup>۲</sup> و به این صحیحه استناد میکند «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دِيَةٌ الْيَدِ إِذَا قُطِعَتْ خَمْسُونَ مِنَ الْأَبْلِ - وَمَا كَانَ جُرُوحًا دُونَ الْأَصْطَلَامِ - فَيَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ - وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.»<sup>۳</sup>

امام صادق(ع) می فرماید: دیه قطع دست ۵۰ شتر است و و اگر جنایت به صورت جراحت باشد و نه قطع کردن دو نفر عادل از مسلمین تعیین می شود و هر کس به آن چه خدا نازل فرموده حکم نکند، کافر است.

اما برخی از محققین این نظر را بر اساس اینکه روایت مربوط به نسبت سنجی است نمیپذیرند و همچنین بیان دارند که در صورت تعیین ارزش به وسیله دو نفر عادل دیگر نباید برای حاکم سهمی در تعیین ارزش قائل شد.<sup>۴</sup>

۱ - احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفوائد و البرهان، ج ۱۴، ص ۳۵۵ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۵۴

۲ - سید ابو القاسم خوبی، مبانی تکملة المنهاج ج ۴۲ ص ۲۶۲

۳ - محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه ج ۲۹ ص ۳۸۹

۴ - احمد حاجی ده آبادی، قواعد دیات، ص ۲۳۸

به نظر میرسد که اشکال اول یک اشکال مبنایی است چون مرحوم خوئی قائل است نسبت سنجی هم از مصادیق تعیین ارش است و قبلاً در بیان نسبت سنجی و ارش اشاره شد برآورد و تعیین در نسبت سنجی نیز از سوی شارع مشخص نشده است و بر عهده حاکم یا دو نفر عادل گذاشته شده بنابراین شمول ارش بعید نیست اما سهم دو نفر عادل فقط در برآورد و تعیین در صد جراحات و به عبارت دیگر در تشخیص موضوع است و این متناقض با سهم حاکم در صدور حکم به وجوب ارش تعیین شده از سوی عدلین، نیست و عنوان کمک میگیرد در عدم استقلال دو نفر عادل در تعیین ارش ظهور دارد و شأن دو نفر عادل تقویم گذاری است نه حکم به ارش که شأن حاکم است.

اشکال اساسی این روش این است که در واقع برمیگردد به مرجع تعیین ارش نه شیوه آن و منافاتی ندارد تقویم دو نفر عادل بر اساس عبد انگاری باشد.<sup>۱</sup>

### ۳- صلح و تراضی قهری حاکم بر طرفین

یرخی فقها معتقدند تعیین ارش از طزریق صلح و تراضی قهری حاکم بر طرفین صورت میگیرد و صحیحه<sup>۲</sup> را حمل میکنند بر موردی که تعیین مشکل باشد نه این که تعیین ارش دایر مدار و منحصر در حکم حاکم و دو نفر عادل باشد زیرا در روایات آمده که حتی ارش فشار دادن دست نیز مشخص شده.<sup>۳</sup>

اشکالی هم که بر این نظر کرده اند این است که صلح قهری در موارد استثنایی مطرح است و نه به عنوان شیوه عام و فراگیر.<sup>۴</sup>

۱ - جواد بن علی تبریزی تنقیح مبانی الاحکام. کتاب الدیات ص ۱۲۴- سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۶، ص ۲۷۷  
 ۲ - «دیة البید إذا قطعت خمسون من الإبل، و ما کان جروحاً دون الاصطلام فیحکم به ذوا عدل منکم و من لم یحکم بما أنزل اللّهُ فأولئک هم الکافرون» محمد بن حسن بن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۸۸  
 ۳ - جواد بن علی تبریزی، تنقیح مبانی الاحکام. کتاب الدیات ص ۱۲۵  
 ۴ - احمد حاجی ده ابادی. فصل نامه فقه و حقوق شماره ۴ . ۱۳۸۸. قاعده ارش و حکومت در فقه امامیه و اهل سنت. ص ۱۸

### ۴- نظر حاکم شرع بدون نیاز به جلب نظر کارشناس

شیخ طوسی اگرچه در برخی موارد برای تعیین ارش، از شیوه عبد انگاری نام برده است اما در مورد کسی که موهای سرش به وسیله آب داغ از بین رفته و دوباره رویده است، میگوید: «علیه ارشه حسب ما یراه الامام»<sup>۱</sup>

در «مسالک» نیز شیوه عبد انگاری را مطرح نموده اما درباره کسی که بر اثر جنایتی شخص نقصان عقلی پیدا کند ولی کاملاً از بین نرفته باشد مینویسند: «اگر نقصان عقل در مدتی از زمان باشد ولی کاملاً از بین نرفته باشد راهی برای تعیین ارش جز نظر حاکم وجود ندارد چنانچه اکثر اصحاب همین نظر را دارند»<sup>۲</sup>

اشکالی که به شیوه مذکور شده است این است که حاکم از چه طریق و با چه ابزاری این میزان را معین مینماید؛ عبد انگاری، رجوع به دو عادل، یا امر دیگری...؟ در نتیجه همچنان سؤال باقی است که شیوه تعیین ارش چگونه است. ظاهراً برگشت این شیوه نیز به مرجع تعیین ارش است<sup>۳</sup>

محقق حلی نیز شیوه عبد انگاری را مطرح نموده اما درباره کسی که بر اثر جنایتی در برخی اوقات عقل نقص پیدا کند ولی کاملاً از بین نرفته باشد مینویسند: «اگر نقصان عقل در تمام زمان باشد

ولی کاملاً از بین نرفته باشد راهی برای تعیین ارش جز نظر حاکم وجود ندارد»<sup>۴</sup>

البته برخی قائل هستند در محاسبه ارش باید تمام هزینه های تحمیل شده بر مجنی علیه مورد توجه قرار گیرد و مستند این نظر را ایشان ظاهراً سیره عقلاً قرار میدهند: «لا یبعد أن یلزم الجانی بدفع جمیع ما یحتاج المریض إلی صرفه فی معالجه من ثمن الأدوية و أجر الأطباء و ما یصرف فی مقدمات التادوی

۱- محمد بن حسن، طوسی، النهایه، ص ۷۶۴

۲- زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۴۳

۳- پایان نامه ارشد، ارش الجنایه از منظر فقه اهل بیت و احناف، اشتیاق حسین انجم، ص ۴۲

۴- جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۵۴

حتى أجارة السيارة و كذا ما يفوت على المريض من منافعه اليومية لأجل المرض، و هذا هو طريق العقلاء في أخذ الغرامة من المعتدى<sup>۱</sup>

نقدی که بر این مطلب شده است این است که باید دید که این سیره، سیره مستمره ای است و به زمان شارع میرسد تا مستند شرعی این حکم قرار گیرد یا نه بلکه یک سیره جدیدی است که در این صورت ارزش استناد ندارد

در ضمن پرداخت هزینه ها از سوی جانی عرف جدیدی نیست در زمانها گذشته نیز وجود داشته باوجود این اثری از این نوع روش تعیین ارش در ادله و اقوال علما دیده نمیشود.

در حقوق ایران در ماده ۴۴۹ ق.م.ا. در مورد نحوه محاسبه ارش (جزائی) مقرر می‌دارد: «ارش، دیه غیر مقدر است که میزان آن در شرع تعیین نشده است و دادگاه با لحاظ نوع و کیفیت جنایت و تأثیر آن بر سلامت مجنی علیه و میزان خسارت وارده با در نظر گرفتن دیه مقدر و با جلب نظر کارشناس میزان آن را تعیین می‌کند. مقررات دیه مقدر در مورد ارش نیز جریان دارد مگر این که در این قانون ترتیب دیگری مقرر شود».

در نظام جمهوری اسلامی ایران، پزشکی قانونی به منظور ایجاد وحدت رویه در نظرات کارشناسان پزشکی قانونی و رعایت عدالت اجتماعی و جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص، کمیته‌ای را به عنوان «کمیته کشوری ارش و دیه» تشکیل داده است. این کمیته با بررسی متون شرعی، حقوقی و علمی و مبنا قرار دادن قانون مجازات اسلامی برای اعضای مانند دست و پا، جداولی را تعیین و ارش هر یک از صدمات وارده به بافت‌ها و اجزای تشکیل دهنده آن را تعیین نموده است.<sup>۲</sup>

بعضی از محققین در ذیل حکم ظاهری بودن قاعده ارش همانند قول به تفصیل در فقه اهل سنت در روش تعیین آن مینویسند:

۱ - محمد آصف محسنی، الفقه و مسائل طبیه، ص ۲۴۹

۲ - احمد حاجی ده آبادی، «ارش؛ ماهیت، شیوه محاسبه و مسؤل آن»، ص ۱۱۷

قاعده ارش یک حکم ظاهری و از زمره ادله فقهاتی است؛ طبیعی است که وقتی شیوه شرعی تعیین ارش مشکوک است، اصل موضوع نیز مشکوک بوده و تعیین نشدن دیه برخی جنایات در شرع «دلیلی خاص بر شیوه های مطرح شده وجود نداشته باشد. در این وضعیت میتوان چنین گفت که دست فقیه باز است و اوست که میتواند شیوه صحیح را بنا بر مصالح موردنظر شاید بهترین شیوه، رجوع به کارشناس باشد؛ زیرا بنای عقلا بر این است که در تشخیص موضوعات تخصصی به کارشناس مراجعه شود، شرع مقدس هم این بنا را رد ننموده است.<sup>۱</sup>

### ب- محاسبه ارش در فقه اهل سنت

#### ۱- شیوه عبد انگاری

در مورد کیفیت و چگونگی اندازه گیری میزان ارش در اهل سنت نیز، به این صورت است که باید مجنی علیه را برده فرض نمود و قیمت او را در دو حالت قبل از جنایت و بعد از جنایت محاسبه کرد و ما به التفاوت بین دو قیمت صحیح و معیوب را مشخص کرد، همانطور که در فقه امامیه نحوه آن ذکر شد.<sup>۲</sup>

علت بکارگیری و مشروعیت این روش این است که جنایت بر جسم انسان به طور کلی مضمون است پس ضروری است که میزان دیه هر جنایت تا حد امکان تعیین شود و تنها راه شناختن مقدار نقصی که در اثر جنایت حاصل شده، قیمت گذاری شخص مجنی علیه است، در نتیجه مجنی علیه برده فرض می شود تا ارزشیابی او امکان پذیر باشد. پس تقویم و ارزشیابی مجنی علیه در این روش به دلیل ضرورت است زیرا انسان آزاد مال نیست و آنچه که مال به شمار نمی آید قیمت گذاری نمی شود.<sup>۳</sup>

۱ - احمد حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۲۴۱

۲- علاءالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۲۴- ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی، المذهب، ج ۳، ص ۲۳۳- عبدالله بن قدامه المغنی، ج ۸، ص ۴۸۲

۳- ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی، المذهب، ج ۳، ص ۲۳۳- محمد خطیب شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۰۲- شمس الدین بن عبد الله زرکشی، شرح الزرکشی، ج ۷، ص ۱۸۲.



همچنین «کاسانی» می‌گوید: «چون قیمت در برده مثل دیه در آزاد است». و از این جهت این شیوه می‌تواند کمک زیادی به تشخیص مقدار دیه بنماید.<sup>۱</sup>

اشکالاتی بر این شیوه وارد کرده اند؛ اول این شیوه در زمان حاضر به دلیل عدم وجود برده قابل اجرا نیست،<sup>۲</sup> و گاه باعث میشود که مقدار حکومت به اندازه و یا بیش از دیه مقدر باشد درحالیکه شدت جنایت کمتر از جنایتی است که دیه آن مقدر است؛ مثلاً در مورد جراحت موضعه نصف عشر دیه کامل یعنی پنج شتر لازم است. حال اگر جراحتی کمتر از این وارد شود اگر به شیوه عبد انگاری عمل کنیم ممکن است برای این جراحت، بیش از پنج شتر لازم باشد؛ بنابراین باید به شیوه مقایسه جنایت موردنظر با جنایت مقدر عمل کرد، به این معنا که چون این جراحت کمتر از موضعه است، حکومت و ارش آن، در حدود دیه موضعه باید سنجیده شود.<sup>۳</sup>

## ۲- حکومت به معنای ارش درد و رنج

بهنسی می‌گوید: «حکومة العدل هی تعویض عما لحق المجنی علیه من الألم فیما لا یتستطاع القصاص فیها»<sup>۴</sup> یعنی: «حکومت عدل خسارت درد و رنجی است که به مجنی علیه رسیده است در جنایتی که امکان قصاص در آن وجود ندارد»

در کتاب فتح القدر از قول ابویوسف نقل شده است که ایشان میفرماید:

مَنْ شَجَّ رَجُلًا فَالْتَحَمَتْ وَلَمْ يَبْقَ لَهَا أَثْرٌ وَنَبَتَ الشَّعْرُ سَقَطَ الْأَرَشُ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ لِزَوَالِ الشَّيْنِ الْمَوْجِبِ

۱- علاالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۲۵.

۲- وهبه زحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۷، ص ۶۷۱- عبدالقادر عوده، التشریح الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، ج ۲، ص ۲۸۶.

۳- محمد بن احمد سرخسی، المبسوط، ج ۲۶، ص ۸۰.

۱- احمد فتحی بهنسی، الموسوعة الجنائية فی الفقه الإسلامی، ج ۲، ص ۱۳۸.

وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ : يَجِبُ عَلَيْهِ أَرْشُ الْأَلَمِ وَهُوَ حُكُومَةُ عَدْلٍ ، لِأَنَّ الشَّيْنَ إِنْ زَالَ فَالْأَلَمُ الْحَاصِلُ مَا زَالَ  
فَيَجِبُ تَقْوِيمُهُ<sup>۱</sup>

در صورتی که جنایت شجاج «زخمهائی است که بر روی و صورت یا سر کسی وارد آورند» بر شخصی وارد شود ولی خوب بشود و اثری از آن باقی نماند ابوحنیفه قایل به عدم ارش است ولی ابو یوسف قایل به حکومت است و حکومت در این جنایات همان قیمتی است که از درد و رنج کشیده.

### ۳- مقایسه جنایت با جنایت مقدر

مقایسه نمودن جنایت وارده با نزدیک‌ترین جنایت دارای دیه‌ی معین روشی است که کرخی بیان کرده است؛ به این صورت که برای تعیین حکومت در جنایتی که ارش مقدر ندارد، باید دید که جنایت مزبور به کدام جنایت که دیه‌ی معین دارد نزدیک تر است و آن را با همان جنایتی که مقدر دارد، می‌سنجیم و دو نفر طیب عادل میزان آن را براساس ظن و گمان مشخص میکنند و در آخر قاضی به قول آنها حکم میکند، به عنوان مثال اگر جنایت باضعه که در نزد احناف دیه مقدر ندارد، بر شخصی وارد شود و آن وقت از جهت اینکه موضعه نسبت به باضعه نزدیک‌ترین زخمی است که دیه مقدر دارد. باید ببینیم این باضعه چه مقدار از زخم موضعه به حساب می‌آید به همان اندازه ارش تعیین می‌شود اگر باضعه یک سوم موضعه باشد ارش باضعه یک سوم دیه موضعه خواهد بود. زیرا آنچه نصی در مورد آن وجود ندارد به منصوصه برگردانده می‌شود.<sup>۲</sup>

برخی مانند شیخ الإسلام قول کرخی را أصح دانسته است و گفته است: علی (ع) در فردی که قسمتی از زبانش قطع شده بود، این روش را معتبر دانسته است نه روش عبد انگاری.<sup>۳</sup>

در مورد روش کرخی برخی اشکال کرده اند که: اولاً این روش را محدود به جراحات وارده

۱ - محمد علی شوکانی، فتح القدير، ج ۲۳، ص ۴۱۱

۲- علاءالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۲۵. زین الدین حنفی، البحر الرائق، ج ۸، ص ۳۸۲- علی بن ابی بکر مرغیانی، الهدایة، ج ۴، ص ۱۸۳

۳- زین الدین حنفی، البحر الرائق، ج ۸، ص ۳۸۲؛ محمد علاء الدین حصکفی، الدر المختار، ج ۶، ص ۵۸۱

به سر و صورت دانسته‌اند و همیشه نمی‌توان برای تعیین ارزش یک جنایت، جنایتی را پیدا نمود که نزدیک به جنایت مورد نظر بوده و دیه معین داشته باشد.<sup>۱</sup>

#### ۴- پرداخت نفقه زندگی و هزینه درمان مجنی علیه

برخی از احناف در مورد کیفیت محاسبه ارزش روش دیگری را ذکر کرده‌اند و حکومت را به معنای نفقه و هزینه درمان مجنی علیه میدانند تا آنکه از آن جراحات بهبود پیدا کند و مستمسک آنها قضاوتی است از امام علی (ع) که ایشان در جراحات سمحاق «اگر زخم گوشت را شکافته و به لایه و پوست روی استخوان رسد آن را سمحاق گویند» حکم به ۴ شتر نموده‌اند بنابر حکومت نه بر وجه معین نمودن دیه آن.<sup>۲</sup>

#### ۵- محاسبه اجرت طبیب و قیمت دارو

برخی از فقها گفته‌اند: در صورت التیام زخم بدون بقای اثر قائل هستند که ارزش از عهده جانی ساقط میشود لکن ضامن اجرت دکتر و قیمت دارو است چون فعل جانی باعث این خسارت شده است این نوع ضمانت را برخی با ارزش آلم و برخی دیگر با حکومت عدل تعبیر کرده‌اند.<sup>۳</sup>

اشکالی که به این روش شده است این است که این روش از عمومیت برخوردار نیست فقط جایی است که زخم بدون اثر التیام یابد و درجایی که اثر زخم باقی است کاربرد ندارد و لذا نمیتواند ملاک عمل قرار بگیرد.<sup>۴</sup>

۱ - أبو بکر بن علی حدادی ابوبکر، الجوهره النیره، ج ۵ ص ۳۱

۲ - محمد علاءالدین حصکفی، الدرالمختار، ج ۶، ص ۵۸۲- أبو بکر بن علی حدادی ابوبکر، الجوهره النیره، ج ۵، ص ۳۱ «وَقَالَ بَعْضُهُمْ تَفْسِيرُ الْحُكُومَةِ هُوَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ النَّفَقَةِ أَوْ أَجْرَةِ الطَّبِيبِ، وَالْأَدْوِيَةِ إِلَى أَنْ يَبْرَأَ وَعَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَّهُ أَوْجَبَ فِي السَّمْحَاقِ أَرْبَعًا مِنَ الْإِبِلِ وَهُوَ مَحْمُولٌ عِنْدَنَا عَلَى وَجْهِ الْحُكُومَةِ لَا عَلَى وَجْهِ التَّقْدِيرِ»

۳ - عبدالغنی میدانی، الباب فی شرح الكتاب، ج ۳، ص ۴۳- برهان الدین علی بن ابی بکر مرغیانی، الهدایه شرح بدایه المبتدی، نقل از علی اصغر مروارید، المصادر الفقهیه، ج ۳۹، ص ۲۶۲

- پایان نامه، ارزش جنایت از منظر فقه اهل بیت و احناف، اشتیاق حسین انجم، ص ۱۲۸۴

در کتاب «در المختار» از قول محمد نقل شده است که ایشان در جراحات میفرماید: در صورتی که جنایت شجاج «زخمهائی است که بر روی و صورت یا سر کسی وارد آورند»<sup>۱</sup> ولی خوب بشود و اثری از آن باقی نماند، بر جانی فقط اجرت طبیب و داروی مجنی علیه است.<sup>۲</sup>

### ۶- قول به تفصیل

برخی جهت رهایی از این اختلاف نظر راهکاری اندیشیده‌اند، و گفته‌اند: مفتی موارد را مورد بررسی قرار دهد، اگر امکان فتوا دادن بر اساس سومی (مقایسه با نزدیکترین جنایتی که دیه معین دارد) باشد، به این صورت که جنایت در سر و صورت باشد بر این اساس و روش فتوا می‌دهد و اگر این امر میسر نباشد بر اساس قول و روش عبدانگاری فتوا می‌دهد زیرا آسان‌تر است.<sup>۳</sup>

۱- جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۳۰۴

۲- محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۲۸، ص ۱۹۷ «وَقَالَ مُحَمَّدٌ: عَلَيْهِ أَجْرَةُ الطَّبِيبِ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا لَزِمَهُ الطَّبِيبُ وَتَمَنُّ الدَّوَاءِ بِفِعْلِهِ»

۳- فخر الدین عثمان بن علی زلیعی، تبیین الحقائق ج ۶، ص ۱۳۳- محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۵۸۱.

## گفتار چهارم: مفهوم حکومت

## الف-حکومت در لغت:

واژه دیگری که در مباحث دیات در فقه امامیه و اهل سنت کاربرد دارد عبارت است از حکومت که گاهی به طور مطلق و گاهی هم با اضافه به سوی واژه عدل یا عدلین بکار رفته. در هر دو صورت گاهی به معنای مصدر و گاهی هم به معنای اسم مصدر یعنی آنچه در نتیجه داوری و حکم کردن آمده، تعیین میشود

در لغت «حکومه» از ماده «حکم» اسم مصدر احتکم از باب افتعال به معنای نفوذ حکم در اموال یکی از معانی آن است.<sup>۱</sup> وقتی گفته می‌شود: «حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ يَحْكُمُ حُكْمًا وَحُكُومَةً» یعنی درباره‌ی آن قضاوت کرد و حکم داد.<sup>۲</sup> از دیگر معانی آن باز داشتن ستمگر از ظلم است؛ اصمعی می‌گوید: حکومت در اصل باز داشتن انسان از ظلم است و به همین دلیل گفته‌اند: «حَكَمَةُ اللَّجَامِ» یعنی دهانه افسار؛ زیرا حیوان را مهار میکند و از طغیان باز میدارد.<sup>۳</sup>

برخی دیگر از لغت دانان در تعریف حکومت به کاربرد فقهی آن اشاره دارند و می‌گویند: «معنی الحکومه فی أَرش الجراحات التی لیس لها دیة مقدرة أن یجرح الإنسان فی موضع من بدنه جراحة تشینه و یتقی شینها و لا یبطل العضو فیقتاس الحاکم أَرشها، بأن یقول: هذا المجرور لو کان عبداً غیر مشین بهذا الشین کانت قیمته ألف درهم و معه تسعمائة درهم، فقد نقصه الشین عشر قیمته فیجب علی الجانی عشر دیتة فی الحر؛ لأنَّ المجرور حر»<sup>۴</sup>

۱- خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۳، ص ۶۷

۲- جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

۳- ابن منظور أزهري، تهذیب اللغة، ج ۴، ص ۶۹.

۴- جمال الدین محمد ابن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۲ ص ۱۴۵- فخر الدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۶ ص ۴۸

در ارش جراحات حکومت است و منظور از جراحات؛ جراحاتی است که در آن دیه، مشخص و مقدر نیست و آن اینکه در موضعی از بدن شخص جراحی وارد شود که زشتی را به بار بی آورد پس حاکم ارش آن را اینطور محاسبه میکند: اگر این شخص مجروح عبدی بود بدون زشتی با این جراحی ارزش آن مثلاً صد دینار بود و قیمت و ارزش او بعد از این زشتی نود دینار است پس یکدهم قیمت آن کم شده در نتیجه. حاکم یک دهم دیه شخص مجروح را که شخص آزادی است بر جانی لازم می گردانند.

## ب- حکومت در اصطلاح

### ۱- حکومت در اصطلاح فقهای امامیه

اگر چه بیشتر فقها روش محاسبه حکومت را بیان نموده اند ولی میتوان از کلام آنها تعریف و برداشت آنها را از این واژه استخراج کرد.

به طور کلی فقهای امامیه بخصوص بعد از علامه در بسیاری از موارد لفظ حکومت را در معنای دیه جنایت بر مادون نفس و ارش غیر مقدر بکار برده اند. و حتی گاه به مترادف بودن حکومت و ارش تصریح کرده اند.<sup>۱</sup> علامه حلی در قواعد میگوید: « العاشره کل موضع قلنا فيه الارش و الحکومه فهما واحد»<sup>۲</sup>

۱. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳ ص ۳۵۳- سید روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله ج ۲ ص ۵۹۶- سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲ ص ۲۶۶- جعفر بن حسن حلی، المختصر النافع، ص ۳۰۴- حسن بن ابی طالب یوسفی (فاضل آبی)، کشف الرموز، ج ۲، ص ۶۷۲- محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۴۴۴- جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۱۰، ص ۱۰۴۵؛ زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۶۶.

۲ - جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۳۰

حکومت و ارش یکی هستند و آن این است که مجنی علیه عبد فرض شود و قیمت او را در حالت سالم بودن سنجیده و در بار دوم در حالت معیب بودن سنجیده و از دیه به نسبت تفاوت میان آن دو قیمت گرفته شود»<sup>۱</sup>

همچنین قاضی ابن براج در تعیین مازاد جنایت عبد بر دیگری میگوید: و اذا جنى العبد جنایه توجب القصاص و باعه سیده من غیر اذن المجنی علیه کان البیع باطلا و ان كانت الجنایه توجب الارش کان البیع صحیحا اذا تطوع السيد بالتزام امر الجنایه فان كان العبد مرهونا و جنى العبد بیع فی الجنایه فان كانت موجبه للارش يبطل ارهن و يتقل ما على الرهن الى الذمه و اذا بطل بیعه فی القصاص علی ما ذکرناه فنه یرد و یسترجع الثمن و یصیر الحکومه بین سیده و بین المجنی علیه...<sup>۲</sup> و در ادامه میفرماید که معنایی که قصد شده در اینجا از حکومت همان معنای ارش است. «الحکومه فی هذه الموارد بمعنی الارش بان يفرض الحر المجنی علیه عبدا یقوم صحیحا و ناقصا فیوخذ ما بینهما من التفاوت.

از کسانی که ارش و حکومت را به یک معنا و مرادف هم میدانند فاضل ابی میباشد که می فرماید: «و الحکومه و الارش عباره عن معنی واحد و معناه ان یقوم سلیمنا لو کان عبدا و...»<sup>۳</sup>

با توجه به تعاریفی که ارائه شد به این نتیجه می رسیم که در نظر غالب علمای شیعه ارش و حکومت به یک معنا استعمال میشوند و آن هم در جایی که جنایتی وارد شده باشد و هیچ مقدر شرعی برای آن جنایت از جانب شارع معرفی نشده باشد در مقابل جنایتی که در برابر آن مقرر شرعی بیان شده که از آن به دیه یاد میشود.

اگرچه برخی از فقها مانند امام خمینی «ره» با تصریح به اینکه هر دو یک چیز است، قایل هستند به این که بین ارش و حکومت فرقهایی وجود دارد و آن دایره شمول هر یک از آنها نسبت به دیگری است به این معنا که معنای حکومت از ارش عام تر میباشد به نظر این عده حکومت نه تنها به جبران

۱ - حسن بن یوسف بن مطهر حلی، قواعد الاحکام ، ج ۳ ص ۶۹۱

۲ - قاضی عبدالعزیز بن براج، المهذب ج ۱ ص ۴۰۱

۳ - حسن بن ابی طالب یوسفی (فاضل ابی)، کسف الرموزه، ج ۲، ص ۶۷۲

جنایتی که مقدر شرعی ندارد اطلاق میشود بلکه بر بمواردی که جنایت سبب نقصان نشود یا حتی سبب ازدیاد قیمت بشود و آن عبارت است از حکم به مصالحه طرفین و در صورت عدم امکان مصالحه طبق صلاحدید خود حکم به تعزیر یا غیر آن برای رفع خصومت و نزاع است.<sup>۱</sup>

از عبارت علامه در قواعد نیز همین مطلب استفاده می شود. ایشان فرموده است:

«و لو كانت اللحية للمرأة فالواجب الأرش إن نقصت بها القيمة لو كانت أمة، و لو كانت للأمة فزادت

قیمتها فالاقرب التعزیر خاصه»<sup>۲</sup> اگر بر اثر جنایت نقصانی در کار نباشد یا حتی ازدیادی در کار باشد چیزی بر عهده جانی نیست اما تعزیر می شود.

عبارت «التعزیر» در کلام علامه یکی از صورت های در حکومت به معنی دیگر است که در کلام

امام در تحریر فرموده بودند.

به عبارت دیگر بین ارش و حکومت عموم و خصوص مطلق است چرا که ملاک ارش، نقصان است بنابراین در مورد جنایتی که باعث نقصان مجنی علیه گردد و شارع هم میزان جبران خسارت را تعیین نکرده باشد اینجا گفته میشود که ارش دارد اما ملاک حکومت جنایت است اعم از اینکه نقصانی در بین باشد یا نباشد اگر نقصانی باشد این همان ارش است اما اگر نقصانی در بین نباشد و لو جنایت باعث ازدیاد ارزش و قیمت بشود، اینجا فقط حکومت بمعنی آخر است که بنابر قول علامه اقرب التعزیر است و بنابر قول امام خمینی طبق صلاحدید حاکم شرع غیر از تعزیر امور دیگری هم وجود دارد. بنابراین هر جا در جنایت بر مادون نفس واژه ارش بکار رفت در حالی که مقدار دیه هم مشخص نباشد و نقصانی هم در کار باشد، این با حکومت به معنای دیه غیر مقدر یکی است اما اگر مقدار دیه مشخص باشد اینجا ارش به معنای دیه مقدر است و هیچ ارتباطی با حکومت ندارد و اگر عدم تقدیر

۱ - «كل موضع يقال فيه بالأرش أو الحكومة فهما واحد والمراد أنه يقوم المجروح صحيحاً إن كان مملوكاً تارة ويقوم مع الجنائية أخرى وينسب إلى القيمة الأولى، ويعرف التفاوت بينهما ويؤخذ من دية النفس بحسابه، وقد قلنا: إنه لو لم يكن تفاوت به حسب القيمة أو كان مع الجنائية أزيد كما لو قطع إصبعه الزائدة التي هي نقص و بقطعها تزيد القيمة فلا بد من الحكومة بمعنى آخر، وهو حكم القاضي بالتصالح، ومع عدمه بما يراه من التعزير وغيره حسماً للنزاع» سيد روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسيلة، ج ۲، ص ۵۹۷

۲ - حسن بن یوسف حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۷۰



دیه همراه با عدم نقصان باشد، حکومت به معنای دیگر است که هیچ ارتباطی به ارزش اعم از مقدار یا غیر مقدار ندارد.<sup>۱</sup>

لذا برای حکومت و ارزش به معنای دیه غیر مقدار در فقه امامیه چهار شرط لازم است.

۱- جنایتی صورت گرفته باشد

۲- جنایت بر مادون نفس باشد

۳- جنایت باعث نقصان قیمت شده باشد

۴- دیه آن در شرع تعیین نشده باشد.

از این شرایط می توان فهمید که برای حکومت به معنای دیگر سه شرط لازم است.

۱- جنایتی صورت گرفته باشد.

۲- جنایت بر مادون نفس باشد

۳- دیه آن در شرع مشخص نشده باشد.<sup>۲</sup>

## ۲- حکومت در اصطلاح فقهای عامه

ائمه‌ی مذاهب عامه ارزش را به مقدار و غیر مقدار تقسیم نموده اند: و مقدار مال واجب در جنایت بر اعضای بدن که شارع میزان آن را تحدید کرده است را ارزش مقدار گویند، و ارزش غیر مقدار، مقدار مالی است که در مورد آن نصی وارد نشده، بلکه تعیین مقدار آن به قاضی واگذار شده است. این نوع دوم را حکومت یا حکومت عدل می نامند.<sup>۳</sup>

۱- احمد حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۲۱۲- سید محمود هاشمی شاهرودی، موسوعه الفقه الاسلامی طبعاً لمذهب اهل البیت علیهم السلام ج ۱۰ ص ۱۴

۲- احمد حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۲۱۲

۳- وهبه الزحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته ج ۷ ص ۵۷۴۸ و ۵۷۵۸؛ علاالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، صص ۳۱۴ و ۳۲۳- عبدالقادر عوده، التشریح الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، ج ۲، ص ۲۶۱- احمد فتوحی بهنسی، الموسوعه الجنائیه فی الفقه الإسلامی، ج

۱، ص ۸۷ و ۸۶.

بیشتر فقهای حنفی از اصطلاح حکومت عدل برای تبیین دیه غیر مقدر استفاده نموده اند.<sup>۱</sup>  
 برای مثال برخی در تعریف حکومت این طور گفته اند: «لیس فیها أرش مقدر ولا یمكن إهدارها فتجب الحکومة». قال عمر بن عبد العزيز: مادون الموضحة خدوش فیها حکومت عدل<sup>۲</sup>  
 فقهای حنبلی گفته اند: «الْحُكُومَةُ: أَرْشٌ مَا لَمْ يُقَدَّرْ فِيهِ»<sup>۳</sup> حکومت: ارش جنایتی است که شارع میزان آن را تعیین نکرده است».

زهری در تعلیق خود بر حدیث: «فِي أَرْشِ الْجِرَاحَاتِ الْحُكُومَةُ» می گوید: «مَعْنَى الْحُكُومَةِ فِي أَرْشِ الْجِرَاحَاتِ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا دِيَةٌ مَعْلُومَةٌ أَنْ يُجْرَحَ الْإِنْسَانُ فِي بَدَنِهِ مِمَّا يَبْقَى شَيْئُهُ وَلَا يَبْطُلُ الْعَضْوُ فَيَقْتَأَسُ (يُقَدَّرُ) الْحَاكِمُ أَرْشَهُ»<sup>۴</sup>

معنای حکومت در ارش جراحاتی که دیه‌ی معلوم ندارند این است که بدن انسان زخمی می شود به نحوی که زشتی آن (جراحت) باقی بماند و عضو از بین نرود پس حاکم ارش آن جراحت را تعیین می کند».

فقهای مالکی لفظ حکومت و اجتهاد را در یک معنا بکار برده اند؛ برای مثال صاوی مالکی در تعریف حکومت می گوید: «اتَّفَقْتُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِالْحُكُومَةِ الْجَاهِدَ وَإِعْمَالَ الْفِكْرِ فِيمَا يَسْتَحِقُّهُ الْمَجْنِيُّ عَلَيْهِ مِنَ الْجَانِي»<sup>۵</sup> اتفاق نظر وجود دارد که مراد از حکومت، اجتهاد و اعمال فکر در چیزی است که مجنی علیه از جانی استحقاق آن را دارد.

۲- علا الدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ص ۴۶۳

۲- «لیس فیها أرش مقدر ولا یمكن إهدارها فتجب الحکومة». قال عمر بن عبد العزيز: مادون الموضحة خدوش فیها حکومت عدل» عبدالله موصلی حنفی الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۴۶- ابو الحسن ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۲، صص ۳۰۲- ۳۰۱- علا الدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، صص ۳۱۴ و ۳۲۳- عبدالله موصلی حنفی، الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۴۶

۳- عبدالله موصلی حنفی، الاختیار لتعلیل المختار، ج ۵ ص ۴۵- منصور بن ادریس بهوتی، کشف القناع عن متن الاقناع، ج ۶، ص ۱۲۴- مصطفی سیوطی رحیبانی، مطالب اولی النهی، ج ۶، صص ۱۱۷ و ۱۲۴.

۴- وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۸، ص ۶۸، پاورقی.

۵- أبو عبد الله محمد بن يوسف العبدري، التاج والإكليل، ج ۸، ص ۳۳۵.

۶- أحمد بن محمد الصاوی، حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر، ج ۴، ص ۳۸۱.

ظاهراً علت آن این است که فقهای مالکی تعیین مقدار حکومت را به نظر و اجتهاد حاکم می‌دانند، و حنفیه آن را حکومت عدل نامیده‌اند.

در تایید این مطلب به این تفصیل که برخی محققان آورده اکتفا میشود: «اندیشیدن در تعیین ارش، گاهی توسط قاضی مباشرتاً انجام میپذیرد که آن را در این حالت اجتهاد حاکم گویند و گاهی از طریق اهل خبره انجام میگیرد که آن را حکومت عدل گویند»<sup>۱</sup>

اما واژه اجتهاد به معنای تعیین دیه غیر مقدر به ندرت در آثار فقها امامیه دیده میشود چنانچه شهید در مسالک فرموده: فإذا قدر الشارع جزءاً من الدية أتبعناه؛ و إذا لم يقدر اجتهادنا في معرفته، و نظرنا في النقصان، لأن الأصل أن يجب بالجنایة قدر النقصان، فيقدر كذلك ليعرف قدر النقصان، ثم يعود إلى الدية، فتكون الجملة مضمونة به»<sup>۲</sup>

در فقه الصادق نیز درباره ارش نقصان عقل آمده که در صورتیکه مقدار نقصان عقل از حیث زمان مشخص نشود: «فیرجع فی تقدیره الی اجتهاد»<sup>۳</sup>

با بررسی در متون فقهی در مذاهب اربعه و امامیه به این نتیجه می‌رسیم که تمامی آن‌ها حکومت را در مبحث دیات به یک معنا استعمال کرده‌اند و آن، تعیین مالی که شخص عادل در جنایتی که در شرع مشخص نشده می‌باشد. و در مبحث ارش بیان کردیم که حکومت همان ارش غیر مقدر است. بنابراین ارش اعم از حکومت عدل است.

۱ - عوض احمد ادریس، الدیه بین العقوبه و التعویض، ص ۳۳۰

۲ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۶۷

۳ - محمد صادق روحانی، فقه الصادق، ج ۴۰، ص ۳۵۲

## گفتار دوم: شرایط وجوب حکومت

(۱) در فقه اهل سنت و امامیه آمده است که ارش جنایت مورد نظر از جانب شارع تعیین نشده باشد، زیرا با وجود نص اجتهاد صحیح نیست.<sup>۱</sup> این یک قاعده‌ی عام در فقه اسلامی است و بر اساس آن اجتهاد در تعیین ارش عضو یا شجه یا جراحتی که از جانب شارع ارش مقدر دارد، جایز نیست و مفهوم مخالف آن، این است که اجتهاد در تعیین ارش جنایتی که مقدار معلوم ندارد، جایز است.<sup>۲</sup>

(۲) تعیین میزان حکومت باید بعد از بهبودی صورت گیرد: ارزیابی جراحت وارده بر مجنی علیه جهت تعیین مقدار حکومت باید بعد از بهبودی جراحت صورت گیرد نه قبل از آن، زیرا جرح گاه به مرگ مجنی علیه یا به جراحتی که دیه‌ی مقدر دارد، سرایت می‌کند پس در این صورت آن واجب می‌شود نه حکومت عدل.<sup>۳</sup>

(۳) ارش مقدر با اجتهاد، از مقدر شرعی کمتر باشد: اگر عضوی که محل تقدیر است ارش مقدر داشته باشد یا جراحت کمتر از جراحتی باشد که ارش مقدر دارد، باید ارشی که از طریق اجتهاد تعیین می‌شود کمتر از مقدر شرعی باشد. پس حکومت جنایت بر قسمتی از بدن که مقدر شرعی دارد، به ارش مقدر آن محل نمی‌رسد. اگر حکومت به ارش کامل عضو برسد قاضی با اجتهاد خود مقداری از آن را کم می‌کند، پس حکومت کندن ناخن یا جرح بند انگشت به ارش مقدر بند انگشت نمی‌رسد و حکومت جرح انگشت به ارش انگشت نمی‌رسد و حکومت جرح سر و صورت به ارش موضعه و حکومت جراحت وارده بر شکم به ارش جائفه نمی‌رسد و حکومت جرح وارده بر کف دست یا پا به ارش انگشتان نمی‌رسد و همچنین در قطع کف بدون انگشتان و قطع پا و دست شل یا زائد. و اگر حلقوم او را قطع کند به دیه نفس نمی‌رسد. اما اگر جراحت بر عضوی وارد شود که دیه‌ی مقدر ندارد

۱ - سید شهاب الدین مرعشی نجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، ج ۳، ص ۸۹ = علاالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۲۳

۲ - عوض احمد ادریس، الدیة بین العقوبة و التعویض، ص ۳۳۱.

۳ - حسن بن یوسف حلی، تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۵، ص ۶۲۲ - عبد القادر عوده، التشریح الجنایی الاسلامی، مقارناً بالقانون الوضعی، ج ۲، ص ۳۱۳؛ زکریا النصاری، أسنی المطالب، ج ۴، ص ۶۷.

مانند کمر و کتف و ران، جایز است که حکومت آن جراحت به دیه عضوی مقدر چون دست یا پا برسد و حتی از آن بیشتر باشد اما باید کمتر از دیه‌ی نفس باشد.<sup>۱</sup>

۴) دو شخص عادل از اهل خبره برای تقدیر ارش قرار داده شوند: همچنین شرط است که برای تقدیر ارش جراحت دو مرد عادل از اهل خبره در نظر گرفته شود تا الزام قاضی به حکم دادن بر اساس تقدیر آن‌ها ممکن شود.<sup>۲</sup>

۵) قاضی یا مُحَكَّم باید به حکومت حکم دهد: شرط است که قاضی یا مُحَكَّم واجد شرایط به حکومت حکم دهد زیرا فقط با حکم حاکم مستقر می‌شود. اگر حکومت با اجتهاد غیر قاضی یا غیر مُحَكَّم واقع شود معتبر نیست.<sup>۳</sup>

### گفتار سوم: مفهوم عضو

در فقه اسلامی اعضای انسان مورد توجه بوده و احکامی بر آن‌ها مترتب است مانند احکام مربوط به وضو، دیه اعضا و حد سرقت و صوم و غیره.

موردی که در محل ابهام و اشکال جدی است تعریف «عضو» است؛ چراکه به نظر میرسد به دلیل عدم تعریف «عضو» توسط شارع شناخت «اعضای داخلی»، در پاره‌ای از موارد، مهم و مشکل باشد ضمناً اهمیت این شناسایی از آن رو قابل توجه و مفید است که در صورت عضو بودن نصف دیه یا دیه‌ی کامل تعلق خواهد گرفت

لذا در ذیل سعی شده است که مقصود از عضو و عضو داخلی روشن و مشخص شود.

۱. علی مومن قمی سبزواری، جامع الخلاف و الوفاق، ص ۵۶۷ - سلیمان بن عمر الجمل، حاشیة الجمل، ج ۲۰ ص ۳۵۰ - زکریا بن محمد زکریا الأنصاری، فتح الوهاب، ج ۲، ص ۲۴۷
۲. جواد بن علی تبریزی تنقیح مبانی الاحکام. کتاب الدیات ص ۱۲۴، سید ابوالقاسم خوئی، صراط النجاة ج ۱ ص ۴۲۸ - سلیمان بن عمر الجمل، حاشیة الجمل، ج ۲۰ ص ۳۵۲
۳. جواد بن علی تبریزی تنقیح مبانی الاحکام. کتاب الدیات ص ۱۲۴، سید ابوالقاسم خوئی، صراط النجاة ج ۱ ص ۴۲۸ - سلیمان بن عمر الجمل، حاشیة الجمل، ج ۲۰ ص ۳۵۲ = علاءالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۲۵ - ۳۲۴

## الف - معنای لغوی عضو

«عضو» (با ضم و کسر عین) از ریشه‌ی «عَضَوَ» گرفته شده و بر تجزیه‌ی شیء دلالت دارد.<sup>۱</sup> «عَضَاهُ يَعْضُو عَضُوًّا: إِذَا فَرَّقَهُ» یعنی آن چیز را جزء جزء کرد.

لغویون متقدم، لفظ «عضو» را به این صورت معنی کرده‌اند: «الْعَضُوُّ وَالْعَضُوءُ: كُلُّ عَظْمٍ وَافِرٍ بِلَحْمِهِ»<sup>۲</sup> یعنی: «هر استخوان بزرگی که مشتمل بر گوشت است». و برخی نیز گفته‌اند: «كُلُّ لَحْمٍ وَافِرٍ بَعْظَمِهِ»<sup>۳</sup> یعنی: «هر گوشت زیادی که مشتمل بر استخوان است».

و در «المعجم الکافی» آمده است: «به هر جزء کامل از مجموع جسم مثل دست و بینی و چشم عضو گفته می‌شود».<sup>۴</sup>

همچنین در «معجم لغة الفقهاء» آمده: «عضو: جمع آن اعضا، جزئی است که در بدن کارکرد مستقلی دارد».<sup>۵</sup>

بنابر آنچه که برخی از لغویون در معنای عضو گفته‌اند، معنی عضو به آن دسته از اعضای بدن که متشکل از گوشت و استخوان هستند مثل دست و پا و مانند آن محدود می‌شود و شاید اطلاق لفظ «عضو» بر قلب یا طحال و یا چشم و زبان و امثال آن که استخوان ندارد صحیح نمی‌باشد. این در حالی است که برخی از اهل لغت در کتب لغت در بیان معنی کلماتی چون طحال، چشم، زبان، مثانه، عضله

۱. احمد بن فارس بن زکریا، معجم المقاییس اللغه، ج ۴، ص ۳۴۷.

۲. سید محمد مرتضی حسینی، محی الدین واسطی زبیدی، تاج العروس، ج ۳۹، ص ۶۰ - مجمع اللغة العربیة بالقاهرة، المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۶۰۷.

۳. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۲، ص ۱۹۳ - محمد بن مکرّم بن منظور، لسان العرب ج ۱۵، ص ۶۸ - علی بن إسماعیل بن سیده المرسی، المحکم والمحیط الأعظم، ج ۲، ص ۲۹۱.

۴. آیوب بن موسی الحسینی الکفوی (أبو البقاء)، الکلیات، ص ۵۹۸ - محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحیط، ص ۱۳۱۲ - سید محمد مرتضی حسینی، محب الدین واسطی زبیدی، تاج العروس، ج ۳۹، ص ۶۰.

۵. احمد جعفری، دیة ما فی جوف الإنسان من الاعضاء، ص ۵.

۶. محمد قنبری قلعه‌چی، معجم لغة الفقهاء، ص ۳۱۵.

و غیره به طور صریح به عضو بودن آن‌ها اشاره کرده‌اند؛ برای مثال این طور آمده: چشم بر عضوی دلالت دارد که به وسیله‌ی آن دیده می‌شود و نگاه می‌شود.<sup>۱</sup> مثانه عضوی است که در آن ادرار جمع می‌شود در داخل شکم.<sup>۲</sup> طحال عضو معروف و شناخته شده است.<sup>۳</sup> عضله عضوی مرکب از عصب است.<sup>۴</sup>

با توجه به استعمال اهل لغت و معانی که در زبان عربی از واژه‌ی عضو شده است، می‌توان گفت عضو از لحاظ لغوی عبارت است از جزئی از جسم انسان که دارای کارکرد خاص یا مشخص است خواه متشکل از گوشت و استخوان باشد یا نباشد.

کلمه دیگری که مرادف کلمه عضو می‌باشد جوارح است هر دو در کتاب لغات به یک معنی آمده است.

لغویون در تعریف جوارح گفته اند:

جَوَاحِرُ الْإِنْسَانِ: عوامل جسده من یدیه و رجليه.<sup>۵</sup>

جوارح انسان همان چیزهایی هستند که با آنها کاری را انجام میدهند مانند دست و پا

جَوَاحِرُ الْإِنْسَانِ: أَعْضَاؤُهُ وَ عَوَامِلُ جَسَدِهِ كِيدِيهِ وَ رَجْلِيهِ<sup>۶</sup>

با توجه به تعریف لغویون از ذکر کلمه «عوامل» در کتاب لغت این مطلب برداشت میشود که منظور از جوارح همان اعضایی است که کارکرد مستقل دارد

برخی دیگر از لغات هست که مرادف کلمه عضو و جوارح است مانند «عهن» که جمع آن عواهن آمده است.<sup>۷</sup>

۱- محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۸۵

۲- مبارک بن محمد جزری (ابن الأثیر)، النهایة، ج ۴، ص ۲۹۷- محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۹۹.

۳- محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر ارازی، مختار الصحاح، ص ۱۸۸.

۴- أبو الفضل عبد الرحمن جلال الدین سیوطی، معجم مقالید العلوم فی الحدود و الرسوم، ص ۱۸۲.

۵- خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۷۷

۶- محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۴۲۳

۷- خلیل بن احمد فراهیدی، تاج اللغة، ج ۶، ۲۱۶۹- اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة؛ ج ۱، ص: ۱۱۶

و «أطراف»، جمع طَرْف. و المراد بها الأعضاء و الجوارح. أو جمع الطَّرْف<sup>۱</sup>  
الشَّلْو: العَضُوُّ و الْجَمْعُ (أشْلاء)<sup>۲</sup> که همه اینها به یک معنا هستند.

در زبان فارسی معادلی که برای این لغت به کار برده می شود اندام یا ارگان است که در زبان انگلیسی به آن organ می گویند. و در زیست شناسی اندام را چنین تعریف کرده اند: بخشی از بدن با کارکرد مشخص، مانند دست، پا، سر، قلب، ریه، و معده؛ اندام.<sup>۳</sup> و یا چنین گویند به مجموعه بافت‌هایی که به طور هماهنگ و منظم با یکدیگر فعالیت می کنند<sup>۴</sup>

### ب- معنای اصطلاحی عضو

در اینجا معنای اصطلاحی عضو و جوارح در دو حوزه‌ی فقه و پزشکی مورد بررسی قرار می‌گیرد. عضو در روایات فقهی: فقهاء اصطلاح عضو و جوارح را در بسیاری از ابواب فقهی از جمله طهارت و نماز و جنایات و دیات بکار برده‌اند... در ابتدا با بررسی و تتبع موارد استعمال لفظ عضو نزد فقهاء این حقیقت فهمیده می‌شود که کسی به تعریف عضو تصریح نکرده است، بلکه تنها اندام‌هایی را که دیه مقدر داشته، ذکر می‌کرده اند. لذا برای کلمه عضو تعریفی در کلام فقها وارد نشده است بلکه با توجه به موارد استعمال آن در کتب فقهی می‌توان به این نتیجه رسید که استعمال آن‌ها به تعریف و استعمال برخی علمای لغت نزدیک است زیرا برخی فقهاء لفظ عضو را بر اجزایی از بدن اطلاق کرده‌اند که استخوان ندارد مثل زبان، چشم و لب،<sup>۵</sup> حتی در آن گوشت نیز نمی‌باشد مثل پلک. دندان<sup>۶</sup> بلکه به طحال که از خون تشکیل میشود نیز عضو اطلاق کرده اند.<sup>۷</sup> بلکه به نظر میرسد که معیار و

۱ - محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ۲، ص ۴۱

۲ - احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۲۲

۳ - حسن عمید، فرهنگ عمید، ذیل واژه پیکر

۴ - علی اصغر رواسی، آناتومی انسان، ص ۷

۵ - محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۶۹ - ابوالحسن ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۸، ص ۳۱۱.

۶ - زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیة، ج ۱۰، ص ۱۹۵ - محمد الخطیب شریبئی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۸۱؛ عبد الرحمن المقدسی، الشرح الکبیر، ج ۹، ص ۵۸۳.

۷ - محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۵۴



ملاک در عضو بودن همان کارکرد مستقل داشتن است. خواه متشکل از گوشت و استخوان باشد یا نباشد.

در کتاب (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم) در تعریف کلمه عضو آمده است: «أن الأصل الواحد فی المادّة: هو جزء من شیء له فی نفسه فائده و أثر، لا مطلق الجزء بأی کیفیته کانت.»<sup>۱</sup> عضو عبارتست از هر چیزی از شیء ای که در ذات خود دارای فایده و اثر باشد و نه چیزی به هر کیفیت و حالتی. برای تایید این معنا که مراد از عضو کارکرد مستقل میباشد چند موید ذکر شده است از جمله در کتاب توحید مفضل از امام صادق (ع) نقل شده:

«فکر یا مفضل فی أعضاء البدن أجمع و تدبیر کل منها للأرب فالیدان للعلاج و الرجلان للسعی و العینان للاغتذاء و الفم للاغتذاء و المعدة للهضم و الکبد للتخلیص و المنافذ لتنفيذ الفضول و الأوعیة لحملها و الفرج لإقامة النسل و كذلك جميع الأعضاء إذا ما تأملتها و أعملت فکرک فیها و نظرک وجدت کل شیء منها قد قدر لشیء علی صواب و حکمة»<sup>۲</sup>

ای مفضل! در تمام اعضای جسم آدمی و تدابیری که در آنها نهفته است شگفتیهای آفرینش اندیشه کن. دستها برای کارکردن، پاها برای رفتن، دیدگان برای راه یافتن و دیدن، دهان برای خوردن، معده برای هضم کردن، کبد برای تصفیه نمودن، منافذ خروجی بدن برای دفع فضولات جسم، ظرفهایی برای حمل آنها و فرج برای حفظ نسل آفریده شده اند؟ اگر ژرف درکار تمام عضوهای بدن اندیشه نمایی میبایی که هرچیزی از سر حکمت و تدبیر و استواری پدید آمده

فکر یا مفضل فی الأعضاء التي خلقت أفرادا و أزواجا... و الیدان مما خلق أزواجا و لم یکن للإنسان خیر فی أن یكون له ید واحدة لأن ذلک کان یخل به فیما یحتاج إلى معالجه من الأشياء ألا تری أن النجار و البناء لو شلت إحدى یدیه لا یستطیع أن یعالج صناعته و إن تکلف ذلک لم یحکمه و لم یبلغ منه ما یبلغه إذا کانت یداه تتعاونان علی العمل

۱ - حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۸، ص ۱۶۷

۲ - مفضل بن عمر کوفی، توحید المفضل، ص ۵۵

فکر کن ای مفضل! در اعضائی که طاق و جفت آفریده شده اند، و دستها را جفت آفریده، زیرا که خیری نیست در آن که آدمی یک دست داشته باشد زیرا که خلل می رساند به آنچه مزاولت آنها نماید از اعمال، نمی بینی که نجار و بنا اگر یک دست ایشان شل شود نمی توانند که صنعت خود را به عمل آورند، و اگر به تکلف و مشقت به عمل آورند مانند کسی که دو دست دارد هر دستی معاونت دست دیگر می کند به عمل نمی توانند آورد.<sup>۱</sup>

و لكل عضو وظيفه معينة لا يتعداها و لا يشاركه غيره فيها... و هكذا جميع الأعضاء و الجوارح،<sup>۲</sup> و تفکر کن در بدنت که برای هر عضو از بدنت وظیفه ای معین شده که عضو دیگر دخالتی و مشارکتی در آن ندارد و تمام اعضا و جوارح بدین گونه است.

موبد دیگری که میتوان برای تعریف عضو بر معنای کارکرد مستقل ارایه کرد تعریف متخصصان علم طب میباشد که اینگونه تعریف کرده اند:

عضو در اصطلاح پزشکی عبارت است از: «ساختار تمایز یافته‌ی یک سازواره، متشکل از سلولها یا بافت‌های متعدد، که برای انجام یک کار خاص تطابق یافته‌اند».<sup>۳</sup>

برای واضح شدن تعریف بالا باید با تعاریف و اصطلاحات و ساختار آناتومی بدن بیشتر آشنا

شویم

در زیست شناسی انسانی بدن، ابتدایی ترین ساختار این سازمان پیچیده سلول است به عبارت

دیگر کوچکترین واحد حیاتی پیکره هر موجود زنده را سلول می گوئیم.<sup>۴</sup>

۱ - مفضل بن عمر کوفی، توحید مفضل، ص ۵۷

۲ - محمد حسین نجفی کاشف الغطا، فردوس الاعلی، ص ۳۰۶

۳- رشاد مردوخی، فرهنگ اصطلاحات علوم پزشکی، برگرفته از فرهنگ اصطلاحات علمی و فنی مگ گروهیل، ص ۳۲۶.

۴ - علی اصغر رواسی، آناتومی انسانی، ص ۸

به دنبال کنار هم قرار گرفتن چندین سلول که ساختار و عملکردی مشابه دارند ساختار بعدی بدن یعنی بافت تشکیل میشود. به عبارتی هر بافت مجموعه‌ای از سلولهای تخصص یافته می‌باشد که کار معینی را انجام می‌دهد.<sup>۱</sup> به طور کلی چهار بافت اصلی وجود دارد

۱- بافت پوششی لایه پوشاننده سطوح خارجی و داخلی بدن را بافت پوششی می‌نامند.

۲- بافت همبند، بافتها و ارگانهای مختلف را به یکدیگر می‌پیوندد.

۳- بافت عضلانی، که اعمال گوناگونی را انجام می‌دهد که عبارتند از: حرکت، نگهداری وضعیت، پایداری مفاصل، حرکت لنف و تولید حرارت.

۴- بافت عصبی بافتی تحریک پذیر که امواج عصبی را تولید و هدایت می‌کند<sup>۲</sup>

در زیست‌شناسی به مجموعه بافت‌هایی گفته می‌شود که به‌طور هماهنگ و منظم با یکدیگر به منظور اجرای یک عملکرد مشخص در کنار هم قرار گرفته‌اند. عضو یا ارگان بدن در آناتومی این واژه برای احشاء درون بدن بکار می‌رود.

و به دنبال آن از کنار هم قرار گرفتن بافت‌هایی که وظیفه‌ای هم راستا دارند اندام یا عضو یا ارگان تشکیل میشود. و به دنبال آن از کنار هم قرار گرفتن تعدادی اندام و بافت که با هم یک یا چند نیاز زیستی بدن را برآورده می‌کنند دستگاه ساخته میشود. بنابراین به طور کلی می‌توان گفت: «بدن انسان به سیستم‌هایی تقسیم شده و هر سیستم ارگان‌هایی را در بر میگیرد که فعالیت‌های مشترکی را انجام می‌دهد تا سیستمی عملکرد داشته باشد. سازمان بندی دستگاه‌ها در حقیقت از سطح سلولی آغاز میشود سلولهای تمایز یافته گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند که کارهای خاصی را انجام می‌دهند مانند بافت ماهیچه‌ای، و انواع مختلفی از بافتها یک ارگان مانند قلب را ایجاد می‌کند. سرانجام ارگانها همراه با هم گروهی را تشکیل می‌دهند تا یک سیستم ارگانی که یک کار خاصی را انجام می‌دهد ایجاد کنند دستگاهها برای آنکه درست فعالیت کنند و فعالیت صحیح بدن را نیز برقرار کنند به هم

۱ - علی اصغر رواسی، آناتومی انسان، ص ۸

۲ - راس و ویلسون، ترجمه دکتر عباس حق پرست، آناتومی و فیزیولوژی در سلامت و بیماری، ص ۴۱

وابسته هستند. به نظر می‌رسد آنچه در علم پزشکی مهم جلوه می‌کند دستگاه باشد و عضو خارج از چارچوب دستگاه مفهوم کارکردی مهمی نخواهد داشت بلکه اندام آنگاه مهم است که بتواند در خدمت دستگاه باشد اگرچه با عملکرد ناصواب یک اندام گاه دستگاه با خطراتی مواجه می‌شود اما حتی همین اختلال نیز در مجموعه دستگاه مورد نظر علم پزشکی قرار می‌گیرد چرا که تقسیم وظایف برای دستگاه معنا پیدا می‌کند و هیچ تک‌نگری به اعضا و اندام‌ها به صورت فردی و جزئی نمی‌شود مگر آن زمان که در نیاز دستگاه را تامین نماید اگر یک دستگاه دچار نارسایی شود احتمال دارد که عواقب آن به دیگر دستگاه‌ها گسترش یافته و توانایی بدن را برای عملکرد طبیعی کاهش دهد و فعالیت یکپارچه ای دستگاه‌های بدن ضامن بقای فرد است.

متخصصان در مجموع ۱۰ دستگاه برای بدن انسان معرفی میکنند

۱- دستگاه عصبی از دو بخش دستگاه مرکزی (مغز و نخاع) و دستگاه عصبی محیطی تشکیل شده است. مغز اندامی است که احساسات، حافظه، پردازش حسی و ارتباط و عملکرد سیستم‌های مختلف بدن را کنترل می‌کند. حواس ویژه شامل بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی می‌باشند. چشم‌ها، گوش‌ها، زبان و بینی اطلاعات مختلفی را در مورد محیط اطراف بدن جمع‌آوری می‌کنند.

۲- سیستم عضلانی اسکلتی شامل اسکلت بدن از جمله استخوان‌ها، رباط‌ها، تاندون‌ها و غضروف و ماهیچه‌های متصل به آن‌ها می‌باشد.

۳- دستگاه گردش خون یا سیستم شریانی وریدی از قلب و رگ‌های خونی شریان‌ها، وریدها و مویرگ‌ها تشکیل شده است. قلب خون را در رگ‌ها به جلو می‌راند، این سیستم انتقالی، اکسیژن، سوخت، مواد مغذی، مواد دفعی، سلول‌های ایمنی و مولکول‌های علامتی هورمون‌ها را از قسمتی به قسمت دیگر بدن منتقل می‌کنند.

۴- سیستم تنفسی از بینی، نازوفارنکس، تراکتا و شش‌ها تشکیل شده است. این سیستم اکسیژن را از هوا گرفته و دی‌اکسید کربن و آب تولید کرده و به هوا دفع می‌کند.

۵- سیستم گوارش از دهان شامل زبان و دندان ها، مری، معده، لوله های گوارشی (دستگاه گوارش، روده باریک، روده بزرگ و راست روده) همچنین کبد، پانکراس، کیسه صفرا و غدد بزاقی تشکیل شده است.

۶- دستگاه پوششی از پوست، مو و ناخن تشکیل شده است، دیگر دستگاه های مهم این سیستم غدد عرق و غدد چربی می باشند.

۷- دستگاه ادراری شامل کلیه ها، حالب ها، مثانه و مجرای ادرار می باشد.

۸- دستگاه تولید مثل شامل غدد جنسی و اندام های جنسی درونی و بیرونی می باشد. دستگاه تولید مثل در هر دو جنس گامت تولید می کند، مکانیسم ترکیب آن ها و ایجاد محیط مناسب برای رشد ۹ ماهه اول نوزاد نیز از وظایف این دستگاه می باشد

۹- سیستم ایمنی از گلبول سفید، تیموس، غدد لنفی و کانال های لنفی تشکیل شده است که بخش هایی از سیستم لنفی نیز هستند

۱۰- دستگاه درون ریز شامل غده درون ریز اصلی: هیپوفیز، تیروئید، غده فوق کلیه، پانکراس، پاراتیروئید و غدد جنسی در کنار اندام ها و بافت ها می باشد که هورمون های خاصی را ترشح می کنند . از مجموع آنچه در بالا ذکر شد میتوان به این نتیجه رسید که «عضو» عبارت است از مجموع بافت های تخصصی و یا تغییر شکل یافته ای که به منظور عملکرد خاص در کنار یکدیگر قرار گرفته اند لذا به سلول و یا بافت های ساده ابتدایی نمی توان «عضو» گفت. و اگر همین بافت های ابتدایی چنانچه پیشرفت نمایند و در غالب دستگاهی فعال در بدن قرار بگیرند می توان عنوان عضو و یا اندام را بر آن نهاد از این روی می توان به غدد نیز به عنوان اندام و عضو نگاه نمود چنانکه توسط متخصصین گاه به برخی از این غدد اندام و عضو گفته شده است.<sup>۱</sup>

## گفتار چهارم: مفهوم عضو داخلی

«عضو داخلی» از مفاهیم کلیدی در پژوهش حاضر به شمار می‌آید و موضوع بحث پیرامون آن است، بنابراین لازم است به صورتی دقیق و شفاف مقصود از عضو داخلی در این پژوهش روشن شود. فقهاء اصطلاح «عضو داخلی» یا «عضو باطنی» را در باب دیات و روزه بکار برده‌اند اما لفظ عضو آن را تعریف نکرده‌اند. آن‌ها اصطلاح عضو داخلی را بکار می‌برند و معده و قلب، کبد، کلیه و طحال و روده را برای آن مثال می‌آورند<sup>۱</sup>.

برای اولین بار شیخ طوسی جنایت بر اعضای درونی را مطرح می‌کند و برخی از اعضای داخلی را نام میبرد ایشان در باب جنایت جایفه میفرماید: «فان أجافه رجل و جاء آخر فأدخل السكين فلم يؤثر في الثقب شيئاً لكنه طعن عضواً من الأعضاء الشريفة كالکبد و الطحال فعليه حكمة لأنه لا مقدر فيها»<sup>۲</sup>.

و به دنبال ایشان فقهای دیگر نیز مانند علامه حلی و صاحب مفتاح الکرامه میفرمایند: «إذا أجافه لزمه دية الجائفة فإن جاء آخر و أدخل السكين .. و كذا لو ظهر عضو من الأعضاء الباطنة كالکبد و القلب و الطحال فغرز السكين فيه فالحكومة»<sup>۳</sup> و بعد از آنها فخر المحققین<sup>۴</sup> و فاضل هندی<sup>۵</sup> و صاحب جواهر به مساله پرداخته اند<sup>۶</sup> و ولی باز هم معیاری برای شناخت اعضای باطنی داده نشده است.

- ۱ - حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، قواعد الاحکام، ج ۳؛ ص ۶۹۳ - محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۴۵۱ - شهاب الدین أحمد بن إدريس القرافی، الذخیره، ج ۱۳، ص ۳۰۷
- ۲ - محمد بن حسن طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۷، ص ۱۲۴
- ۳ - سید جواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه ج ۱۰ ص ۵۰۱ - حسن بن یوسف حلّی، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۶۹۳.
- ۴ - محمد بن حسن حلّی، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴ ص ۷۱۷
- ۵ - محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱ ص ۴۵۱
- ۶ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳ ص ۳۴۲

ولی از آنجایی که فقهاء اصطلاح «عضو داخلی» را در مبحث دیات، در خلال بحث از جراحت جائفه بکار برده‌اند و اعضایی را که در داخل جوف هستند عضو داخلی یا باطنی نامیده‌اند. بعضا هم از اصطلاح «اعضا الجوف» انیز استفاده کرده اند.

لذا، اولاً باید بدانیم جائفه چه نوع جراحی است و فقهاء به چه قسمتی از بدن انسان جوف و داخل میگویند.

### ۱- معنای لغوی داخل و جوف و جائفه

در لغت «جَوْف» به معنای داخل و درون هر چیزی است. و برخی گفته اند: جوف درون شکم است، و جوف محلی است که دو کتف و بازوان و دنده‌ها و بر آن انطباق دارد و جمع آن أجواف است.<sup>۲</sup> آجوهری می‌گوید: «جوف به معنی زمین گود است، و جوف انسان یعنی شکم او».<sup>۳</sup> در «المعجم الوسیط» آمده است: «الْجَوْفُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ: بَاطِنُهُ الَّذِي يَقْبَلُ الشَّعْلَ وَالْفِرَاقَ» یعنی: «جوف هر چیزی، آن جایی است که قابلیت پر شدن و خالی شدن را دارد».

گفته شده الْجَوْفُ: الخلاء، و سپس در آنچه که قابلیت پر شدن و خالی شدن را دارد استعمال شده است. پس گفته می‌شود: جوف الدار یعنی داخل و درون خانه.<sup>۴</sup>

از جمله مشتقات ماده‌ی «جوف» جائفه است یعنی ضربه‌ای که به جوف می‌رسد<sup>۵</sup>، و زمانی که ضربه به عنوان مثال به جوف استخوان ران برسد جائفه نامیده نمی‌شود زیرا استخوان مُجَوَّفٌ محسوب

۱- علی بن محمد ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۴۱-۲۴۲ (فان زال بالدوس احد اعضا الاجوف)

۲- محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۳۴. احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲ ص ۱۱۵

۳- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۴، ص ۱۳۳۹.

۴- ابراهیم مصطفی - أحمد الزیات - حامد عبد القادر - محمد النجار، المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵- محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۳۴- احمد بن محمد مقرئ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲ ص ۱۱۵

۶- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ج ۴ ص ۱۳۳۹

نمی‌شود.<sup>۱</sup> در «معجم لغة الفقهاء» آمده است: «جائفه جراحی است که قفسه سینه یا دیواره شکم یا استخوان‌های پشت را پاره می‌کند و به جوف نفوذ می‌کند».<sup>۲</sup> این اثر معتقد است مراد از جوف هر چیزی است که توانایی احاله دارد، مانند شکم و مغز.<sup>۳</sup>

## ۲- معنای اصطلاحی جوف و جائفه در اصطلاح فقها

اصطلاح «جوف» در مباحث فقهی، از جمله روزه، جنایات، دیات، و رضاع مورد استعمال است، اما در تحقیق حاضر، این اصطلاح فقهی را از منظر مباحث «دیات» و «جنایات» مورد بررسی قرار می‌دهیم.

با بررسی مبحث جائفه و جوف این نتیجه بدست می‌آید که مقصود فقهاء از عضو داخلی همان اعضای است که در جوف وجود دارد همچون قلب، ریه‌ها، کبد، طحال و رحم و ... و همانطور که گفته شد بعضاً از اصطلاح «اعضا الجوف» نیز استفاده کرده اند.<sup>۴</sup>

با بررسی‌ها به نظر می‌آید که تعریف اصطلاحی جوف از نظر فقهاء چیزی غیر از تعریف لغوی آن نیست و به همین دلیل است که فقهاء تعریفی روشن و صریح از «جوف» ارائه نمی‌دهند. اما با این حال مقصود آن‌ها از جوف را می‌توان در اثنای سخنانشان درباره‌ی مبحث جائفه بدست آورد. در اینجا مراد از جوف را در هر مذهب به صورت جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد و وقتی که جوف مشخص شود مراد از اعضای داخلی نیز برای ما آشکار خواهد شد.

**فقه امامیه:** در فقه امامیه جوف عبارت است داخل شکم، قفسه‌ی سینه، پشت، پهلو، چاله‌ی زیر

۱ - احمد بن محمد بن علی فیومی، مصباح المنیر، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲ - محمد رواس قلعه‌جی، معجم لغة الفقهاء، ص ۱۵۷ - ۱۶۲.

۳ - محمد رواس قلعه‌جی، معجم لغة الفقهاء، ص ۱۵۷ - ۱۶۲.

۴ - علی بن محمد ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۴۱-۲۴۲ (فان زال بالدوس احد اعضا الاجوف)



گلو و غیره.<sup>۱</sup> علامه حلی می‌گوید: «جائفه جراحی است که به جوف می‌رسد از هر جهت که باشد خواه از شکم یا از قفسه سینه یا پشت یا پهلو یا باشد و خواه از چاله زیر گلو یا باشد. ... اگر به گردن او بزند و به حلق او نفوذ کند دیه جائفه واجب می‌شود همچنین اگر به عانه او نیزه بزند و به مثانه او برسد».<sup>۲</sup>

**فقه حنفی:** بیشتر فقهای حنفی معتقدند جوف عبارت است از داخل قفسه‌ی سینه، شکم، پشت، پهلوها و مابین قُبل و دُبُر و به عبارت دیگر ما بین لبّه « محل قرار گرفتن گردنبنند و عانه» اما داخل غیر آن، از جمله ران، بازو، گردن و حلق را جوف به شمار نمی‌آورند. یعنی بالاتر از حلق و پایین‌تر از عانه را محل جائفه یعنی جوف نمی‌دانند.<sup>۳</sup> بعضی از آن‌ها بعد از بیان مصادیق جوف به قولی اشاره می‌کنند که در آن آمده: جائفه به جوف اختصاص دارد: جوف سر و جوف بطن.<sup>۴</sup> چنان که گفتیم علت این که در این موارد سر را جوف و جراحی و اصل به آن را جائفه نامیده‌اند این است که داخل سر مجوف است و حکم باطن را دارد<sup>۵</sup> و گرنه جراحی که به مغز برسد مأمومه نامیده می‌شود و در حدیث، دیه‌ی هر کدام به طور جداگانه تعیین شده است ولی هر دو مقدار آن به یک اندازه می‌باشند: «وَفِي الْمَأْمُومَةِ ثُلُثُ الدِّيَةِ، وَفِي الْجَائِفَةِ ثُلُثُ الدِّيَةِ»: «در مأمومه یک سوم دیه نفس واجب می‌شود و در جائفه یک سوم دیه نفس واجب می‌شود».<sup>۶</sup>

- 
- ۱- محمد بن حسن طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۱۲۴؛ حسن بن یوسف بن مطهر حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۹۰- محمد بن حسن بن یوسف حلی، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۷۱۲؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۳۸.
  ۱. محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر حلی، قواعد الاحکام، ص ۶۹۰ - ۶۹۴
  ۲. محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر حلی، قواعد الاحکام، ص ۶۹۰ - ۶۹۴.
  ۳. زین الدین حنفی؛ البحر الرائق، ج ۸، ص ۳۸۲- علاءالدین ابوبکر بن مسعود اکاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۹۶- علاءالدین سمرقندی، تحفه الفقهاء، ج ۳، ص ۱۲- محمد بن أحمد سرخسی، المبسوط، ج ۲۶، ص ۹۹- محمد بن محمد بابر، العنایة شرح الهدایة، ج ۲۸۶، ص ۱۰- أبو بکر بن علی حداد، الجوهرة النيرة، ج ۲، ص ۱۳۲- محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۵۵۴.
  - ۴- علی بن ابی بکر مرغینانی، الهدایة، ج ۴، ص ۴۶۶.
  - ۵- علی بن ابی بکر مرغینانی، الهدایة، ج ۴، ص ۴۶۶.
  - ۶- ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی، المهذب، ج ۳، ص ۲۱۷

**فقه شافعی:** در فقه شافعی مقصود از جوف، درون شکم، درون پهلوها، درون قفسه‌ی سینه، پشت، کفل، گلو و چاله‌ی زیر گلو می‌باشد. نه داخل دهان و آلت تناسلی مرد و بینی<sup>۱</sup> در «اسنی المطالب» آمده است: «جائفه جراحی است که به جوف باطنی که احاله کننده‌ی غذا و دارو یا مسیر آن دو است نفوذ کند مثل درون شکم و قفسه‌ی سینه و چاله‌ی زیر گلو و پهلوها»<sup>۲</sup>.

«غزالی» می‌گوید: «جائفه هر جراحی است که به جوفی می‌رسد که قدرت احاله دارد، مانند شکم و درون قفسه‌ی سینه، گرچه روده‌ها و مغز یا غشا را پاره نکرده باشد. و همچنین مثانه و داخل شرح از سمت عجان»<sup>۳</sup>. در کتاب «الغرر البهیة» آمده است: هر جراحی که از قفسه‌ی سینه یا چاله‌ی زیر گلو یا پهلوها یا کفل یا غیره به هر جوفی که توانایی تغییر غذا و دارو را دارد برسد، جائفه نامیده می‌شود. شکم و حلق و مثانه و سر و مانند آن در جوف بودن یکسان هستند، برخلاف بینی و دهان و فک‌ها و امثال آن زیرا از جوف‌های باطنی نیستند به این دلیل که شکسته شدن روزه با آنچه که به آن‌ها می‌رسد حاصل نمی‌گردد و خطر زیادی ندارند.<sup>۴</sup>

### فقه مالکی:

در کتاب «المبدع» به نقل از کتاب «الرعايه» گفته شده: «جوف محلی که قدرت احاله‌ی غذا را دارد از پشت یا شکم، یا قفسه‌ی سینه یا گلو یا مغز اگرچه غشای مغز را پاره نکند یا مثانه یا ما بین فضای بیضه‌ها و دبر»<sup>۵</sup>.

بنابراین مراد از جوف در باب جنایات و دیات درون بطن و سینه است، یعنی ما بین حلق تا انتهای دبر. پس فقط جنایتی که به داخل این مواضع برسد جائفه نامیده می‌شود و داخل اعضایی چون بینی

- 
- ۱- ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی، المهذب، ج ۳، ص ۲۱۷- علی بن محمد ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۲- محیی الدین یحیی بن شرف نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۷۲- محیی الدین یحیی بن شرف نووی، روضة الطالبین و عمدة المفتین، ج ۹، ص ۱۶۵.
  - ۲- زکریا بن محمد زکریا انصاری، اسنی المطالب فی شرح روض الطالب، ج ۴، ص ۵۱.
  - ۳- محمد بن محمد بن محمد غزالی، الوسیط فی المذهب، ج ۶، ص ۳۳۵.
  - ۴- زکریا بن محمد زکریا انصاری، الغرر البهیة فی شرح بهجه الوردیه، ج ۵، ص ۳۱.
  - ۵- برهان الدین بن مفلح، المبدع شرح المقنع، ج ۹، ص ۹.

و دهان و چشم و داخل جمجمه اگر چه به دلیل این که مجوف هستند می‌توانند جزو مفهوم جوف و جائفه باشند اما ضابطه‌ای که فقهای حنبلی مطرح کرده‌اند یعنی جوف باطنی که توانایی احاله‌ی غذا داشته باشد و یا این که مسیر احاله باشد بر آن‌ها منطبق نیست و از سوی دیگر داخل بینی، دهان، چشم، داخل جمجمه دیده مقدر دارند.

### ۳- نتیجه‌گیری

با بررسی مبحث جائفه و جوف به این نتیجه می‌رسیم که مقصود فقهاء از عضو داخلی همان اعضایی است که در جوف وجود دارد همچون قلب، ریه‌ها، کبد، طحال و رحم و ...، قرار دارد و بعضاً از اصطلاح «اعضای جوفی» نیز تعبیر و استفاده شده است. همچنین، با توجه به تعریف عضو، این اعضا جزو مصادیق عضو به شمار می‌آیند و از این جهت که عضوی از اعضای بدن هستند تفاوتی با سایر اعضا ندارند. در نتیجه، مقصود از عضو داخلی در پژوهش حاضر هر عضوی است که در جوف از حلق تا انتهای کفل قرار دارد.

### ۳- جوف و داخل در آیات و روایات

در قرآن کریم نیز جوف به معنای لغوی آن آمده است مثلاً در این آیه از قرآن که خداوند می‌فرماید: «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ...»<sup>۲</sup> خدا برای کسی در اندرون وی دو قلب قرار نداده است.

در روایتی از پیامبر نیز لفظ جوف به معنای داخل و درون یک چیز استعمال شده است. پیامبر (ص) می‌فرماید: استحيوا من الله. ثم قال: الاستحياء من الله ألا تنسوا المقابر والبلى، و ألا تنسوا الجوف

۱ - علی بن محمد ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۴۱.

۲ - احزاب ۴

و ما وَعَى، و أَلَّا تَنْسُوا الرُّأْسَ و ما اِحْتَوَى. ما وعاه الجَوْفُ، و هو داخل البطن: المَأْكُولُ و المشروب. و ما احتواه الرُّأْسُ: السَّمْعُ و البَصَرُ و اللسان. <sup>۱</sup> (از خدا حیا کنید و حیای از خداوند این است که قبور و .. و چیز تو خالی و چیزی که آن را پر میکند را فراموش نکنید و نیز سر و آنچه که آن در آن است. سوال شد چیز تو خالی و چیزی که آن را بر میکند چیست؟ «ص» فرمود: داخل شکم که آن را از ماکولات و مشروبات بر میکنید».

در روایتی از امام صادق در خصوص شستن اعضای وضو میفرماید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مَضْمُضَةٌ وَ لَا اسْتِنْشَاقٌ لَأَنَّهُمَا مِنَ الْجَوْفِ.<sup>۲</sup>

امام صادق «ع» میفرماید: مضمضه و استنشاق واجب نمیباشد زیرا آنها برای اعضای داخلی است»

در وضو شستشوی اعضای ظاهری مراد است

همچنین پیامبر (ص) می فرماید: «لَوْ كَانَ لابنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَأَبْتَعِيَ ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ»<sup>۳</sup> یعنی: «اگر فرزند آدم به اندازه دو وادی مال داشته باشد، یقیناً در طلب سومی برمی آید، و درون فرزند آدم را تنها خاک پر می کند، هر کس که توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد».

با توجه به روایت شاید به این معنا برسیم که مراد از «جوف» ؛ محلی است که قابلیت پر شدن و

خالی شدن را دارد

#### ۴- مفهوم عضو داخلی از دیدگاه پزشکی

متخصصان علم پزشکی نیز همانند اهل لغت و فقها در تعریف عضو داخلی گفته اند:

«بدن انسان دارای چندین حفره است که اغلب اعضای داخلی بدن در داخل آنها قرار گرفته

اند. به طور کلی حفرات بدن را می توان به دو گروه تقسیم کرد: حفرات پشتی و حفرات شکمی.

۱- محمود بن عمر زمخشری، الفایق فی غریب الحدیث ج ۱ ص ۲۱۱

۲- محمد بن یعقوب، کلینی، کافی ج ۳ ص ۲۴

۳- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۲،

حفرات بدن و اعضای داخلی آنها عبارتند از: حفره جمجمه ای که مغز در آن قرار دارد. حفره نخاعی که دارای نخاع می باشد. حفره سینه ای که شامل ریه ها، قلب، عروق خونی بزرگ و مری می باشد، حفره شکمی که معده، روده ها، کبد، پانکراس، طحال، کلیه ها و حالب ها درون آن جای گرفته اند و حفره لگنی که اعضای تولید مثلی و حالب ها و مثانه در آن قرار دارد.<sup>۱</sup>

# فصل دوم

## دیه اعضای داخلی منصوصه

### فصل دوم: دیه ی اعضای داخلی منصوصه

فقهاء جنایت بر کمتر از نفس را، با توجه به نتیجه‌ی فعل جانی به پنج نوع تقسیم کرده‌اند: ۱- از بین بردن عین عضو ۲- از بین بردن منفعت عضو با وجود بقای عین عضو ۳- شجاج ۴- جراح ۵- آنچه که جزو چهار قسم سابق به حساب نمی‌آید.<sup>۱</sup> در بعضی از انواع جنایت بر اعضای داخلی دیه کمتر از نفس دیه‌ی کامل واجب می‌شود و در بعضی نصف دیه ی کامل و در برخی موارد نیز ارزش غیر مقدر یا همان حکومت عدل واجب می‌گردد. در ذیل هر یک از انواع جنایت بر کمتر از نفس و دیه‌ی آن و همچنین، مستندات آن به اختصار بیان خواهد شد.

### گفتار اول: دیه اعضای تکی

اعضای تکی اعضای هستند که مشابهی در بدن ندارند، این اعضا عبارتند از: بینی، زبان، طحال و قلب و نخاع و آلت تناسلی مرد و پوست که موی سر و ریش به آن‌ها ملحق می‌شوند و ...

### الف- دیه زبان

زبان یکی از اعضای تکی است که در آن منافع زیاد مانند سخن گفتن و چشیدن طعم غذاها نهفته است همچنین زبان جزء جمال و زیبایی نیز محسوب میشود لذا به اتفاق فقهاء امامیه در قطع کردن زبان شخصی که قادر بر تکلم است یا قطع کردن قسمتی از آن که باعث از بین رفتن قدرت تکلم

<sup>۱</sup>. عبدالقادر عوده، تشریح الجنایی، ص ۲۰۴.

شود، دیه ی کامل واجب می گردد در این باره اجماع و عده ای از روایات در کتب فقهی وجود دارد از جمله «و اللسان إذا استؤصل ألف دينار»<sup>۲</sup>

و همچنین معتبره سماعه از امام صادق (ع) «فِي اللِّسَانِ إِذَا قُطِعَ الدِّيَةُ كَامِلَةً»<sup>۳</sup> برای زبان هنگامی که قطع بشود دیه ی کامل است.

و برخی فقها علاوه بر روایات وارد شده در این باب، برای تأیید استدلال نموده اند به صحیح هاشم بن سالم «قال: كل ما كان في الإنسان اثنان ففيهما الدية إلى أن قال: و ما كان فيه واحد ففيه الدية» که بیان گوی قاعده زوج و فرد است.<sup>۴</sup>

برای مثال ابن زهره فرموده است: «كل ما يكون في نفس الإنسان واحد ففيه دية كاملة إن كان من الرجل ففيه دية الرجل و إن كان من المرأة ففيه دية المرأة مثل اللسان و اللحية و الذكر»<sup>۵</sup> و برخی از فقها برای استناد به دیه کامل زبان در مرحله اول به قاعده دیه اعضای واحد استناد نموده اند بعد از آن به ره اشاره کرده و فرموده اند: «في استئصال اللسان الصحيح الدية كاملة إجماعاً؛ لما مر من النصوص في ان في الانسان منه واحد فيه الدية مضافا الى خصوص المعبره»<sup>۶</sup>

## ۲- حکم جنایت بر زبان لال

فقهای امامیه با توجه به قاعده ای (دیه از بین بردن عضو فلج، یک سوم دیه آن عضو است) که در قطع کردن زبان لال دارند در صورتی که حس چشایی از بین نرود قائل هستند که یک سوم دیه در

۱ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۱۸۷-احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۱۴، ص ۳۸۱-محمد بن علی بن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۸

۲ - سید علی طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحدیثه) ج ۱۶، ص ۴۴۹

۳ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۱۸۷-احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۱۴، ص ۳۸۱-محمد بن علی بن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۸

۴-احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۴، ص ۳۷۳-سید جواد بن محمد عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۴۰۰-محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۰۹

۵ - محمد بن علی بن حمزه طوسی، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ص ۴۴۳

۶ - سید علی طباطبایی، ریاض المسائل (ط-الحدیثه) ج ۱۶، ص ۴۴۹



آن واجب می‌شود، و همچنین صحیحۀ برید بن معاویۀ از ابی جعفر (علیه السلام) «قال: فی لسان الأخرس و عین الأعمی و ذکر الخصى و أنثیه ثلث الدیة» بر این مطلب دلالت میکند.<sup>۱</sup>

در زبان انسان و چشم نابینا و آلت انسان اخته و هردو بیضه یک سوم دیه است.

اگر مجنی علیه برخی از کلمات را نتواند ادا بکند چون دیه لسان (زبان) دیه کامل است، پس هزار دینار به بیست و هشت قسمت می‌شود، و عدد حروفی که مجنی علیه نتوانست صحیح ادا کند در آن ضرب میکنند و دیه را معین مینمایند.<sup>۲</sup>

همچنین قطع کردن زبان کودکی که بخاطر طفولیت قادر به تکلم نیست، بنابر اجماع فقهای امامیه موجب دیه‌ی کامل است،<sup>۳</sup>

به دلیل اینکه در روایت آمده که: «در زبان دیه است مگر در انسان لال»، و اصل در کودک سالم بودن است و اصل عدم لال بودن و عدم الخرس و بدون دلیل از قاعده خارج نمیشویم.<sup>۴</sup>

همچنین امامیه معتقدند اعضایی که سالم بودن آنها مشکوک است مثل برخی اعضای طفل، اصل بر سالم بودن آنها است و از بین بردن آنها موجب دیه‌ی مقدر خواهد بود نه حکومت زیرا اصل در اعضای انسان سالم بودن آنها است و عدم آن باید ثابت شود.<sup>۵</sup>

و برخی فقها تکان خوردن زبان کودک در هنگام گریه را از علامت لال نبودن زبان کودک میدانند.<sup>۶</sup>

و اگر کودک در حدی باشد که معمولاً در آن وقت حرف می‌زنند ثلث دیه ثابت است.<sup>۷</sup>

۱ - محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - اسلامیة)، ج ۷، ص ۳۱۸

۲ - محمد بن حسن طوسی، النهایه، ص ۷۶۷ - محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۵ ص ۴۸۴

۳ - محمد بن حسن طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۱۳۵ - حسن بن یوسف حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۷۵

۴ - احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفائده، ج ۱۴، ص ۳۸۱

۵ - جعفر بن حسن حلی، شرائع الإسلام، ج ۴، صص ۱۰۳۲ و ۱۰۳۶ - جعفر بن محمد طوسی، المبسوط، ج ۷، صص ۱۳۵ و ۱۵۱ - محمد بن

حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱، صص ۳۵۳ - ۳۹۴.

۶ - حسن بن یوسف حلی، قواعد الاحکام، ج ۱۰، ص ۴۰۶

۷ - سید جواد بن محمد عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۴۰۶

### ۳- دیه زبان در نزد فقهای عامه

زیلعی از فقهای اهل سنت ادعای اجماع فقها نموده که از بین بردن زبان شخصی که قادر بر تکلم است و یا قطع کردن قسمتی از آن طوری که باعث از بین رفتن قدرت تکلم شود دیه ی کامل واجب می شود زیرا از بین بردن آن باعث از بین بردن منفعت کامل مقصود می شود. مستمسک آنها حدیثی از سعید بن مسیب است که ایشان از پیامبر (ص): «فِي النَّفْسِ الدِّيَّةُ وَفِي اللِّسَانِ الدِّيَّةُ وَفِي الْمَارِنِ الدِّيَّةُ»<sup>۱</sup> از برای نفس انسان دیه کامل است و برای زبان دیه کامل است و نیز برای نوک بینی نیز دیه ی کامل است.

شافعی در خصوص زبان می گوید: «اگر زبان در اثر جنایت خطایی قطع شود دیه ی کامل دارد و آن در معنای بینی و در معنای چیزی است که پیامبر (ص) در مورد آن به دیه حکم داده اند از تمامیت خلقت آدمی و در انسان فقط یکی از آن وجود دارد»<sup>۲</sup>.

در قطع کردن زبان شخص لال، که فقط حس چشایی دارد، اگر حس چشایی وی بین نرود، از دیدگاه فقهای اهل سنت حکومت واجب می گردد. و نیز در قطع کردن زبان کودکی که بخاطر طفولیت قادر به تکلم نیست، بنا بر رأی اکثر فقهای اهل سنت موجب دیه ی کامل است، زیرا اصل بر سالم بودن زبان است و اگر طفل به سنی برسد که امثال او در این سن سخن می گویند اما او سخن نگوید و جانی زبان او را قطع کند، دیه واجب نمی گردد زیرا ظاهر بیانگر این است که او قادر به تکلم نیست پس حکم او در این حالت حکم قطع کردن زبان اخیس است.<sup>۳</sup>

### ب- دیه ستون فقرات (صلب)

ستون فقرات از جمله اعضای است که در خصوص آن روایت فراوانی وجود دارد

۱- محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۵۷۵- فخر الدین عثمان بن علی زیلعی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۱۲۹  
 ۲- محمد بن ادریس شافعی، الام، ج ۶، ص ۱۲۸.  
 ۳- محمد الخطیب شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۸۳- محمد بن أحمد بن رشد، بدایة المجتهد ونهایة المقتصد، ج ۴، ص ۲۰۵- عبدالله بن قدامه، المغنی، ج ۸، ص ۴۵۰- ۴۴۷- فخر الدین عثمان بن علی زیلعی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۲۹

ظهر یا ستون فقرات از اعضای است که از ابتدای جمجمه آغاز می شود. تعداد مهره های آن که از هم جدا می باشند ۳۳ عدد است؛ هفت مهره ابتدایی را مهره های گردنی می گویند و در افراد بالغ چهار مهره انتها به هم جوش می خورند و استخوان دنبالچه را می سازند. پنج مهره ما قبل آخر نیز به هم جوش می خورند و استخوان خاجی را به وجود می آورند و با استخوان دنبالچه مفصل می شود به پنج مهره سوم اصطلاحاً مهره های کمری و به دوازده مهره بعد از مهره های گردنی که با دنده ها مفصل می شوند مهره های سینه ای می گویند.<sup>۱</sup>

لغت دانان ظهر و صلب را مترادف هم می دانند و به مهره های پایین گردن تا استخوان دنبالچه را صلب می گویند.<sup>۲</sup>

فقههای امامیه با توجه به روایات وارده در این خصوص، معتقدند؛ شکستن ستون فقرات اگر شخص درمان شود ولی بهبودی حاصل نگردد یا این که دچار خمیدگی پشت شود یا توان نشستن خود را از دست بدهد دیه ی کامل دارد<sup>۳</sup>

شهادت ثانی ادعای اجماع نموده بر این که اگر ستون فقرات طوری بشکند که منجر به شل شدن پاها شود علاوه بر دیه ی صلب، دو سوم دیه برای شل شدن پاها نیز واجب می شود زیرا شل شدن عضو از دیدگاه امامیه موجب دو سوم دیه است.<sup>۴</sup>

در این باب علاوه بر روایات فراوانی که وجود دارد قاعده دیه اعضای یگانه نیز مورد استناد برخی فقها قرار گرفته است برای مثال صاحب جواهر فرموده است: «بل و إلی ما دل علی وجوبها فیما کان

منه فی البدن واحد بناء علی شموله للقطع و غیره الذی منه محل الفرض»<sup>۵</sup>

۱ - بهرام الهی، استخوان شناسی، ص ۱، ص ۱۲۳

۲ - محمد ابن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۵۲۶ - فخر الدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۰۱

۳ - زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیة (محشی - کلاتر) ج ۱۰، ص ۲۳۲ - جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۵۱ - محمد بن حسن طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۱۴۷

۴ - زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیة (محشی کلاتر)، ج ۱۰، ص ۲۳۲

۵ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۶۰

### دیه ی ستون فقرات نزد اهل سنت

فقهای اهل سنت نیز برای ستون فقرات دیه کامل واجب میدانند به دلیل روایتی از عمرو بن محزوم از پدرش و ایشان از پیامبر (ص) که فرموده است: «...وفی الصلب الدیة» فقهای عامه در باره جنایت بر ستون فقرات بر این که در چه حالتی موجب دیه کامل است اختلاف نظر دارند. حنفیه معتقدند اگر ستون فقرات دچار خمیدگی شود و توان جماع از بین برود و منی قطع شود موجب دیه کامل است.<sup>۲</sup> شافعیه معتقدند اگر جنایت بر ستون فقرات منجر به از دست رفتن جماع و قطع شدن منی و راه رفتن بشود موجب دیه میشود و صرف خمیدگی نمیتواند موجب دیه باسد بلکه حکومت واجب میشود زیرا منفعت عضو باقی است و فقط زیبایی از بین رفته است.<sup>۳</sup> مالکیه در صورتی دیه کامل را واجب میدانند که مجنی علیه قدرت نشستن و بلند شدن را از دست بدهد و رمین گیر شود.<sup>۴</sup>

### گفتار دوم: دیه اعضای دوتایی

#### الف- دیه ترقوه

اهل لغت و فقها گفته اند که ترقوه: «هی عظم وصل بین نُغْرَةَ النحر و العاتق من الجانین»<sup>۵</sup>

- ۱- احمد بن شعیب نسائی، سنن النسائی، ج ۸، ص ۵۷، ح ش: ۴۸۵۳- محمد بن حبان بن حبان، صحیح ابن حبان محققاً، ج ۱۴، ص ۵۰۷، ح ش: ۶۵۵۹.
- ۲- فخر الدین عثمان بن زلیعی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۳۲- محمد بن احمد سرخسی، المبسوط، ج ۲۶، ص ۶۹.
- ۳- محمد خطیب شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۹۸-۹۹- محیی الدین یحیی بن شرف نووی، روضه الطالبین و عمدہ المفتین، ج ۹، ص ۳۰۳.
- ۴- محمد عرفه دسوقی، حاشیة الدسوقی، ج ۴، ص ۲۷۲- أبو عبد الله محمد بن یوسف العبدری، التاج و الاکلیل، ج ۸، ص ۳۳۸.
- ۵- محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۲- جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، ج ۲، ص ۵۱.

به هریک از دو استخوان باریک و به نسبت بلندی که در بالای قفسه سینه به طور افقی قرار دارد که از یک سر به کتف و از سر دیگر به جناغ متصل می‌گردد، ترقوه گفته می‌شود و هر دو را «ترقوتین» می‌نامند.<sup>۱</sup>

در دیه ی ترقوه بین فقه اختلاف نظر وجود دارد

**قول اول:** برخی فقهای امامیه قایل هستند که در هر دو ترقوه دیه است. و اگر یکی از آنها شکسته شود و خوب نگردد ظاهر آن است که در آن، نصف دیه می‌باشد.<sup>۲</sup>

و اگر به صورت معیوب خوب شود همچنین است. و استصحاب دیه میشود.<sup>۳</sup>

مستند این عده دلیل عام یعنی روایت عبد الله بن سنان و هشام بن سالم که، همان دلیل عام است می‌گویند هر چیزی که در بدن انسان واحد است دیه کامل است، اگر دو تاست، هر کدامش نصف دیه انسان را دارد.<sup>۴</sup>

برای مثال مرحوم سبزواری میفرماید که قاعده «کل ما فی الإنسان اثنان ففیه نصف الدیة، و کل ما فیه واحد ففیه تمام الدیة» شامل این مورد نیز میشود.<sup>۵</sup>

**قول دوم:** برخی دیگر از فقها قائل به ارش و حکومت هستند و فرموده اند که حکم به دیه بر اساس معتبره ظریف است و حال آنکه اکثر فقها از عمل به آن اعراض نموده اند.<sup>۶</sup>

- ۱ - محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۲ - جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، ج ۲، ص ۴۵۱
- ۲ - محمد بن حسن طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۶۱ - یحیی بن سعید حلّی، نزه الناظر، ص ۱۴۲ - محمد بن علی بن حمزه طوسی، الوسیلة إلى نیل الفضیلة، ص ۴۴۲ - جعفر بن محقق حلّی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ص ۲۵۴
- ۳ - سید روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۵۸۶ - زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیة، ج ۲، ص ۴۳۷
- ۴ - جمال الدین حلّی، المقتصر فی شرح المختصر، ص ۴۵۷ - زین الدین عاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر) ج ۱۰، ص ۲۴۷
- ۵ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۴۴
- ۶ - محد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۸۸ - زین الدین بن علی عاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، ج ۱۰، ص ۲۴۷ - سید ابوالقاسم خوئی، میانی تکمله المنهاج، ص ۴۰۵

برای مثال شهید ثانی میفرماید: اصلاً روایت ظریف صورت جبران همراه با عیب و عدم جبران را متعرض نیست بلکه فقط صورت جبران بدون عیب را بیان کرده است و لذا مقتضای اصل «کل ما لا تقدیر فیه ارش» باید قایل به حکومت بشویم اگر چه احتمال دیه نیز داده میشود و شامل عمومات میشود.<sup>۱</sup>

مصنف کتاب غایه المرام و ایت الله تبریزی میفرمایند: در کتاب مبسوط و خلاف روایتی ذکر شده است که در ترقوه دیه است و در هر یک از آنها دیه ی مقدر است.<sup>۲</sup>

برخی میگویند احتمال دارد که منظور شیخ طوسی همان روایتی است که فقها از ظریف نقل نموده اند.<sup>۳</sup> و در روایت ظریف آمده است که در ترقوه اگر شکسته بشود و بهبود بیابد بدون عیب چهل دینار مقدر است. و این عبارت که در کتاب خلاف و مبسوط نقل شده «دیه ترقوه نزد ما مقدر است»<sup>۴</sup> از عبارت «مقدر» استفاده شده است و تقدیر حکم شرعی است و باید شارع معین نماید و اصحاب حکم صورتی را که ترقوه بشکند و بهبود نیابد یا به صورت معیوب بهبود بیابدرا ذکر نکرده اند و لذا منظور از شیخ طوسی از این عبارت «فی الترقوتین الدیة، و فی کل واحد منهما مقدر عند أصحابنا» فهمیده میشود که در ترقوه دیه کامل میباشد و در هر یک از آنها نصف دیه میباشد و شامل عمومات: «کل ما فی البدن منه اثنان ففیهما الدیة و فی أحدهما نصف الدیة، و ما کان فیه واحد ففیه الدیة» میشود.<sup>۵</sup> نه این که روایتی در خصوص شستن ترقوه و بهبود نیافتن آن وارد شده باشد.

۱ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۴۲.

۲ - فاذا كسر الترقوة و الضلع فعندنا فیه مقدر ذكرناه فی الكتاب المقدم ذكره، و قال بعضهم فیه حكومه، و روى عن بعض الصحابة أن فیه جملا، و به قال بعضهم. فمن قال فیه مقدر فلا كلام، و من قال فیه حكومه قال ينظر، فان جبر مستقيما على ما كان عليه بغير شين بحال ففیه حكومه، و إن جبر مستقيما مع شين ففیه حكومه زائدة على ما مضى، و إن عاد معوجا ففیه حكومه أكثر، و كذلك إن كان بعجر یعنی عقد نائفة فان العظم قد ينعد إذا جبر فيظهر فیه كالعقد

۳ - وفي الترقوه اذا انكسرت فجبرت على غير عثم و لا عيب اربعون دینارا فان انصدعت فديتها اربعة اخماس كسرهما اثنان و ثلاثون دینارا فان اوضحت فديتها خمسة و عشرون دینارا و ذلك خمسة اجزا من ثمانية من ديتها اذا انكسرت فان نقل منها العظام فديتها نصف ديه كسرهما عشرون دینارا فان نقتب فديتها ربع ديه كسرهما عشرة دنانير.

۴ - مفلح بن حسن صيمرى، غايه المرام، ج ۴، ص ۴۶۰ - جواد بن علی تبریزی، تنقيح مباني الاحكام، ص ۲۱۳ - أما ما نقل الماتن عن الشيخ فی المبسوط و الخلاف لا يرتبط بمسألة كسر الترقوة، و ظاهر كلامه فیهما فرض قطع الترقوة و الترقوتین كما فرض ذلك غيره أيضاً و التزموا بأن

لذا بر این اساس برخی فقها امامیه قایل هستند که در هر دو ترقوه حکومت است. و اگر یکی از آنها شکسته شود و خوب نگردد قایل به حکومت شده اند. و مشمول قاعده کل ما لا تقدیر فیه الحکومه<sup>۱</sup>.

برای مثال شهید ثانی میفرماید: اصلاً روایت ظریف صورت جبران همراه با عیب و عدم جبران را متعرض نیست بلکه فقط صورت جبران بدون عیب را بیان کرده است و لذا مقتضای اصل «کل ما لا تقدیر فیه ارش» باید قایل به حکومت بشویم اگر چه احتمال دیه نیز داده میشود و شامل عمومات میشود.<sup>۲</sup>

مرحوم سبزواری نیز در ابتدا میفرماید که قاعده «کل ما فی الإنسان اثنان ففیه نصف الدیة، و کل ما فیه واحد ففیه تمام الدیة» شامل این مورد نیز میشود و در آخر میفرماید: لکن احتیاط در مصالحه است زیرا احتمال انصراف از این مورد نیز است.<sup>۳</sup>

### دیه ترقوه در نزد فقهای اهل سنت

فقهای حنبلی قائل هستند که برای شکستن هر یک از دنده‌ها و هر یک از دو استخوان ترقوه یک شتر واجب می‌شود زیرا از عمر روایت شده است: «فِی الضَّلْعِ جَمَلٌ وَفِی التَّرْقُوءِ جَمَلٌ»<sup>۴</sup>. ولی فقهای حنفی و شافعی و مالکی معتقدند شکستن استخوان در غیر از سر و صورت موجب حکومت است.<sup>۵</sup>

فی قطعهما الدیة و فی إحداهما نصف الدیة أخذاً بالقاعدة المستفادة من الروایات کلّ ما فی الجسد اثنان ففی کلّ واحدة نصف الدیة و فیهما الدیة.

۱ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۴۲ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۸۸ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۴۴ - سید محمد حسین ترحیبی، عاملی، زبده الفقهیة، ج ۹، ص ۶۴۷

۲ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۴۲.

۳ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۴۴

۴ - منصور بن یونس بن ادریس البهوتی، کشف القناع، ج ۶، ص ۵۷

۵ - زین الدین ابن نجیم حنفی، البحر رائق، ج ۸، ص ۳۵۷ - أبو الحسن علی بن عبد السلام التسولی، البهجة فی شرح التحفه، ج ۲، ص ۶۴۱ - محیی الدین یحیی بن شرف نووی، المجموع فی شرح المهذب، ج ۱۹، ص ۱۳۰ - شهاب الدین أحمد بن حجر الهیثمی، تحفه المحتاج فی شرح المنهاج، ج ۳۷، ص ۲۳۸

## گفتار سوم: دیه اعضای چندتایی

### الف-دیه دنده ها

دنده ها که از آن به اضلاع نیز یاد می شود دوازده جفت قوس استخوانی در زن و مرد است که از جلو به استخوان تخت جلوی سینه به نام جناق و از عقب به ستون فقرات وصل می شود<sup>۱</sup> به عقیده فقهای امامیه شکستن دیه دنده هایی که قلب را احاطه کرده و از آن محافظت می کنند بیست و پنج دینار و دیه سایر دنده ها ده دینار است. این تفصیل مورد اتفاق همه علماء می باشد<sup>۲</sup> این تفصیل مورد اتفاق همه علمای امامیه می باشد به گونه ای که صاحب جواهر میفرماید «بل لا اجد فيه خلافا»<sup>۳</sup>

لذا دیه دنده ها از جمله ی دیه مقدر است و شاید همانند دندان از جمله اعضای چندتایی است که بر آن نص داریم و تخصصا از تحت قاعده زوج و خارج است. همچنین، فقهای حنفی و شافعی و مالکی معتقدند شکستن استخوان در غیر از سر و صورت موجب حکومت است. اما حنابله معتقدند برای شکستن هر یک از دنده ها و هر یک از دو استخوان ترقوه یک شتر واجب می شود زیرا از خلیفه دوم روایت شده است: «فِي الضَّلْعِ جَمَلٌ وَفِي التَّرْقُوءِ جَمَلٌ»، و برای شکستن بازو، ساعد، پا و ران و هر یک از دو استخوان زند، دو شتر واجب می شود زیرا سعید از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت کرده است: «أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ فِي أَحَدِ الزَّنْدَيْنِ إِذَا كُسِرَ فَكَتَبَ عُمَرُ أَنَّ فِيهِ بَعِيرَيْنِ وَإِذَا كُسِرَ الزَّنْدُ فَفِيهِمَا أَرْبَعَةٌ أَبْعَرَهُ وَلَمْ يَعْرِفْ لَهُ مُخَالَفَ فِي الصَّحَابَةِ فَكَانَ كَالْإِجْمَاعِ وَبَقِيَةُ الْعِظَامِ الْمَذْكُورَةُ كَالزَّنْدِ وَإِنْ لَمْ يَنْجِبْ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الضَّلْعِ

۱ - بهرام الهی، استخوان شناسی، ص ۱۴۹

۲ - زین الدین علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۶۴- حسن بن ابی طالب یوسفی (فاضل آبی)، کشف الرموز، ج ۲، ص ۶۷۱- محمد

حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۳، ص ۲۸۰

حسن بن یوسف حلی، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۶۲۱

۳ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۳، ص ۲۸۰



والترقوه والزند والفخذ والساق فحکومه» و در میان صحابه مخالفی نداشته لزامانند اجماع است و بقیه بر زند قیاس می شوند. این مقادیر زمانی است که استخوان بدون عیب بهبود یابد اما اگر با عیب بهبود یابد علاوه بر ارش مقدر، حکومت نیز بخاطر نقص حاصل واجب می گردد.<sup>۱</sup>

### ب- دیه دندانها

فقهایی امامیه معتقدند از بین بردن تمام دندانها دیه ی کامل دارد. از دیدگاه آنها تعداد دندانهایی که دیه دارند بیست و هشت دندان است و تعداد دندانهای دائمی به استثنای دندانهای عقل ۲۸ عدد میباشد. دندانهای عقل جزء زوائد در دندانها محسوب از این روی است که برای آن دیه تعیین نشده است بلکه اگر در هنگام از بین بردن آن برای شخص نقصی را ایجاد کند از آن جهت که نقص ایجاد کرده است قائل به یک سوم دیه اصلی دندان شده اند.<sup>۲</sup>

مقدار دیه بر دندانها به صورت نابرابر توزیع می شود. دیه ی دوازده دندان جلو که عبارتند از پیش و چهارتایی و نیش که از هر کدام دو عدد در بالا و دو عدد در پایین قرار دارد، سه پنجم دیه ی کامل یعنی ۶۰۰ دینار است که ارش هر دندان یک بیستم دیه ی کامل می باشد. و دیه ی دندانهای عقب که شانزده دندان می باشد و در چهار سمت پایانی دهان از بالا و پایین قرار دارند و در هر کدام یک ضاحک (دندان بعد از دندان نیش که هنگام خنده نمایان می شود) و سه ضرس (دندان آسیا) قرار دارد، جمعاً دو پنجم دیه ی کامل مجنی علیه است و ارش هر یک از این دندانها یک چهلم دیه ی کامل است.<sup>۳</sup>

۱- منصور بن یونس بن ادریس البهوتی، کشف القناع، ج ۶، ص ۵۸-۵۷- أبو بکر بن ابي شيبة المصنف، ج ۵، ص ۳۸۰  
 ۲- محمد بن حسن طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۰۵- نجم الدین جعفر بن حسن حلی، نکت النهایه، ج ۳، ص ۴۳۶- حسن بن یوسف بن مطهر، ارشادالاذهان، ج ۲، ص ۲۳۸  
 ۳- جعفر بن حسن حلی، شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۲۴۹- حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۶۰۲- حسن بن یوسف بن مطهر ارشاد الازهان، ج ۲، ص ۲۳۸- محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱۱، ص ۳۵۹- زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیة فی شرح اللمعة، ج ۱۰، ص ۲۱۶.

علامه حلي در تحرير بر اين مطلب ادعاي اجماع نموده است.<sup>۱</sup> و روايه حاكم بن عتيبه از امام محمد باقر عليه السلام «قال: قلت لأبي جعفر عليهما السلام أصلحك الله إن بعض الناس له في فيه اثنان و ثلاثون سنا، و بعضهم له ثمانية و عشرون سنا، فعلى كم تقسم دية الأسنان؟ فقال الخلق إنما هي ثمانية و عشرون سنا، اثني عشرة في مقادير الفم، و ستة عشر سنا في ماخيره، فعلى هذا قسمت دية الأسنان، فدية كل سن من المقادير إذا كسرت حتى يذهب خمس مائة درهم، و هي اثني عشرة سنا، ستة آلاف درهم، و في كل سن من الماخير مائتان و خمسون درهما، و هي ستة عشر سنا، فديتها أربعة آلاف درهم، فجميع دية المقادير و الماخير من الأسنان عشرة آلاف درهم، و إنما وضعت الدية على هذا، و ما زاد على ثمانية و عشرين سنا فلا دية له، و ما نقص فلا دية له، هكذا وجدناه في كتاب علي صلوات الله عليه.<sup>۲</sup>

«به امام باقر عليه السلام عرض كردم برخي انسان ها ۲۹ دندان دارند و برخي ۲۸ دندان، لذا بنا بر کدام يك تقسيم كنيم ديه را؟ ايشان فرمودند: خلقت انسان بر ۲۸ دندان است . ۱۲ دندان در جلو دهان قرار دارد. و ۱۶ دندان در انتهای دهان و بدین صورت تقسیم میشود دندان ها . و ديه هر دندان که در جلو قرار دارند اگر بشکند و نابود بشود ۵۰۰ درهم و تعداد آنها ۱۲ عدد است و ۶۰۰۰ درهم میشود مجموعا و برای هر دندانی که در انتها دهان قرار دارد ۲۵۰ درهم که تعداد آنها ۱۶ عدد میباشد و مجموعا ديه آنها ۴۰۰۰ درهم میشود. و ديه دندان های جلو و عقب مجموعا ۱۰۰۰۰ درهم میشود. و اینگونه توزيع میشود ديه و بیشتر از ۲۸ دندان ديه ای ندارد و هر چه که از آن کم بشود ديه ندارد. و ما اینگونه یافتیم حکم را در کتاب علي عليه السلام»

و درمقابل روايت حکم بن عتيبه رواياتی از عبد الله بن سنان از أبي عبد الله عليه السلام نیز

وارد شده که در آن روايت آمده قال(ع): «الأسنان كلها سواء، في كل سن خمس مائة درهم»<sup>۳</sup>

۱ - حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، تحريرالحکام، ج ۵، ص ۶۰۲

۲ - سيد احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۶، ص ۲۳۰

۳ - محمد بن حسن طوسی، استبصار، ج ۴، ص ۲۸۹

و در کتاب ظریف بن ناصح از امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال: «و فی الأسنان فی کل سن خمسون دینارا و الأسنان کلها سواء»<sup>۱</sup>

و معتبره سماعه قال: «سألته عن الأسنان فقال هی سواء فی الدیه»<sup>۲</sup>

را داریم که با توجه به اینکه صحیحه هستند ولی حمل بر تقیه میشوند زیرا مطابق مذهب عامه میباشد و دیگر اینکه در صورت اخذ به معتبره ظریف و صحیحه عبدالله بن سنان، دیه دندان ها از دیه کامل بیشتر میشود یعنی ۱۴۰۰۰ درهم که فقیهی به آن ملتزم نمیشد<sup>۳</sup>

فقهایی اهل سنت تعداد دندانهای انسان را ۳۲ عدد میدانند و معتقدند در کندن یا از بین بردن منفعت هر دندان نصف یک دهم دیه ی کامل یعنی پنج شتر، واجب می شود به دلیل فرموده ی پیامبر (ص): «وَفِي السِّنِّ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ»<sup>۴</sup> و نیز حدیثی که عمرو بن شعیب از پیامبر (ص) روایت کرده است: «فِي الْأَسْنَانِ خَمْسٌ خَمْسٌ»<sup>۵</sup>. تمامی دندانها در این حکم یکسانند به دلیل اطلاق حدیث و آنچه که از ابن عباس روایت شده که پیامبر (ص) فرمودند: «الْأَصَابِعُ سَوَاءٌ، وَالْأَسْنَانُ سَوَاءٌ، الثَّنِيَّةُ وَالضَّرْسُ سَوَاءٌ، هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ»<sup>۶</sup>. و دیگر این که همهی دندانها در اصل منفعت مساوی هستند، و تفاوت در آن معتبر نیست مانند دستها و انگشتان اگر چه در بعضی از آنها منفعت بیشتری و در بعضی دیگر جمال بیشتری وجود داشته باشد.

بنابراین، بر اساس رأی جمهور فقهای اهل سنت، دیه ی همهی دندانها از دیه ی نفس به نسبت سه پنجم بیشتر است؛ زیرا انسان سی دو دندان دارد، پس اگر در یکی از آنها نصف یک دهم دیه واجب

۱ - محمد بن حسن بن حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۱۷

۲ - محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط-اسلامیه)، ج ۷، ص ۳۳۴

۳ - سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۶، ص ۲۳۱- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۳۲

۴ - احمد بن شعیب نسائی، سنن النسائی، ج ۸، ص ۵۷، ح ش: ۴۸۵۳- عبد الرحمن بن محمد بن أحمد بن قدامة مقدسی، الشرح الكبير ج ۹، ص ۵۶۷

۵- عبد الله بن أحمد بن قدامة مقدسی، المغنی، ج ۱۹، ص ۲۳۴- ابو داود سلیمان بن اشعث بن إسحاق، سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ش:

۴۵۶۳- محمد ناصر الدین آلبانی، إرواء الغلیل فی تخريج أحادیث منار السبیل، ج ۷، ص ۳۲۰.

۶. ابو داود سلیمان بن اشعث بن إسحاق، سنن أبی داود، ص ۱۸۸، ح ش: ۴۵۵۹. محمد ناصر الدین آلبانی، صحیح الجامع الصغیر وزیادته، ج ۱، ص ۵۳۸.

می شود در همه ی آنها صد و شصت شتر واجب می گردد.<sup>۱</sup> و بنابر قولی در مذهب شافعی اگر جانی و جنایت یکی باشد دیه ی دندانها از دیه ی کامل بیشتر نمی شود زیرا دندانها جنسی متعدد هستند پس شبیه انگشتان هستند و در غیر این صورت قطعاً از دیه ی کامل بیشتر می شود.<sup>۲</sup>

---

۱. فخر الدین عثمان بن علی زیلعی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۳۱- محمد بن أحمد الخطیب شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۸۶-۸۴- ابو عبد الله محمد بن یوسف العبدری، التاج و الإکیل، ج ۸، ص ۳۴۳- محمد بن أحمد بن محمد بن رشد القرطبی، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۴، ص ۲۰۷- منصور بن یونس بن إدیس بهوتی، کشف القناع عن متن الإقناع، ج ۶، ص ۴۳.

۲- محمد بن أحمد الخطیب شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۸۶.

# فصل سوم

## دیه اعضای داخلی غیر منصوصه

### فصل سوم: دیه ی اعضای داخلی غیر منصوصه

در آثار فقهای متقدم هیچ نص و فتوای خاصی درباره دیه ی جنایت بر اعضای داخلی وارد نشده است. البته فقهای معاصر به این مساله توجه کرده اند ولی در اینکه اعضای داخلی موجب دیه ی مقدر هستند یا ارش با یکدیگر اختلاف نظر دارند. البته سبب اختلاف فتوا در میان فقهای معاصر امامیه شمول و عدم شمول یک قاعده فقهی است. و آن این است که در منابع روایی امامیه، حدیثی از هشام بن سالم و عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق (ع) نقل نشده است « که به طور عام به ثبوت دیه کامل در اعضای فرد و در یکی از آنها نصف دیه نموده است ». به رغم فقدان حدیثی یا چنین مضمون عام در جوامع حدیثی اهل سنت، برخی فقهای عامه با استقرای در احادیث متعددی که حکم به ثبوت دیه ی کامل در برخی اعضای فرد داده شده است، تلاش کرده اند که چنین قاعده ی عامی را اصطیاد نمایند. ولی با وجود این عمومات فقهای امامیه و عامه در صغرای استدلال و شمول قاعده نسبت به اعضای غیر منصوص دچار تشکیک شده اند و قائل به تخصیص عموم روایت در اعضای داخلی هستند که در ادامه مورد بحث قرار می دهیم.

### گفتار اول: بررسی قاعده اعضای زوج و فرد

#### قاعده دیه ی اعضای یکی و دوتایی:

فقیهان امامیه برای ثبوت دیه ی مقدر برای جنایات اعم از قطع عضو و یا سلب منافع و یا جرحات و... به روایت خاصی یا عامی که از طرف شارع بیان شده باشد استناد می کنند. یکی از آن قواعد عام در منابع روایی شیعه، قاعده ای است که در کلام شیخ صدوق (ره) آمده است؛ «کل ما کان فی الإنسان واحد ففیه الدیة کامله، و کل ما کان فیه اثنان ففیهما الدیة کامله»<sup>۱</sup> «هر چه که در انسان واحد است برای آن دیه ی کامل است» که قاعده زوج و فرد گویند. و از زمان شیخ مفید کلمه عضو و اعضا وارد این قاعده می شود و میفرماید: «و کل شیء من الأعضاء فی الإنسان منه واحد ففیه الدیة کامله إذا قطع من أصله. و فیما کان من الأعضاء فی الإنسان منه اثنان ففیهما جمیعاً الدیة بحسب دیة المصاب»<sup>۲</sup>

«هر عضوی که در انسان واحد است برای آن دیه ی کامل است اگر به طور کلی قطع شود و هر عضوی که در انسان زوج است برای هر دو آن مجموعاً دیه کامل است»

البته بعد از ایشان نیز ذکر کلمه عضو در قاعده عمومیت پیدا نمی کند بلکه برخی از فقها از ذکر عنوان اعضاء در قاعده ابا داشته اند مثلاً شیخ طوسی در کتاب خود بعد از ذکر اندام هایی که دیه مقدر دارند به بیان قاعده می پردازند و هیچ ذکر ی از اعضاء نمی کنند.<sup>۳</sup>

یا مثلاً ابن حمزه بعد از اینکه بیان می دارد چند عضو انسان دیه کامل دارد و برخی را ذکر مینماید می گوید: و کل ما یکون فی نفس الإنسان واحد ففیه دیة کامله إن کان من الرجل ففیه دیة الرجل و إن کان من المرأة ففیه دیة المرأة مثل اللسان و اللحیة و الذکر. و کل ما یکون فیه اثنان ففیهما دیة کامله و فی أحدهما نصف الدیة إلا الشفء و الخصیتین.<sup>۴</sup>

۱- محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، الهدایة فی الأصول و الفروع، ص ۲۹۹

۲- محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة، ص ۷۵۴

۳- و کل ما کان فی بدن الإنسان منه اثنان، ففیهما الدیة کامله، و فی کل واحد منهما نصف الدیة، إلا ما استثیناه فیما مضی. و کل ما کان منه فی البدن واحد، ففیه الدیة کامله - محمد بن حسن طوسی، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۷۷۰

۴- محمد بن علی بن حمزه، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ص ۴۴۳

« هر چه که در انسان فرد است برای آن دیه یکامل است در صورتی که مرد باشد همان مقدار دیه ی مرد و اگر زن باشد همان مقدار دیه ی زن مانند زبان و فک و آلت رجولیت و هر آنچه که در بدن انسان دو تا هست برای مجموع آن دیه ی کامل و برای یکی از آن نصف دیه ی کامل مگر در لبها و بیضه ها

گاهها در عبارات فقها به جای کلمه اعضاء از واژه «اطراف» استفاده می شده است اما در قاعده استعمال نشده است بلکه به عنوان بیان موضوع گفته شده: الفصل التاسع فی دیه الاطراف و در ادامه قاعده را به همان گونه ای که در روایت آمده است ذکر می کردند. مثلا در کتاب قواعد علامه آمده است:

#### «المقصد الثانی فی دیه الأَطراف

كَلِّ مَا فِي الْإِنْسَانِ مِنْهُ وَاحِدٌ فِيهِ الدِّيَةُ، وَ كَلِّ مَا فِيهِ اثْنَانِ فِيهِ الدِّيَةُ، وَ فِي كَلِّ وَاحِدِ النِّصْفِ»<sup>۱</sup>  
غالب در کلام فقها قاعده به همان صورتی ذکر شده است که در روایت آمده بدون اضافه کردن کلماتی مانند اعضاء یا عضو یا ....

ولی با تفاوت و اختلافاتی این چینی فقها از دیر باز به این قاعده ملتزم بوده به مضمون آن فتوا داده اند.<sup>۲</sup> شیخ طوسی در خلاف روایات وارده در این باب را مورد اجماع فرقه امامیه می داند.<sup>۳</sup> و از متأخرین صاحب جواهر<sup>۴</sup> و مرحوم خوئی<sup>۵</sup> و بسیاری دیگر از فقهاء این قاعده را پذیرفته به مضمون آن فتوا داده اند. و ما در ذیل ابتدا سند این قاعده را بررسی کنیم و بعد از آن به بررسی این که آیا میتوان

۱ - حسن بن یوسف حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۶۹

۲ - محمد بن حسن طوسی، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۷۷۰ - محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة، ص ۷۵۴ - محمد ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۳۹۵ - حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، ج ۵، ص ۵۸۷ - زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۲۷

۳ - محمد بن حسن طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۲۵۷.

۴ - محمد بن حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۱۸۱.

۵ - سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۳۴۷.



از این قاعده برای تعیین دیه اعضاء درونی انسان نیز استفاده کرد یا خیر؟ سپس نظریات فقهاء را پیرامون قلمرو قاعده مورد بحث قرار دهیم

### الف: بررسی سندي قاعده نزد اماميه

مستند این قاعده از دیدگاه امامیه دو حدیث است که «هشام بن سالم» و «عبد الله بن سنان» از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است؛ که یک روایت صریح و یک روایات غیر صریح به این قاعده پرداخته است. متن این دو حدیث به شرح زیر است:

۱- صحیحه عبد الله بن سنان: محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال ما كان في الجسد منه اثنان ففي الواحد نصف الدية مثل الیدین و العینین قال فقلت رجل فقتت عينه قال نصف الدية قلت فرجل فطعت يده قال فيه نصف الدية قلت فرجل ذهب إحدى بیضتیه قال إن كانت الیسار ففيها الدية قلت و لم أ لیس قلت ما كان في الجسد اثنان ففي كل واحد نصف الدية قال لأن الولد من البيضة اليسرى»<sup>۱</sup>

«محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر از عبد الله بن سنان از امام صادق - علیه السلام - نقل می کند که فرمودند: آنچه در بدن انسان از آن دوتاست، در آن نصف دیه است، مثل دو دست و دو چشم. ابن سنان می گوید: پرسیدم حکم مردی که یک چشمش کنده شده و از حدقه بیرون آورده شده چیست؟ حضرت فرمود: نصف دیه لازم است. گفتم: مردی که یک دستش قطع شده چه حکمی دارد؟ فرمودند: نصف دیه لازم است گفتم مردی که یکی از بیضه های او از بین برده شده است چه حکمی دارد؟ فرمودند اگر بیضه سمت چپ باشد دیه کامل است. سوال کردم چرا؟ مگر نه این است که هر چه در بدن دو تا باشد در یکی از آنها نصف دیه میباشد؟! فرمودند به علت اینکه ولد از بیضه چپ حاصل میشود».

۱. محمد بن حسن عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۸۴ - محمد بن حسن طوسی، الخلاف، ج ۱۰، ص ۲۵۰

این حدیث به لحاظ سندی صحیح است زیرا تمامی رجال آن امامی موثق اند.<sup>۱</sup>

ولی از آنجایی که بنا بر نقل برخی، یکی از ناقلین این روایت امامی غیر موثق می باشد لذا حدیث

جزء روایت حسن معرفی شده است.<sup>۲</sup>

بنابراین این روایات به لحاظ سندی ایرادی ندارد.

اما در کتاب «التهدیب» همین روایات با همین سلسله روایات نقل شده است ولی ذیل روایت درباره

دیه بیضه ها روایت طور دیگری ذکر شده است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا  
كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فَفِيهِ يَصْنَفُ الدِّيَةَ مِثْلُ الْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ  
قُلْتُ فَرَجُلٌ قُفِّتْ عَيْنُهُ قَالَ يَصْنَفُ الدِّيَةَ قُلْتُ رَجُلٌ قُطِعَتْ يَدُهُ  
قَالَ فِيهِ يَصْنَفُ الدِّيَةَ قُلْتُ فَرَجُلٌ ذَهَبَتْ إِحْدَى بَيْضَتَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ  
الْيَسَارَ فَفِيهَا ثَلَاثَا الدِّيَةِ قُلْتُ وَ لِمَ أَلَيْسَ قُلْتُ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ  
مِنْهُ اثْنَانِ فَفِيهِ يَصْنَفُ الدِّيَةَ قَالَ لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنَ الْبَيْضَةِ الْيُسْرَى.

«محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر از عبد الله بن سنان

از امام صادق - علیه السلام - نقل می کند که فرمودند: آنچه در بدن انسان از آن دوتاست، در آن نصف

دیه است، مثل دو دست و دو چشم. ابن سنان می گوید: پرسیدم حکم مردی که یک چشمش کنده شده

و از حدقه بیرون آورده شده چیست؟ حضرت فرمود: نصف دیه لازم است. گفتم: مردی که یک دستش

قطع شده چه حکمی دارد؟ فرمودند: نصف دیه لازم است گفتم مردی که یکی از بیضه های او از بین

برده شده است چه حکمی دارد؟ فرمودند اگر بیضه سمت چپ باشد یک سوم دیه کامل است. سوال

کردم چرا؟ مگر نه این است که هر چه در بدن دو تا باشد در یکی از آنها نصف دیه میباشد؟! فرمودند

به علت اینکه ولد از بیضه چپ حاصل میشود».

۱ - سید علی طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحدیثه) ج ۱۶، ص ۴۳۰ - سید محمد حسین عاملی، الزبدۃ الفقهیة، ج ۹، ص ۶۱۳

۲ - محمد باقر مجلسی، محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۴ ص ۹۵ - علامه حلی، تحریر الأحکام (ط - الحدیثه)

آن چه که باعث اختلاف آرا شده است، دلالت این حدیث است و وجود روایات مختلف، که از یک سو صدر روایت و صحیح هاشم بن سالم را اقتضا می کند که دیه هر یک از دو بیضه مساوی باشد و به مقدار نصف دیه تمام باشد و از سوی دیگر در ذیل حدیث وارده در کتاب «التهدیب» دیه بیضه چپ دو ثلث است و یا در کتاب «کافی» دیه ی کامل نقل شده است. برخی فقها برای جمع بین این روایات راه های مختلفی را ذکر کرده اند برخی فرموده اند که از قبیل تخصیص متصل به عام که جلو انعقاد اطلاق نسبت به موردش را می گیرد.<sup>۱</sup>

مجلسی دوم این ذیل را قابل قبول نمی داند، لذا می گوید: «دو بیضه بالاجماع دیه کامل دارد، هریک از آن دو نصف دیه دارد. و این که ولد از بیضه چپ است مطلبی است که روایت صحیحی برای آن برای من ثابت نشده است و طیبیان این مطلب را انکار نموده اند»<sup>۲</sup>

علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه میفرماید: چون این دو در منفعت باهم متفاوت اند در دیه هم متفاوت اند. و این روایت را بر روایتی که شیخ به آن استدلال کرده است با این مضمون که «ما فی البدن منه اثنان ففیه الدیه» ترجیح می دهد.<sup>۳</sup>

شهید در روضه هم این انکار بعض اطباء را نقل می کند و محشی آن مرحوم کلاتر در پاورقی مدعی است که من با پزشکان حاذق در این موضوع صحبت کردم و همگی تصریح کردند که اینها در همه وظایف، از جمله کمیت منی و کیفیت آن مساوی عمل می کنند. و در پایان حدیث را با ارسال و ضعف سند رد می کند.<sup>۴</sup>

شهید در مسالک نیز می گوید: اگر ثابت شود که ائمه گفته اند ولد از بیضه چپ است، روایت را میپذیریم اما این گفته ثابت نیست.<sup>۵</sup>

۱ - حسن بن یوسف حلی، مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۴۰۰

۲ محمد باقر مجلسی، مراه العقول فی شرح اخبار الرسول، ج ۲۴ ص ۹۶- حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۵، ص ۵۹۸

۳ - حسن بن یوسف، مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۴ زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیة (محشی کلاتر)، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

۵ زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۳۶

مرحوم ایت الله خوئی می گوید: ذیل صحیحہ عبدالله بن سنان مبنی بر تفاوت دیه بیضه چپ و راست، با معتبره ظریف مبنی بر یکسان بودن دیه در هر دو بیضه ضمن تأیید عدم صحت این ذیل روایت و عدم تطابق آن با آنچه که از اطباء نقل می شود، صحیحہ را در مقام معارضه با معتبره ظریف ساقط شده می داند.<sup>۱</sup>

به هر حال، به نظر می رسد که این ذیل، روایت را با مشکل مواجه نمی کند زیرا تبعیض در حجیت لااقل در باب دیات مورد قبول اکثر فقها است.

نکته دیگری که در مورد این روایت وجود دارد این است که تنها حکم اعضاء زوج را بیان کرده است، آنهم به این صورت که گفته است در یکی از آنها نصف دیه است. نگفته است که در دوتای آن یک دیه کامل است. اما به نظر می رسد این نکته مشکل ساز نباشد، چون به کمک روایات دیگر می توان نصف دیگر را نیز ثابت کرد.

فقها اهل سنت نیز قطع کردن و از بین بردن بیضه‌ها نظر به دیه‌ی کامل دارند، به دلیل حدیث عمرو بن حزم: «وَفِي الْبَيْضَتَيْنِ الدِّيَةُ» و این که بیضه‌ها از جمله‌ی اعضای دوتایی در بدن هستند و با از بین رفتن آن‌ها منفعت تولید مثل نیز از بین می‌رود. فرقی میان بیضه‌ی راست و چپ نیست، در هر یک از آن‌ها نصف دیه واجب می‌گردد زیرا قاعده‌ی عام نزد فقهاء این است که هر عضو دوتایی که در دوتای آن دیه‌ی کامل واجب می‌گردد در یکی از آن‌ها نصف دیه واجب می‌شود.<sup>۲</sup>

با بررسی کلام فقها به این نتیجه میرسیم که قول به تساوی دیه در هر دو بیضه قوی . صحیح میباشد. و موید این مطلب نظر طیبیان می باشد که منکر این هستند که تولد فرزند در بیضه چپ منحصر باشد. و به فرض که منفعت بیضه چپ بیشتر از بیضه راست باشد و زیادی منفعت موجب زیادی دیه نمی شود.<sup>۳</sup>

۱ - سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۳۹۰

۲- ابن مودود موصلی، الاختیار لتعلیل المختار، کتاب الدیات ج ۵ ص ۴۲- احمد بن شعیب بن علی خراسانی، سنن النسائی، ج ۵ ص ۱۳، ح ش: ۴۷۷۰؛

۳- زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ص ۳۹۷

و در نتیجه به این مطلب میرسیم که ذیل روایت مورد اعتنا نمیباشد .

۲- صحیح هاشم: «الحسین بن سعید عن محمد بن خالد عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم قال:

كل ما كان في الانسان اثنان ففيها الدية و في أحدهما نصف الدية و ما كان فيه واحد ففيه الدية»<sup>۱</sup>

روایت از حیث سند صحیح است، هرچند محمد بن خالد مورد بحث است و نجاشی او را تضعیف کرده است.<sup>۲</sup> ولی شیخ طوسی او را ثقة می داند.<sup>۳</sup> ولی ظاهراً وجه تضعیف ایشان چنانکه از نقل ابن غضائری دانسته می شود اعتمادش بر مراسیل و نقل از ضعفاء است که در مورد روایت ما مشکلی را ایجاد نمی کند. زیرا مروی عنه شخصیت بزرگی مانند ابن ابی عمیر است و نجاشی او را ثقة دانسته.<sup>۴</sup>

تنها مشکلی که در این روایت وجود دارد این است که معلوم نیست جمله فوق روایت است یا هشام از شخص دیگری نقل کرده است. همانطور که ملاحظه می شود این روایت جزء روایات مقطوع می باشد زیرا نگفته که از کدام امام نقل کرده است. و روایت مقطوعه در زمره روایات ضعیفه شمرده شده است.<sup>۵</sup>

ولی این اشکال وارد نیست زیرا همین روایت را از شیخ صدوق از هشام . هشام از امام صادق(ع) نقل میکند این حدیث بنابر سند صدوق مسند است و سند آن به امام صادق(ع) میرسد. و به همین دلیل از حیث دلالت نیز تمام و قابل استناد است<sup>۶</sup> و ثانیاً جلالت شخصی مانند هشام اقتضاء نمی کند که از غیر معصوم نقل کند. لذا ضعف ارسال جبران میگردد.<sup>۷</sup>

۱- محمد بن حسن عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۸۷، ح ش: ۳۵۶۳۶- محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۵۸، ح ش: ۱۰۲۰.

۲- احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۳۵

۳- محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۳۶۳.

۴- احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۶۳

۵- جعفر سبحانی، اصول الحدیث، ص ۱۱۲

۶- محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۳۳.

۷- زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۳۴۹

علاوه بر این دو روایت که مسئله را به صورت یک قاعده مطرح کرده است، روایات بسیاری وجود دارد که در واقع این قاعده را تطبیق بر موارد آن کرده است. به این صورت که دیه تک تک اعضاء زوج و فرد بدن انسان را معین کرده است و همین قاعده را رعایت کرده است. مثلاً در مورد دست گفته شده است که یک دست نصف دیه و دو دست دیه کامل دارد. در مورد چشم، گوش، بینی، لبها و... همین مسئله رعایت شده است. از مجموع این روایات نیز شاید بتوان استفاده کرد که فی الجمله قاعده مسلم است.

### ب: بررسی سندی قاعده نزد اهل سنت

فقهای اهل سنت نیز این قاعده را به اجمال پذیرفته‌اند و در کتب خود بارها به این قاعده و یا مصادیق آن اشاراتی داشته‌اند به عنوان مثال علاءالدین بن مسعود کاشانی در کتاب بدایع الصنائع می‌نویسد: « بنابراین آنچه که در آن دیه وجود دارد هر چیزی است که در انسان از آن دو تا وجود داشته باشد که اگر هر دو از بین رفته باشد دیه کامل به آن تعلق خواهد گرفت و اگر یکی از آن‌ها از بین رفت نصف دیه را خواهد داشت»<sup>۱</sup>

قرطبی از فقهای مالکی می‌گوید: « در هر عضو زوج دیه کامل است و در یکی از آن دو، نصف دیه است.»<sup>۲</sup>

ابن رشد در خصوص این مطلب فرموده است: همه علما و ائمه ی فتوا اجماع بر این مطلب

دارند که هر چه در انسان زوج است دیه ی کامل دارد.<sup>۳</sup>

به هر حال این قاعده را نیز فقهای اهل سنت پذیرفته است ولی خبر عامی که متضمن قاعده ی ثبوت دیه در تمام اعضای فرد و نصف دیه برای اعضای دوتایی باشد در منابع روایی اهل سنت وجود ندارد.

۱- علاءالدین ابوبکر بن مسعود کاشانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۱۴

۲- یوسف بن عبدالله نمری قرطبی، الکافی فی الفقه المدینه، المصادر الفقهیه، ج ۳۹، ص ۴۹۴

۳- محمد بن رشد قرطبی، بدایه المجتهد، المصادر الفقهیه، ج ۳۹، ص ۵۴۱

اگر چه در فقه اهل سنت نظیر صحیحہ هشام بن سالم و عبدالله بن سنان، عباراتی در کتاب های فقهی و حدیثی اهل سنت دیده می شود، اما هیچ کدام از این عبارات، به پیامبر اکرم (ص) ختم نمی شود.<sup>۱</sup>

مثلاً دلیل اصلی حنفیه روایتی است که از ابن مسعود نقل شده است. ابن مسعود گفته است در هر زوجی از انسان دیه کامل است

هم چنین ابن ابی شیبہ کوفی در کتاب «مصنف» از ابراهیم نقل می کند که ابراهیم گفت:  
 کان یقال: ما کان اثین فی الانسان ففیهما الدیة و فی کل واحدہ منہما نصف الدیة و ما کان من واحد ففیه الدیة<sup>۲</sup>

همان طور که ملاحظه می شود، هیچ یک از این سخنان به پیامبر اکرم (ص) نمی رسد و نظرات ابن مسعود و ابراهیم و شعبی است. حتی سخن ابراهیم با واژه مجهول «کان یقال» ابهامات موجود را بیش تر می کند.<sup>۳</sup>

لذا این سوال پیش می آید که این قاعده را از کجا بدست آورده اند.؟!

### مستندات اهل سنت

در برخی از کتابهای اهل سنت قاعده دیه اعضای یگانه و دوگانه به روایتی دیگری از پیامبر اسلام مستند می شود مثلاً «بابریتی و زیلعی» در «العنایه و تبیین الحقائق» بعد از نام بردن اعضایی که دیه دارند، می گوید: «اصل در آن حدیث سعید بن مسیب است که پیامبر (ص) فرمودند: وَالْأَصْلُ فِي الْأَطْرَافِ أَنَّهُ إِذَا فُوتَ جِنْسٌ مَنَّفَعَةً عَلَى الْكَمَالِ أَوْ أزالَ جَمَالًا مَقْصُودًا فِي الْإَدَمِيِّ عَلَى الْكَمَالِ يَجِبُ كُلُّ الدِّيَةِ لِإِتْلَافِهِ النَّفْسِ مِنْ وَجْهِ وَهُوَ مُلْحَقٌ بِالْإِتْلَافِ مِنْ كُلِّ وَجْهِ تَعْظِيمًا لِلْإَدَمِيِّ .»

۱ - احمد حاجی ده ابادی. فصل نامه فقه و حقوق شماره ۴ . ۱۳۸۸. قاعده ارش و حکومت در فقه امامیه و اهل سنت. ص ۸

۲ - عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان بن ابی شیبہ، مصنف، ج ۹ ص ۱۷۴

۳ - احمد حاجی ده ابادی. فصل نامه فقه و حقوق شماره ۴ . ۱۳۸۸. قاعده ارش و حکومت در فقه امامیه و اهل سنت. ص ۸

أَصْلُهُ قَضَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْدِّيَةِ كُلِّهَا فِي اللِّسَانِ وَالْأَنْفِ ، وَعَلَى هَذَا تَنْسَحِبُ فُرُوعٌ كَثِيرَةٌ فَنَقُولُ : فِي الْأَنْفِ الدِّيَةُ لِأَنَّهُ أزالَ الْجَمَالَ عَلَى الْكَمَالِ وَهُوَ مَقْصُودٌ ، وَكَذَا إِذَا قَطَعَ الْمَارِنَ أَوْ الْأَرْنَبَةَ لِمَا ذَكَرْنَا ، وَلَوْ قَطَعَ الْمَارِنَ مَعَ الْقَصَبَةِ لَا يُزَادُ عَلَى دِيَةِ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ عَضُوٌّ وَاحِدٌ<sup>۱</sup> اصل در اعضا این است که هنگامی که جنس منفعت به طور کامل از بین رفت یا جمال مقصود در آدمی به طور کامل زایل شد، دیه ی کامل واجب می شود؛ زیرا از جهتی اتلاف نفس است چرا که نفس از آن جهت دیگر قابل انتفاع نیست و اتلاف نفس از یک جهت در آدمی به اتلاف نفس از هر جهت ملحق شده است به علت بزرگداشت انسان، و دلیل آن حدیثی است که روایت کردیم و نص وارد شده بقیه ی اعضا را هم از طریق دلالت شامل میشود<sup>۲</sup>.

قهستانی از فقهای احناف ثبوت قاعده را از طریق قیاس پذیرفته است، ایشان می گوید: « اگر جنایت بر عضوی از اعضای بدن رخ دهد و باعث از بین رفتن منفعت آن عضو به طور کامل و یا جمال مقصود از بین برود و آن را زایل بکند، دیه ی کامل است برای اینکه از جهتی اتلاف نفس است. به علت قضاوت پیامبر(ص) به حکم کردن به دیه ی کامل در زبان و بینی و ما هر چه را که در معنای آن است را بر آن قیاس می کنیم»<sup>۳</sup>.

شافعیه نیز برای تعلق دیه ی کامل برای برخی اعضا قیاس بر روایت عمرو بن حزم را دلیل می آورد.

برای نمونه امام شافعی بعد از حدیث عمرو بن حزم از پیامبر (ص) میگوید: «از روایت پیامبر آشکار میشود این که پیامبر پنجاه شتر را در نظر گرفته اند دلیل بر آن است که هر چه از کمال خلقت انسان باشد و قطع کردن آن باعث درد شود و در انسان زوج باشد، در هر یک از آن دو نصف دیه

۱ - محمد بن محمد بابریتی، العنایه، ج ۱۵، ص ۲۶۱- فخر الدین عثمان بن علی زبلی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۲۹

۲. فخر الدین عثمان بن علی زبلی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۲۹.

۳- محمّد بن امین ابن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۵۷۵.



است.<sup>۱</sup> به همین علت در مورد پلک‌ها می‌گوید: «اگر پلک‌های چشم قطع گردد دیه‌ی کامل دارد و در هر یک از آنها یک چهارم دیه، زیرا از اعضای چهارتایی در انسان هستند و از تمامیت خلقت او، و از قبیل چیزی است که قطع کردن آن ایجاد درد می‌کند با قیاس بر این که پیامبر (ص) در بعضی از اعضای فرد انسان دیه‌ی کامل قرار داده‌اند و در یکی از اعضای دوتایی انسان نصف دیه قرار داده‌اند»<sup>۲</sup>

در کتاب العنایه شرح الهدایه نیز بعد از آنکه دیه بینی را بیان می‌دارد می‌گوید: اصل در چنین فتوایی قضاوتی است که حضرت خاتم (ص) در باب زبان و بینی ارائه داده اند<sup>۳</sup>

«زکریا أنصاری» می‌نویسد: «بیضه‌ها و شفره‌ها و آلت تناسلی و کفل‌ها دیه‌ی کامل دارند، به دلیل حدیث عمرو بن حزم در آلت تناسلی و بیضه‌ها که ابو داود و دیگران آن را روایت کرده‌اند و بقیه بر آن دو قیاس می‌شوند»<sup>۴</sup>.

برخی فقهای اهل سنت از طریق دلالت، اعضا و منافع غیر منصوص را به اعضا و منافع منصوص ملحق کرده‌اند:

«زیلعی» در «تبیین الحقائق» بعد از نام بردن اعضایی که دیه دارند، می‌گوید: «اصل در آن حدیث سعید بن مسیب است که پیامبر (ص) فرمودند: «فِي النَّفْسِ الدِّيَةُ وَفِي اللِّسَانِ الدِّيَةُ وَفِي الْمَارِنِ الدِّيَةُ» و مثل آن در نامه‌ای که پیامبر (ص) برای عمرو بن حزم نوشت، بیان شده است، پس نصّ وارده در مورد

۱- محمد بن ادریس شافعی، الام، ج ۶، ص ۱۳۲.

۲- محمد بن ادریس شافعی، الام، ج ۶، ص ۱۳۲ «و فی الحدیث ما یبیین أنه صلی الله علیه وسلم یعنی خمسین من الایبل ( قال ) وهذا دلیل علی أنّ کلّ ما کان من تمام خلقه الانسان وکان یألم بقطعه منه فکان فی الانسان منه اثنان ففی کل واحد منهما نصف الدیة. وإذا قطع جفون العینین حتی یتصلها ففیها الدیة کامله فی کل جفن ربع الدیة لانهما اربعه فی الانسان وهی من تمام خلقته ومما یألم بقطعه قیاسا علی أنّ النبی صلی الله علیه وسلم جعل فی بعض ما فی الانسان منه واحد الدیة و فی بعض ما فی الانسان منه اثنان نصف الدیة می‌گوید»

۳- زین الدین حنفی، البحر الرائق، ج ۸ ص ۳۷۸ «أصله قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالديّة كلّها في اللسان والأثني سبب می‌گوید وعلی هذا تنسحب فروغ كثيرة فإن كان جنس المنفعة أو الكمال قائما بعضو واحد فعند إتلافه يجب كمال الدیة، وإن كان قائما بعضوین ففی كل واحد منهما نصف الدیة، وإن كان قائما بأربعة أعضاء ففی كل واحد منها ربع الدیة، وإن كان قائما بعشرة ففی كل واحد منها عشر الدیة، وإن كان قائما بأكثر ففی كل واحد منها نصف عشر الدیة، وكلامه واضح»

۴. زکریا بن محمد بن زکریا أنصاری، فتح الوهاب، ج ۲، ص ۱۷۱ \_ ۱۷۰.

برخی از اعضا، از طریق دلالت بقیه ی اعضا را نیز شامل می شود زیرا در معنای آن هستند و اصل در اعضا این است که هنگامی که جنس منفعت به طور کامل از بین رفت یا جمال مقصود در آدمی به طور کامل زایل شد، دیه ی کامل واجب می شود؛ زیرا از جهتی اتلاف نفس است چرا که نفس از آن جهت دیگر قابل انتفاع نیست و اتلاف نفس از یک جهت در انسان به اتلاف نفس از هر جهت ملحق شده است جهت تعظیم انسان، و دلیل آن حدیثی است که روایت کردیم.<sup>۱</sup>

با بررسی ادله فوق متوجه می شویم که قاعده مورد قبول اهل سنت نیز می باشد. و همین قاعده را بر مصادیقی که نصی درباره آن ندارند تطبیق داده اند.

### ج: اقوال فقهای امامیه در مساله

بحث دیه ی اعضای داخلی در میان علمای متقدم امامیه نیز مطرح نبوده است و در نصوص فقهی آن ها در باب دیات اعضا نصی در مورد چگونگی دیه ی عضو داخلی نمی توان یافت. بلکه تنها در سال های اخیر در میان بعضی علمای معاصر مورد توجه قرار گرفته است. در مجموع سه دیدگاه در این زمینه وجود دارد؛ برخی معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه ی مقدر واجب می شود، عده ای معتقدند حکومت واجب می شود، و برخی نیز میان اعضای داخلی قائل به تفصیل شده اند.

#### ۱. نظریه شمولیت

برخی از فقهای معاصر امامیه معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه ی کامل واجب می شود. از جمله کسانی که قائل به این رأی هستند می توان به «سید عبد الاعلی سبزواری»،<sup>۲</sup> «آیت الله بهجت»،<sup>۳</sup> «فاضل لنکرانی»، «مکارم شیرازی»، «نوری همدانی» و «صانعی» اشاره کرد.<sup>۴</sup>

۱- فخر الدین عثمان بن علی زلیعی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۲۹.

۲. سید عبدالاعلی سبزواری سبزواری، مهذب الأحكام، ج ۲۹، صص ۲۷۶

۳- احمد حاجی ده آبادی، قاعده دیه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت، ص ۱۵۳.

۴- سایت: معاونت حقوقی و امور مجلس ([www.hvm.ir](http://www.hvm.ir)) / ۲۰ / ۲ / ۱۳۹۰

مستند این دسته از فقهاء عبارت است از عموم دو روایت فوق. مرحوم سبزواری در مقام استدلال فرموده اند که اولاً؛ لفظ «کل» و «ما» از ادات عموم هستند و هر چیزی را که در انسان است یعنی اعضاء، اعم از داخلی و خارجی و منافع و غیر آن‌ها را شامل میشود و این ادعا که قاعده اختصاص به اعضای خارجی دارد با ظاهر عموم قاعده سازگار نیست.<sup>۱</sup>

ثانیاً: صحیحہ ی هشام و صحیحہ عبدالله بن سنان به صورت یک قضیه ی حقیقه بیان شده اند و نه یک قضیه خارجی ناظر به زمان صدور روایت؛ زیرا اصل در روایات و قانون گذاری چنین اقتضا مینماید؛ به عبارت دیگر در زمان صدور روایات در مقام مخاطب اعضای ظاهری است ولی قدر متیقن در مقام مخاطب باعث انصراف ظهور کلام و عمومیت آن نمیشود؛ بنابراین باید با دلیل واضح از عموم خارج شد و چون ادله و قرینه در این مورد مفقود است لذا مطابق با نظر اخیر اقتضای معنای ظاهری روایات عمومیت مستفاد از اطلاق اعضاء است.<sup>۲</sup>

ثالثاً: اگر بخواهیم اعضای داخلی و منافع را شامل این عمومات ندانیم و بسنده کنیم به اعضای خارجی باعث تخصیص اکثر میشود و تخصیص اکثر از عام قبیح است. زیرا تعداد اعضای داخلی و منافع آنها بیشتر از اعضای خارجی میباشد.

رابعاً: تقدیر اکثر از عدد تبعیت میکند لذا هر آنچه که در بدن فرد باشد خواه عضو باشد و خواه منفعت مثل چشایی و بویایی، دیه اش همان دیه ی نفس خواهد بود. و اگر زوج باشد مثل دست و چشم یا گوش، دیه اش با هم و مجموعاً دیه ی کامل خواهد بود. و اگر ده تا باشد مانند انگشتان دست برای هر یک از انگشتان یک دهم دیه ی نفس است، و برای همه آنها در مجموع دیه ی کامل خواهد بود و فرقی نیست بین اعضای داخلی بدن و خارجی بدن همانگونه که قاعده شامل منافع نیز شده است

۱ - سید عبد الاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۷۲.

۲ - احمد حاجی ده آبادی، قاعده دیه ی اعضا در فقه امامیه و اهل سنت، فصلنامه فقه و حقوق، شماره ۲، ص ۱۶.

## ۲- نظریه عدم شمولیت

برخی فقها قاعده را مشمول اعضای باطنی نمیدانند. استدلال های این بزرگان متکی بر مبانی متفاوتی است که در ذیل مختصراً اشاره مینمائیم.

### ۱-۲- به لحاظ زمان صدور روایت؛

برخی فقها معتقد هستند که؛ از بین رفتن اعضای داخلی در زمان صدور روایات مذکور غالباً باعث مرگ مجنی علیه می شده است در نتیجه دیه ی عضو در دیه ی نفس تداخل کرده و جانی محکوم به پرداخت دیه ی نفس بوده است، حال آن که در همان زمان، با جنایت بر اعضای ظاهری همچون دست و پا و گوش و چشم، امکان حیات مجنی علیه وجود داشته است. بر همین اساس بین اعضای داخلی و ظاهری قائل به تفکیک شده اند و معتقدند که آن روایت در مورد اعضای ظاهری بوده و اعضای داخلی از شمول قاعده خارج می باشد. و با جنایت بر این اعضا حکومت واجب می شود<sup>۱</sup>

بنابراین اعضای داخلی تخصصاً از شمول قاعده خارج است<sup>۲</sup>»

ضمن آنکه با لحاظ زمان اصدار روایت بر خلاف امروز میتوان گفت علم پزشکی به یقین قاصر از آگاهی دقیق نسبت به آسیب - های اعضاء درونی بوده و این قرینه ایی قطعی است که دو صحیحه بر عموم اعضاء دلالت ندارند. بدین وصف با توجه به شرایط مقتضی، سخن معصوم موجب تخصیص عموم روایات به خروج اعضای داخلی است.

### نقد ادله قول دوم (زمان صدور روایت)

اگر گفته شود جنایت بر بعضی اعضای داخلی مانند قلب و ریه ها و یا از بین بردن هر دو کلیه سبب مرگ مجنی علیه می شود در نتیجه دیه در مقابل نفس واجب می شود نه عضو، می توان گفت فقهاء برای برخی از اعضا و منافع قائل به وجوب دیه ی کامل شده اند که بقای حیات با وجود تفویض این

۱. سایت: معاونت حقوقی و امور مجلس (www.hvm.ir) ۲۰ / ۲ / ۱۳۹۰

۲ - محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۱۱، ص ۴۵۱.

عضو یا منفعت را تصور نمی کردند اما با این وجود این مسئله را فرض کرده اند، از جمله منفعت خوردن که در ادامه به آن پرداخته شده است.

در ثانی در برخی از اعضای خارجی نیز امکان این هست که شخص با قطع نمودن فوت بنماید خصوصاً در جایی که شخص از لحاظ جسمی ضعیف باشد.

هم چنین می توان گفت فقدان اعضای باطنی «نوعاً» باعث مرگ می شده و نه در همه موارد.

## ۲-۲- به لحاظ قطع و جدا شدن؛

از تعلیل منطوق و فحوای کلامی بعضی از فقها میتوان دریافت که حکم حدیثین صحیحین متعلق به اعضای خارجی است؛ زیرا صرفاً اعضای ظاهری قابلیت جدا شدن از بدن را دارند. ایت الله خوئی (ره) در ذیل دیه ی نخاع میفرماید: «علی أن دلیل ثبوت الدیة فی کل ما کان فی الإنسان واحداً ظاهراً فی قطعه و فصله عن البدن، و لا یعمّ قطعه و هو فی محلّه»<sup>۱</sup>.

«دلیل ثبوت دیه در تمام اعضایی که در بدن انسان واحد است چون ظهور در قطع و جدا شدن آن اعضاء از بدن دارد لذا شامل قطع «نخاع» نمیشود»<sup>۲</sup> بدین ترتیب تفاهم حدیثین به قرینیت «جدا شدن» مخصص نسبت به خروج اعضای داخلی میگردد.

## نقد نظریه قطع:

برای رد این نظریه میتوان جواب حلی و نقضی بسیاری داد از جمله اینکه در اعضای داخلی نیز قطع تصور میشود به این صورت که طحال شخصی یا کلیه شخصی را خارج بنمایند.

و جواب حلی دیگری که از ذیل روایت قطع استفاده نمیشود زیرا در روایت آمده (ذهب احدی بیضته) و این جمله ظهور در قطع ندارد.

۱ - سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج . ج ۴۲ ، ص ۳۸۴

۲ - سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج . ج ۴۲ ، ص ۳۸۴

و اگر در تعبیر فقها و اهل لغت گفته میشود: ذهب سمعه، و بصره، و لسانه، و عقله و فرجه، یعنی منفعت این ها از بین رفته<sup>۱</sup>

علامه حلی از قول علامه مجلسی میگوید: ذهاب فرج در زن یعنی منفعت نگاه داشتن بول را از دست داده.

در برخی موارد وجود عضو خراب و از کار افتاده در بدن انسان باعث ضرر بیشتر میشود، مانند طحال که طبیبان در صورت از کار افتادن آن، به سرعت در خارج نمودن آن دستور میدهند.<sup>۲</sup> و جواب تقضی دیگری که میتوان بر رد این نظریه داد این است که در برخی موارد مثلاً اگر شخصی را کور بشود یا صدا را نشنود و کر بشود در صورتی که قطعی صورت نگرفته است دیه کامل منظور شده است.

### ۳-۲- دیدگاه اجمال داشتن عام

از دید برخی محققین فرض دیگری نیز متصور است و آن اینکه مخصص ثابت نشود اما عموم عام با اجمال رو برو شود.

توضیح اینکه، در بحث سرایت اجمال خاص به عام این بحث را داریم که اجمال خاص یا به دلیل اجمال در مفهوم است یا به دلیل اجمال در مصداق. در هر دو فرض یا مخصص منفصل است یا متصل. در هر چهار فرض یا دوران بین اقل و اکثر است یا بین متباینین. در فرض اینکه مخصص اجمال مفهومی داشته باشد و از نوع متصل باشد، چه دروان بین اقل و اکثر باشد یا بین متباینین، اصولیین گفته

---

۱ - یحیی بن سعید حلی، الجامع للشرایع، ص ۵۹۴ « قال المجلسی رحمه الله فی المرءة: لعل المراد بذهاب الفرج ذهاب منفعة البول بالسلس أو انه لا یستمسک غائطه و لا بوله»

۲ - محمد بن سعید بن عبدالله قحطانی، احکام الجنایة علی طحال الادمی، ص ۷

اند عام از حجیت ساقط می شود. زیرا مخصص متصل مانع از انعقاد عام در عموم می شود.<sup>۱</sup> در صورتی که شبهه مصداقی باشد و متصل بازهم برخی از اصولیین معتقد اند که موجب اجمال عام می شود.<sup>۲</sup> ما از این بحث استفاده می کنیم و معتقدیم که حتی اگر اصل وجود تخصیص محرز نباشد اما قرینه ای وجود داشته باشد که انعقاد عموم برای عام را با تردید مواجه سازد، با همان بیانی که در مخصص متصل گفته می شود، عام مجمل می شود. به عبارت دیگر، اگر با وجود مخصص امکان اجمال عام و تبدیل شدن آن به "لا حجت" وجود دارد، ثابت می شود که عام اینگونه نیست که غیر قابل عبور باشد. مهم این است که دلیلی بر عدم حجیت عام وجود داشته باشد. به نظر می رسد در مانحن فیه چنین دلیل وجود دارد، زیرا قرینه مورد ادعی از نوع قرینه لبی و بنابراین متصل است و مانع از انعقاد ظهور عام در عموم می شود. اگر این قرینه به آن حد از قوت باشد که ظهور عام را با تردید هم مواجه کند برای اجمال عام کافی است. چون مانع از انعقاد عام در عموم می شود. و در این صورت باید به قدر متیقن عمل کنیم و قدر متیقن همان اعضای است که در روایت ذکر شده. با این بیان روشن می شود که به لحاظ فنی عام فوق مجمل بوده و شمولش نسبت به اعضای داخلی معلوم نیست.<sup>۳</sup>

#### د: نقد و بررسی ادله

هر دو روایت فوق عام اند؛ زیرا در روایت هشام از لفظ "کل و ما" استفاده شده است و در روایت ابن سنان از لفظ "ما" که هر دو مفید عموم اند.<sup>۴</sup> به همین دلیل فقیهان دسته اول، عموم عام را مستند فتوای شان قرار داده اند. فقیهان دسته دوم اگر بخواهند این عموم را رد کنند باید اثبات تخصیص کنند و به صرف ادعای انصراف اکتفا نکنند.

برخی گفته اند: در بحث عام و خاص اصولاً مسئله ای به نام انصراف وجود ندارد. انصراف اگر تمام باشد در مطلقات می تواند مانع انعقاد اطلاق گردد اما نمی تواند مانع شمول عام نسبت به افرادش

۱ محمد رضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲ محمد رضا مظفر، اصول فقه، ج ۱، ص ۱۵۱

۳ - مقاله دکتر شریفی (چاپ نشده)

۴ - جواد بن علی تبریزی، تنقیح مبانی الاحکام، کتاب الدیات، ص ۱۳۱.

شود. بنابراین، کسانی که قدر متیقن در مقام تخاطب را مطرح کرده اند،<sup>۱</sup> درست به نظر نمی رسد. زیرا قدرت متیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق است، اما عموم عام نسبت به افرادش مطابق نظر اکثریت قریب به اتفاق اصولیین بالوضع است و به همین دلیل نوبت به بحث از قدر متیقن در مقام تخاطب نمی رسد.<sup>۲</sup>

البته این مطلب طبق مبنای صاحب کفایه صحیح نمیباشد زیرا ایشان میفرماید: ادات عموم وضع شده است برای در بر گرفتن آن کلمه ای که بر آن وارد شده است و مراد از مدخول از ناحیه ادات عموم نیست مثلاً در مثال «اکرم کل عالم» کلمه عالم وضع شده است بر ماهیت عالم و نه مطلق است و نه مقید و با اجرای قرینه حکمت اولاً اطلاق گیری نموده و بعد از اطلاق گیری با ادات عموم استیعابش ثابت میشود.<sup>۳</sup>

اگر بحث از انصراف را هم بنماییم؛ انصراف باید قرینه صارفه، در اثر شدت استعمال آنقدر قوی باشد که جلوی اطلاق را بگیرد که در (کل ما کان فی الجسد) اینطور نیست که منظور از همان اعضای خارجی هست.

حال بنابر مبنای اینکه ادات عموم نیاز به تخصیص دارد، باید دید آیا نکته ای وجود دارد که بتوان از آن برای تخصیص این عام استفاده کرد. سه راه برای استفاده تخصیص به نظر می رسد که وجود داشته باشد.

## ۱- خروج موضوعی اعضای داخلی از تحت عام

۱ احمد حاجی ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۹۸.

۴-مقاله دکتر شریفی

۳-سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول(حلقه ثلثه)ج ۱، ص ۱۵۰



توضیح اینکه فقهاء دسته دوم معتقد اند اعضای داخلی از موضوع عام خارج اند زیرا در زمان صدور روایت فقدان آن اعضاء معمولاً موجب مرگ می شد، درحالیکه روایت راجع به اعضای صحبت می کند که علی رغم فقدان آنها امکان حیات وجود داشته باشد. بنابراین مصب موضوع عام "اعضائی است که با فقدان آنها امکان حیات وجود داشته باشد" و این اعضاء خارج از این "مصب" اند. در واقع با توجه به این قرینه ای که وجود دارد می توان محتوای موضوع عام را اینگونه باز نویسی کرد: کل ما فی الانسان من الاعضاء التي يمكن بقاء الحيات معها فاماكان منها اثنان ففيهما الديه و فی احدهما نصف الديه و ما كان واحدا ففيه الديه.

هرچند این راه در کلمات فقهایمانند سید حسن مرعشی به صورت انصراف مطرح گردیده ، اما سخن دقیق تر آنست که از آن به خروج موضوعی تعبیرشود.

به نظر می رسد این راه نا تمام است. زیرا این نکته که فقدان این اعضاء در زمان صدور روایت معمولاً به مرگ مجنی علیه می انجامیده است باعث خروج آنها از تحت عام نمی شود. بر این مطلب دو شاهد می توان اقامه نمود:

شاهد اول: اینکه جمله شرطیه مذکور (کلما فی الانسان من الاعضاء التي يمكن بقاء الحيات معها...) همانگونه که بر افراد فعلی صادق است، بر افراد تقدیری نیز صادق است. به عبارت دیگر، تأویل آن جمله شرطیه به این صورت خواهد بود که: «کلما کان فی الانسان من الاعضاء التي يمكن بقاء الحياء مع فقدها فی هذا الزمان او فی ای زمان آخر...». بنابراین، فقدان اعضای داخلی هرچند در عصر صدور روایت معمولاً با زوال حیات همراه بوده است، اما غیر معقول نخواهد بود اگر بگوییم: روایت می خواهد بگوید که اگر شرایطی به وجود آمد که با فقدان آن اعضاء امکان بقاء حیات وجود داشت، بازهم در هریک از دوتایی نصف دیه و در یکی دیه کامله است. حمل این معنا بر روایت غریب نیست.

شاهد دوم: اینکه اگر اعضای داخلی را از تحت کلام امام ع خارج بدانیم پیامدش این است امام (ع) دقیق سخن نگفته باشد. زیرا در این نکته که این اعضاء معمولاً باعث مرگ مجنی علیه می شد، دو احتمال وجود دارد: احتمال نخست اینکه دیه این اعضاء همان دیه قتل - به عنوان دیه قتل - است. از

این رو امام نیازی ندیده است که جداگانه مطرح کند. زیرا روشن بوده است که با طرح دیه قتل نفس دیه اینها هم بیان شده است. این احتمال مردود است. زیرا روشن است که دیه مثلاً کلیه ها دیه قتل نیست. دیه قطع کلیه است. احتمال دوم این است که دیه این اعضاء دیه قتل نیست، بلکه دیه مختص به خودشان را دارد، اما از آنجا که با فقدان اینها عملاً امکان حیات وجود نداشته است، طرح دیه برای آنها لغو بوده است و امام ع برای فرار از لغویت از بیان آن خود داری کرده است.

این احتمال هرچند در ذات خود معقول است، اما در این صورت شایسته نبود که امام (ع) سخنش را به صورت عام بیان کند تا شائبه شمول نسبت به این اعضاء به وجود آید. بلی اگر این عام را نفرموده بود، بلکه دیه تک تک اعضای خارجی را بیان می کرد، دیه اعضاء داخلی را بیان نمی کرد، چون نیازی به آن نبود، کار خردمندانه ای بود. ولی طرح سخن به صورت عام شائبه افتادن به دام لغویت را تقویت می کند. مگر اینکه مدعی تخصیص به مخصص لَبی باشیم که در راه دوم مطرح خواهد شد.

## ۲- وجود مخصص لَبی

در این راه ادعا می شود که عموم عام اگر با یک قرینه لَبی همراه باشد، تنها در غیر خاص ظهور پیدا می کند و از اول ظهورش در افراد مخصص منعقد نمی شود. در بحث مورد نظر ما این نکته که با فقدان اعضای داخلی امکان حیات مجنی علیه وجود ندارد، بر ذهنیت عرف مخاطب این روایات تأثیر می گذارد و آنها از این "کل" اعضاء داخلی را نمی فهمند. به عبارت دیگر، قرینه فوق موجب انصراف لفظ "کل" (و نه تمام روایت) از اعضای داخلی شده به عنوان مخصص لَبی عمل می کند و حکم عام را به اعضای خارجی اختصاص می دهد. تفاوت این راه با راه قبل در این است که در این فرض علی رغم اینکه افراد خاص به لحاظ وضعی در تحت عام داخل است، اما ادعا می شود که تنها در مرحله ظهور استعمالی داخل در تحت عام است و در مرحله ظهور تصدیقی با قرینه متصله خارج می شود. - بر خلاف مخصص های منفصل که ظهور جدی را خارج می کند. - اما در راه اول اصولاً مصب عام از ابتدا در غیر افراد تخصیص خورده شکل می گیرد و نه در مرحله تصور و نه مرحله

تصدیق در تحت عام داخل نیستند. شاید بتوان گفت راه اول از قبیل خروج تخصّصی است، اما راه دوم از قبیل خروج تخصیصی. به عبارت دیگر، در این فرض خروج اعضای داخلی از تحت عام حکمی است، بر خلاف راه اول که خروج موضوعی بود.

برای بررسی صحت و سقم این راه ناگزیر از طرح یک بحث اصولی هستیم. و آن اینکه مخصص لَبّی با چه شرایطی مانع از انعقاد عموم عام و تخصیص ظهور تصدیقی می شود. مرحوم آخوند محمد کاظم خراسانی معتقد است که اگر مخصص لَبّی به گونه ای واضح و ضروری باشد که اعتماد به آن برای خروج از تحت عام صحیح باشد، می تواند به عنوان مخصص عمل کرده موجب خروج حکمی افراد خاص از تحت عام گردد. مثل اینکه مخصص ما حکم عقل ضروری باشد. به عنوان مثال اگر مولا بگوید: "اکرم جیرانی" و ما یقین پیدا کنیم که مقصود مولی همسایه های ناصبی نیست. می توانیم با این حکم عقل عام مولی را تخصیص زده از اکرام همسایه های ناصبی خود داری کنیم. ولی اگر به این درجه از بدهت و ضرورت نباشد، و ما صرفاً احتمالاً بدهیم یا ظناً حاصل شود به تخصیص در این فرض نمی توانیم عام را تخصیص بزنیم. چون این کار رفع ید از حجّت به لا حجت است.

به عنوان مثال اگر در مثال فوق شک کنیم که آیا همسایه های مسیحی مولا نیز داخل در عام اند یا خیر، و ما به اعتماد این شک خود از اکرام آنها خود داری کنیم، در این صورت معذور نخواهیم بود.<sup>۱</sup> محقق نائینی این سخن آخوند را نمی پذیرد و معتقد است لازم نیست مخصص لَبّی به آن اندازه از بدهت باشد که مولی در مقام بیان با اعتماد به آن از ذکر مخصص خود داری ورزد، بلکه همین مقدار که بتواند کاشف تقیید در مراد واقعی مولی باشد کافی است. بر این اساس اگر عقل از طریق فکر و اندیشه به مراد واقعی مولا پی ببرد و متوجه شود که مراد واقعی مولا نمی تواند عام باشد، این حکم عقلی نیز می تواند مخصص عام باشد. به عنوان مثال در روایت داریم که « لعن الله بنی امیه قاطبه» و ما می دانیم که این عام شامل مؤمنین از بنی امیه نمی شود. این علم ما از طریق کشف ملاک لعن بنی

۱ - محمد کاظم خراسانی هروی، کفایة الاصول، ص ۲۲۲.

امیه که همان کفر ایشان است بدست می آید و ما می دانیم که این ملاک در مؤمنین وجود ندارد. این مخصص لَبی نیز می تواند عام را تخصیص بزند.<sup>۱</sup>

اینکه در این نزاع حق با محقق نائینی است یا با محقق خراسانی برای بحث ما مفید نیست، زیرا حتی بر مذهب محقق نائینی نیز ما باید "احراز" تخصیص بشود تا بتوانیم دست از عموم عام برداریم. در نهایت بر مسلک محقق نائینی لازم نیست احراز لزوماً از طریق حکم عقل ضروری صورت گیرد، بلکه از هر طریق که تقیید احراز شود کافی است. اکنون پرسش این است که آیا در مسئله مورد بحث ما احراز تخصیص با مخصص لَبی صورت گرفته است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا خروج اعضای داخلی بدن از تحت عام به آن حد از وضوح بوده است که بتوانیم به مولی استناد بدهیم و مدعی شویم که مولی فرمود: اعضای بدن انسان، *به استثنای اعضای داخلی*، اگر دو تا بودند برای هر کدام نصف دیه و اگر یکی بودند دیه کامله دارد، یا اینکه تنها در حد سکوت می توانیم به مولی استناد دهیم؟

واقع امر این است که بر مسلک محقق خراسانی نمی توانیم قائل به تخصیص عام شویم، زیرا اگر این حکم عقل از نوع حکم عقل بدیهی بود که اعتماد مولی به مخصص بودن آن کافی بود، نباید مسئله مورد اختلاف واقع می شد. وجود اختلاف میان مراجع کاشف است از اینکه مسئله واضح نبوده است. ممکن است گفته شود که این اختلاف در عصر تشریح (عصر صدور روایات) نبوده است، به همین دلیل ما در هیچ روایت یا فتوای فقهی گزارشی از عمومیت قاعده نسبت به اعضای داخلی در دست نداریم. این مسئله نشان می دهد که فهم اصحاب از این قاعده خاص بوده است. پس می توان مدعی شد که در عصر صدور روایات حکم عقل بدیهی بر عدم عمومیت قاعده نسبت به اعضای داخلی وجود داشته است.

اما این اشکال وارد نیست، زیرا عدم اختلاف در عصر صدور روایات به دلیل عدم توجه عموم مردم و فقهاء اصحاب نسبت به دیه اعضای درونی شکل گرفته است. و ما می دانیم که عدم توجه

۱ - محمد حسین نائینی، اجود التقریرات، ج ۱، ص ۴۷۹.

انسانهای متعارف با فهم متعارف نمی تواند مانع از عمومیت خطاب ائمه که بنا بر فرض، عالم به مسائل همه از منہ بوده اند و احکامی که جعل می کرده اند مقید به زمان خاص نمی گردیده است، شود. مگر اینکه قائل به محدودیت زمانی تشریحات ائمه شویم که بر اساس مبانی مذهبی قابل التزام نیست.

اما بر مسلک محقق نائینی مسئله اندکی متفاوت تر است، زیرا احراز تخصیص با مخصص لیبی ضابطه خاصی ندارد و بیشتر به فهم افراد بستگی پیدا می کند. ما می دانیم که مسئله ما نه از قبیل حکم عقل بدیهی است که آخوند می گفت و نه از قبیل تحصیل ملاک قطعی حکم - که عمده مثال مورد نظر محقق نائینی بود- مسئله ما وجود یک قرینه است مبنی بر اینکه دیه اعضای درونی چون غالباً به مرگ افراد منجر می شد، مبتلا به نبود تا لازم باشد ائمه (ع) به بیان آن پردازند. اگر این قرینه برای کسی ایجاد اطمینان بکند می تواند وجود مخصص لیبی را " محرز " بکند، اما اگر ایجاد اطمینان نکند، احراز صورت نمی گیرد. اینکه در کلمات فقهاء اضطراب وجود دارد نیز ناشی از همین وجود و عدم وجود اطمینان است. از دید این قلم هر چند قرینه فوق نمی تواند موجب اطمینان به تخصیص عام گردد، ولی این توانایی را دارد که عام را مجمل کند. این دیدگاه البته بر اساس ضوابط اصولی رایج قابل قبول نیست. زیرا از دید فقهاء عام حجت است و از حجت جز با حجت نمی توان رفع ید کرد. از آنجا که حجت بر خلاف عام ثابت نیست، عموم عام مستند فتوا خواهد بود.

### ۳- دیدگاه تفصیل؛

بعضی دیگر از مفصلین نظریه ی فقهی متفاوتی بیان داشته اند، بدین بیان که : « قاعده شامل اعضای رئیسه داخلی مانند کلیه میشود چنانکه شامل بعضی امور ظاهری مانند حاجب [ابرو] نمیشود، اما اعضای داخلی که مشمول قاعده نباشد و سبب مرگ نشود محکوم به ارش است.<sup>۱</sup>

۱ معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، مجموعه نظریات مشورتی فقهی - در امور کیفری، ج ۱، ص ۱۲۱ ( به نقل از محمد حسن مرعشی، تقریرات درس فقه جزای).

ابتدا باید نظر شود که فائیلین به این نظریه اعضای رئیسه را چه تعریفی میکنند. ایت اله خوئی و وحید خراسانی اعضای رئیسه را به معنای عضوی گرفته است که با قطع نمودن حیات شخص صدمه ببیند و یا دچار نقص و عیبی در شخص بشود و لی مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت ران که جای آن روییده می شود- رئیسه محسوب نمیشود.<sup>۱</sup>

ولی اعضای رئیسه در نزد اهل لغت از قول طبیبان عضوی هست که امکان زندگی برای انسان مقدور نمیباشد. مانند قلب و مغز و کبد میباشد.<sup>۲</sup>

### نقد ادله

در خصوص این دیدگاه باید بدین نکته اشاره نمائیم که نظریه ی تفصیل بین اعضای رئیسه و غیر رئیسه از آن جهت که در شناسایی این اعضاء ملاک دقیقی وجود ندارد به خصوص اینکه در افراد مختلف بنابر شرایط جسمی متفاوت خواهد بود، قابل تأمل است. علاوه بر این، وجه تفصیل نیز از منظر روایی نامعلوم است. زیرا اگر ایشان قائل به عمومیت قاعده هستند دلیلی بر اختصاص به اعضایی که باعث مرگ می شود وجود ندارد،

شاید وجه نظر ایشان این باشد که فقدان اعضای رئیسه همانگونه که در گذشته موجب مرگ می گردید امروزه نیز موجب مرگ می گردد و در نتیجه دیه آنها دیه قتل است، اما اعضای غیر رئیسه چون موجب مرگ نمی شوند و از طرفی مشمول قاعده فوق هم نیستند، باید ارش پرداخت می شود. ولی این وجه خروج از فرض بحث است. زیرا فرض بر این است که قطع آن عضو منجر به مرگ نمی شود و جانی دیه عضو می پردازد نه دیه قتل.<sup>۳</sup>

در ضمن اگر منظور از اعضای ریسه، اعضایی باشد که حیات انسان صدمه ببیند. گوئیم در ذیل روایت سخن از قطع اعضایی سوال شده که باعث مرگ نمیشود و حیاتی محسوب نمیشود معمولا

۱- سید ابوالقاسم خوئی، سره النجاه ج ۱ ص ۳۵۰- وحید خراسانی، توضیح المسائل (وحیدخراسانی)؛ ص ۶۱۲- سید ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۴۲۶

۲- سید محمد مرتضی حسینی- محب الدین واسطی زبیدی، تاج العروس، ج ۸، ص ۲۸۸

۳- معاونت آموزش قوة قضائیه، ۱۳۸۸: ۱۲۲ (به نقل از موسوی اردبیلی)

مانند دست و پا و اگر منظور از اعضای رئیسه عضوی است که دچار نقص شود. در اعضای داخلی این مطلب نیز مانند اعضای خارجی نقص ایجاد میشود.

### نتیجه

اعضاء درونی، همانند اعضای بیرونی انواع آسیبهایی یک عضو را می تواند داشته باشد؛ همانگونه که این اعضاء در معرض جراحت قرار دارد، یا در کار آیی آن نقصی به وجود آید، می تواند قطع گردد. شمول قاعده مورد بحث در این نوشته نسبت به جراحت و زوال منافع اعضای درونی تابع این است که اصل جریان این قاعده در منافع اعضای خارجی بدن را بپذیریم. مهمترین دلیل برای جریان این قاعده عبارت است از استفاده از الفاظ عمومی که در روایات آمده است برای رفع این دلیل از دو راه "خروج موضوعی" و "استفاده از مخصص لبی" بحث صورت گرفت و معلوم گردید که هر دو راه نا تمام است. در نهایت نظریه مختار این حقیر عام به لحاظ شمولش نسبت به اعضای داخلی می گردد.

### ه: اقوال فقهای عامه در مساله دیه اعضای داخلی

با بررسی در ارا فقهای عامه درباره اعضای داخلی همانند فقهای امامیه میتوان به دو قول

رسید

### ۱- نظریه عدم شمولیت

۱-۱ برخی از فقهای حنفی و شافعی در جنایت بر اعضای داخلی به حکومت یا همان دیه ی غیر مقدر قائل هستند و دلیل بر این قول این است که از بین بردن اعضایی که فقط منفعت دارند، زمانی دیه ی کامل دارند که علم به سالم بودن آنها داشته باشیم و هنگامی که سالم بودن آنها مشکوک است، شک در سبب وجوب دیه ی کامل می کنیم و با وجود شک وجوبی متوجه انسان نمیشود و نمی توان

گفت اصل صحیح بودن عضو است زیرا یقین به صحیح بودن عضو نداریم. و در بچه خردسال نیز اصل بر عدم موجب دیه یکامل است و حکومت هست زیرا با بینه یا اقرار جانی ثابت نمی شود.<sup>۱</sup>

۱-۲- دلیل دیگر مانعین این است که دیه از مقدرات شرعی است و با قیاس که نوعی عمل استنباطی هست میسر نمیشود. و اعضایی که نصی از طرف شارع بر آن نداریم مانند کبد و ریه و طحال، دیه ندارد بلکه در آنها حکومت واجب می شود. برای مثال، نووی در شرح مهذب در خصوص دیه پلکها می گوید: «لا یجب علیه إلا الحکومه، لأنه لم یعلم تقدیره عن النبی (ص) و التقدیر لایثبت بالقیاس»<sup>۲</sup> برای پلکها حکومت است زیرا دیه ی آن مشخص نشده است از طرف پیامبر (ص) و مقدرات از جمله ی اموری هستند که به دست شارع است و شارع از آن عالم است و تعبدی است لذا درک معنایی که موجب تقدیر آنها است، میسر نیست، یعنی عقل علت اختصاص آنها به این مقدار را درک نمی کند، مانند تعداد رکعات نمازها، حد نصاب زکات غلات و چهارپایان و تعداد شلاقها در مجازات حد و تعیین شصت مسکین در کفاره، قیاس نیز مبتنی بر تعقل علت حکم در اصل است. پس احکامی که علت آنها قابل درک نیست قیاس در آنها جایز نیست و مقدرات از جمله این احکام هستند در نتیجه، حکم کردن بر اساس قیاس جایز نیست.<sup>۳</sup>

در میان معاصرین عبدالقادر عوده، وهبه الزحیلی و عبدالعزیز بن باز و علمای عالی رتبه ی کشور عربستان به آن حکم داده اند.<sup>۴</sup>

- ۱- وَأَمَّا الْأَعْضَاءُ الَّتِي يُقْصَدُ بِهَا الْمَنْفَعَةُ فَلَا يَجِبُ فِيهَا أَرْشٌ كَامِلٌ حَتَّى يُعْلَمَ صِحَّتُهَا بِمَا ذَكَرْنَا فَإِذَا عَلِمَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِدَ تَقْوِيَتُ مَنْفَعَةِ الْجِنْسِ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ فَيَجِبُ فِيهِ أَرْشٌ كَامِلٌ فَإِذَا لَمْ يُعْلَمَ يَفْعُ الشُّكُّ فِي وُجُودِ سَبَبٍ وَجُوبِ كَمَالِ الْأَرْشِ فَلَا يَجِبُ بِالشُّكِّ وَلَا يُقَالُ إِنَّ الْأَصْلَ هُوَ الصَّحَّةُ وَالْأَفْءُ عَارِضٌ فَكَانَتْ الصَّحَّةُ ثَابِتَةً ظَاهِرًا لِأَنَّا لَا نُسَلِّمُ هَذَا الْأَصْلَ فِي الصَّغِيرِ بَلْ الْأَصْلُ فِيهِ عَدَمُ الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ. علاءالدین کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۲۳- فخر الدین عثمان بن علی زبلی، تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۳۵- محمد بن امین بن عابدین، ردالمختار، ج ۶، ص ۵۸۴
- ۲- یحیی بن شرف نووی، المجموع شرح المهذب، ج ۱۹، ص ۸۰
- ۳- عبدالله بن قدامه مقدسی، روضه الناظر و جنة المناظر، ج ۲، ص ۲۹۸- شهاب الدین أحمد بن إدريس قرافي، شرح تنقيح الفصول، ص ۴۱۵- احمد بن علی رازی جصاص، الفصول فی الاصول، ج ۴، ص ۱۰۵- محمد بن الحسين ابن الفراء، العده فی الاصول الفقه، ج ۴، ص ۱۴۱۲- وهبه زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۷۰۸
- ۴- محمد بن سعید قحطانی، احکام الجنایه علی الطحال الادمی، ص ۱۵- احمد بن عبدالله جعفری، دیه ما فی جوف الانسان من الاعضاء، ص ۷- عبدالقادر عوده، التشریح الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، ج ۱، ص ۱۲۵.



۳-۱- جریان قیاس در مواردی است که علت حکم در اصل قابل درک باشد نه در جایی که علت قابل درک نیست و لذا اختلاف فقها خود، نشان بر عدم درک علت اصلی است. پس زمانی که علت را یافتیم و شرایط قیاس فراهم بود و مانعی جهت قیاس وجود نداشت، قیاس می‌کنیم، و زمانی که علت را نیافتیم مانند تعداد رکعات نماز یا اجماع مانع آن شد مانند واجب کردن نماز ششمی در این حالت قیاس را صحیح نمی‌دانیم.<sup>۱</sup>

## ۲- نظریه شمولیت قاعده

این عده در جواب از اشکالات فوق می‌گویند: در مورد اعضای داخلی، ظن غالب صحیح بودن آن اعضا است. لذا امکان براءت ذمه از جهت نفی دیه وجود ندارد.<sup>۲</sup> و لذا برخی فقها در اعضایی که سالم نبودن آنها معلوم نیست، دیه ی مقدر را واجب می‌دانند همانطور که در پاها و دست های کودک قائل هستند در زبان و یز در آلت تناسلی او حتی اگر به دوران نطق و بلوغ نرسیده باشد.<sup>۳</sup>

همچنین اکثر اصولیون از عامه می‌گویند: اثبات دیه و مقدرات شرعی که نصی از آن از طرف شارع بیان نشده است با قیاس جایز است، البته هنگامی که علت آن مشخص شود این گروه برای حجیت قیاس به حدیث

مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ و همچنین اجماع صحابه بر حجیت قیاس، است که به طور مطلق بر جواز قیاس در تمام ابواب احکام شرعی دلالت می‌کند.

۱- عبدالله بن قدامه مقدسی، روضه الناظر و جنه المناظر، ج ۲، ص ۲۹۹- محمد بن حسین ابن فرا، العده فی اصول الفقه، ص ۴۴۲- إبراهیم بن علی بن یوسف فیروزآبادی شیرازی، التبریه فی اصول الفقه، ص ۴۴۲- وهبه زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۷۰۸

۲- احمد بن عبدالله جعفری، دیه ما فی جوف الانسان من الاعضاء، ص ۷-۱۱

۳- علی بن محمد ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶۸- ابی زکریا یحیی بن شرف نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۹۵- زکریا بن محمد بن زکریا انصاری، اسنی المطالب، ج ۴، ص ۵۳- احمد بن خطیب شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۸۳- عبدالله بن قدامه مقدسی، المغنی، ج ۸، ص ۴۵۰

۴. زمانی که پیامبر(ص) معاذ بن جبل را به عنوان قاضی به یمن فرستاد، به او گفت: «كَيْفَ تَقْضِي إِذَا عَرَضَ لَكَ قَضَاءٌ؟»، قَالَ: أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟»، قَالَ: فَيَسُنُّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟» قَالَ: أَجْتَهِدُ رَأْيِي، وَلَا أَلُو فَضْرَبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدْرَهُ، وَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ اللَّهِ لِمَا يَرْضَى رَسُولُ اللَّهِ»، یعنی: «اگر دعوی به تو ارجاع داده شود در مورد آن چگونه قضاوت می‌کنی؟ گفت: بر اساس قرآن قضاوت می‌کنم، پیامبر فرمود: اگر حکم آن را

بنابراین شامل همه احکام شرعی می‌شود خواه از جمله مقدرات یا غیر آن باشد. پس محدود کردن این ادله به بعضی احکام تخصیص بلا منحصص و بر خلاف اطلاق است. در مانحن فیه نیز علت حکم استنباط شده و همین علت در اعضای داخلی نیز محقق است، دلیل دیگر این گروه این است که آنچه اثبات آن با خبر واحد جایز است، اثبات آن با قیاس نیز جایز است زیرا قیاس دلیلی شرعی است که مفید ظن (غالب) است مانند خبر واحد، پس صدور حکم براساس آن صحیح است زیرا رسول الله (ص) می‌فرماید: «نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ». مقدرات هم از جمله احکامی هستند که اثبات آن‌ها با خبر واحد جایز است بنابراین با قیاس ثابت می‌شوند مانند سایر احکام.

دلیل دیگر آن که: مقتضای تعدیه در مقدرات وجود دارد و مانع نیز منتفی است پس باید قیاس

امکان پذیر باشد مانند سایر احکام.<sup>۱</sup>

ولی از آنجایی که در احادیث وارده در خصوص دیه ی اعضا و منافع و جراحات ها، اشاره ای به علت حکم نشده است فقهای اهل سنت بر آن شدند که برای هر حدیثی علتی را بیابند و با قیاس کردن در مورد جنایتی که روایت ندارند حکم به دیه ی کامل بدهند و حکم غیر منصوصات را بر غیر

در قرآن نیافتی (چگونه قضاوت می‌کنی)؟ معاذ گفت: بر اساس سنت رسول الله (ص) پیامبر فرمود: و اگر حکم آن را در سنت رسول الله (ص) و قرآن نیافتی (چگونه قضاوت می‌کنی)؟ معاذ گفت: بر اساس رأی خود اجتهاد می‌کنم و کوتاهی نمی‌کنم، پس رسول الله (ص) دستی بر سینه او زد و فرمود: سپاس برای خداوندی است که فرستاده‌ی رسول خدا را برای آنچه که رسول خدا به آن راضی است، موفق گرداند؛ ابو داود، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۰۳.

۱- محمد بن الحسین بن الفراء، العدة فی أصول الفقه، ج ۴، صص ۱۴۱۳-۱۴۰۹- إبراهيم بن علی بن یوسف فیروزآبادی شیرازی شیرازی، التبصرة فی أصول الفقه، ص ۴۴۱- إبراهيم بن علی بن یوسف فیروزآبادی شیرازی، اللع فی أصول الفقه، ص ۹۸- عبد الملک بن عبد الله جوینی، البرهان فی أصول الفقه، ج ۲، ص ۶۸-۱۰۷- محمد بن عمر بن الحسین رازی، المحصول، ج ۵، صص ۳۵۱-۳۴۹- عبد الله بن أحمد بن قدامة، روضة الناظر وجنة المناظر، ج ۲، صص ۲۹۹-۲۹۸- محمد النملة، المهذب فی علم أصول الفقه المقارن، ج ۴، ص ۱۹۳۴.

منصوصات تسری بدهند ولی برای پیدا نمودن علت دچار اختلاف نظر شده اند که در ذیل به آنها پرداخته شده است.

قهستانی از فقهای احناف بعد از قبول حکم از طریق قیاس میگوید: اگر قطع کردن عضو باعث از بین رفتن منفعت آن به طور کامل شود یا زیبایی مقصود را به طور کامل از بین ببرد، در آن دیه ی کامل است زیرا از جهتی اتلاف نفس است و دلیل ما قضاوت رسول خدا است به دیه ی کامل در زبان و بینی، و ما آنچه که در معنای آن است را بر آن قیاس می کنیم.<sup>۱</sup>

برخی دیگر با استفاده از احادیث ملاک و معیار دیه کامل را از «بین رفتن منفعتی که قوام نفس با آن است» و یا «از بین بردن زیبایی به طور کامل» میدانند.<sup>۲</sup> فقهای مالکی معتقدند اگر منفعت عضو به طور کامل از بین برود، دیه ی کامل دارد.<sup>۳</sup>

فقهای شافعی معتقدند مهم ترین معیار و ملاک تعلق دیه ی کامل در اعضای ظاهری «تقویت منفعت عضو به طور کامل» است به همین علت برخی فقهای شافعی در مورد موها و مژه ها قائل به حکومت هستند زیرا مقصود از اینها زیبایی و جمال است نه منفعت.<sup>۴</sup> و نیز امام شافعی در صورتی که نوک پستان های مرد آسیب ببیند حکومت لازم میدانند ولی اگر نوک پستان های زن آسیب ببیند دیه ی کامل لازم میدانند زیرا در پستان های زن منفعت شیر دادن است و این منفعت در پستان مرد نیست.<sup>۵</sup> البته برخی از فقهای شافعی میگویند: علت دیه ی کامل به یک عضو این است که عضو «از تمامیت خلقت انسان باشد و جدا کردن آن باعث درد شود»<sup>۶</sup>، که این مطلب در واقع همان معیار فوق یعنی؛ «از بین رفتن منفعت به طور کامل» است زیرا عضوی که از تمامیت خلقت انسان نباشد، در واقع عضو

۱ - محمد بن امین بن عابدین، رد المحتار، ج ۶، ص ۵۷۵

۲ - علاالدین سمرقندی، تحفه الفقها، ج ۳، ص ۱۰۸ - علاالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی، بدائع الصنائع، ج ۳۹، ص ۱۸۳ - عبد الغنی الغنیمی

الدمشقی الميدانی، اللباب فی شرح الكتاب، ج ۳، ص ۱۵۵

۳ - محمد بن رشد قرطبی، بدایه المجتهد، ج ۳۹ - مالک بن انس، الموطأ، ۳۲۸ و ۳۲۹

۴ - ابراهیم بن علی بن یوسف، المهذب، ج ۴۰ ص ۷۹۶

۵ - محمد بن ادریس شافعی، الام، ج ۴۰ ص ۸۰۷

۶ - محمد بن ادریس شافعی، الام، ج ۴۰ ص ۷۹۴

زائد به شمار می آید و عضوی که قطع کردن آن باعث درد نشود، یا عضوی است که فلج است یا عضوی است که درد ندارد بنفسه مانند مژه و می روید و شبیه چیزی نیست که خون در آن جریان دارد و دارای حیات باشد، که در نتیجه مجنی علیه دچار درد شود لذا فقهای شافعی قائل به حکومت هستند در هر دوی آنها.<sup>۱</sup>

برخی از فقهای حنبلی علت و معیار تعلق دیه ی کامل را «تفویت زیبایی به طور کامل» می دانند، لذا با از بین بردن موی سر، ریش، ابروها، مژه ها دیه ی کامل واجب می شود زیرا در آنها جمال است.<sup>۲</sup> و برای بسیاری از اعضا علت را «تفویت منفعت و جمال باهم» ذکر می کنند<sup>۳</sup> اما در عین حال فلج کردن عضو (غیر از بینی و گوش) و از بین بردن منفعت آن را به تنهایی موجب دیه ی کامل می دانند زیرا منفعت آن از بین رفته است.<sup>۴</sup> پس می توان گفت که از دیدگاه حنابله نیز، همچون حنفیه، علت و معیار دیه «تفویت جمال» یا «تفویت منفعت» است یعنی هر کدام از این دو به تنهایی در وجوب دیه معتبر هستند. زیرا یقیناً تمامی اعضای (ظاهری) انسان به نوعی هم جمال دارند و هم منفعت اما در برخی از آنها اساساً جمال بیشتر مطرح بوده مثل موها اگر چه منفعت نیز دارند و برای برخی دیگر منفعت آنها مدنظر است مثل دستها و پاها اگر چه بدون شک برای بدن انسان ایجاد زیبایی نیز کرده اند.

اما این که بعضی از حنابله در ابتدای باب دیات اعضا و منافع علت تعلق دیه را «از بین رفتن منفعت جنس» بیان کرده اند،<sup>۵</sup> می توان حمل بر این کرد که مقصود از منفعت چیزی است که شامل جمال نیز می شود یعنی زیبایی و جمال خود یکی از انواع منفعت است. به عنوان مثال در «المغنی» ابن قدامه آمده است: «هر کس چیزی را در بدن انسان از بین ببرد که از آن یکی وجود دارد، در آن دیه ی

۱ - محمد بن ادريس شافعی، الأم، ج ۶، ص ۱۳۹

۲- عبدالله بن احمد قدامه، المغنی، ج ۸، صص ۴۴۳ و ۴۶۰- عبد الرحمن بن ابراهيم بن أحمد مقدسی، الشرح الكبير، ج ۹، ص ۶۱۲ - ۵۶۹.

۳- عبد الرحمن بن ابراهيم بن أحمد مقدسی، الشرح الكبير، ص ۵۸۳ - ۵۷۹.

۴- عبد الرحمن بن ابراهيم بن أحمد مقدسی، الشرح الكبير، ج ۹، ص ۵۸۴.

۵- عبد الرحمن بن ابراهيم بن أحمد مقدسی، العدة شرح العمدة، ص ۵۶۶-۵۶۳- عبدالله بن احمد بن قدامه، المغنی، ج ۸، ص ۴۳۵- صالح بن فوزان بن عبد الله الفوزان، الملخص الفقهي، ج ۲، ص ۵۰۱.

کامل است، زیرا اتلاف آن از بین بردن منفعت جنس است، و از بین بردن منفعت جنس مثل اتلاف نفس است، و آنچه که در انسان از آن دو تا وجود دارد، در هر یک از آنها نصف دیه است. و در هر دو دیه ی کامل است؛ زیرا اتلاف آن دو، از بین بردن منفعت جنس است.<sup>۱</sup>

نتیجه مطلب این است که فقهای عامه حدیثی از طریق پیامبر (ص) که بر عمومیت این قاعده دلالت بکنند ندارند در ثانی آنها تلاش کرده اند که با قیاس کردن اعضای منصوب بر اعضای غیر منصوب حکم را تسری دهند و حکم قضیه را مشخص بکنند و یا یا کشف علت حکم اعضای منصوب همان علت را تسری بدند ثالثاً: فقهای اهل سنت در کشف علت و ملاک و معیار با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

#### و: نقد و بررسی ادله فقهای اهل سنت

چنانچه اصل قیاس اعضای غیر منصوب با اعضای منصوب در فقه اهل سنت مبنایی باشد، به نظر می رسد، حق با موافقین ثبوت دیه است، چراکه اگر قیاس در مقدرات شرعی جایز نباشد، مانع از اعمال چنین قیاسی، حتی در اعضای ظاهری می شود، در حالی که خود فقهای اهل سنت قیاس را در این اعضا جاری ساخته اند.

### گفتار دوم: دیه اعضای تکی

در اینجا به بررسی دیه ی آن دسته از اعضای داخلی بدن پرداخته ایم که فقهای متقدم به آن نپرداخته‌اند و قول و نظری در مورد مقدار دیه به این اعضای داخلی در میان متقدمین نمی‌توان یافت. اما برخی از معاصرین این مسئله را مورد توجه قرار داده‌اند و در مورد دیه این اعضای داخلی بحث نموده‌اند و در اصل این که موجب دیه ی مقدر هستند یا حکومت با هم اختلاف نظر دارند. در مجموع سه دیدگاه در این زمینه وجود دارد؛ اکثریت معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه ی مقدر واجب می‌شود، عده‌ای معتقدند حکومت واجب می‌شود، و برخی نیز میان اعضای داخلی قائل به تفصیل شده‌اند. در این فصل دیدگاه فقهاء در مورد مسئله و سبب اختلاف آن‌ها و برخی مباحث مرتبط بررسی خواهد شد

### الف- دیه ی مری

فقها در کتب خود متعرض برخی منافع شده‌اند، در حالی که این منافع متعلق به اعضای داخلی بدن هستند. از جمله ی این منافع، منفعت خوردن و کنترل و دفع مدفوع و بول و .. است. اگر چه فقها بحثی از عضوی به نام «مری» ننموده‌اند اما با ذکر کردن منفعت آن عضو در واقع به نوعی متعرض آن عضو هم شده‌اند. و برای آن دیه ی کامل قائل شده‌اند. از آنجائی که مری عضوی است که وظیفه انتقال غذا و نوشیدنی‌ها را به معده دارد. و از اعضای بسیار مهم در بدن است و منفعت بسیار بزرگی دارد. در کتب فقهی قدما در ذیل جنایت بر گردن میتوان نصوصی پیدا نمود که دیه ی جنایت بر مری را نیز اصطیاد نمود. برای مثال شهید ثانی فرموده است: «فی العنق إذا كسر فصار أصور أي مائلا: الدية، و كذا لو منع الازدراد»<sup>۱</sup>

۱ - زین الدین بن علی عاملی، الروضه البهیة (محمشی کلانتر) ج ۱۰، ص ۲۲۱- جعفرین حسن حلی، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۵۰

اگر جنایتی بر گردن وارد شود به طوری که منحرف شود دیه ی کامل است و نیز اگر جنایت وارده مانع بلعیدن غذا شود دیه ی کامل است.

و بدیهی است که مسیر و عضوی که با آن غذا و نوشیدنی خورده میشود و به معده رسانده میشود «مری» است. اگر چه بلعیدن غذا نوعی منفعت است، ولی میتوان این طور استدلال نمود که هر چه که مانع این منفعت بشود موجب دیه است خواه با از بین بردن مری باشد خواه با جنایت دیگر لذا گویی فقها متعرض حکم مری نیز شده اند و در صورت تداخل دیات. دیه ی بیشتر و اغلظ دریافت میشود. مانند اینکه در اثر غذا نخوردن و آب نوشیدن شخص بمیرد که در این صورت دیه ی نفس واجب می شود.

چنانچه ایت الله تبریزی عدم توانایی در غذا خوردن را از فساد عضو میدانند و قائل به دیه ی کامل شده است.<sup>۱</sup>

و فاضل هندی علاوه بر نص در این مورد فرموده است: منفعت غذا خوردن بیشتر از چشایی است و به طریق اولی دیه ی کامل دارد.<sup>۲</sup>

فقهای اهل سنت می گویند: از بین بردن لذت غذا خوردن یا مسدود کردن مسیر آن دیه ی کامل دارد زیرا از منافع مقصود است.<sup>۳</sup>

«شنقیطی» گفته است اگر جنایت باعث این شود که منفعتی از انسان از بین برود و طوری بشود که شخص نتواند بخورد و غذا را ببلعد یا ضرری در بلعیدن غذا ایجاد بشود طبق نصوص و اجماع دیه ی کامل دارد. مبنای این رأی ملحق نمودن مشابه به اصل است. و وقتی به حس شنوایی و بینایی که هر یک مستقل هستند دیه ی کامل تعلق میگیرد، خوردن نیز مانند آنها منفعت مستقلی است که قوام بدن به آن است و انسان از آن سود می برد و عمر در مورد جنایتی که منجر به از بین رفتن قدرت

۱ - جواد بن علی تبریزی، تفتیح مبانی احکام، ص ۱۷۶ (لا یبعد أنه إذا لم یمكنه الازدراد یعدّ هذا فساداً للعضو)

۲ - محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللتام ج ۱، ص ۳۸۳ «لأنّ هذه المنفعة (ازدراد) أعظم من الذوق و فی إبطاله الدیه»

۳ - شهاب الدین أحمد بن حجر الهیتمی، تحفه المحتاج، ج ۸، ص ۴۸۱ - زکریا بن احمد بن زکریا أنصاری، الغرر البهیة، ج ۵، ص ۲۷. « فی (ذَهَابِ) لُدَّةِ (جَمَاعِ) ، وَلَوْ مَعَ بَقَاءِ الْمَنِيِّ وَسَلَامَةِ الصُّلْبِ وَالذِّكْرِ ؛ لِأَنَّهُ مِنْ الْمَنَافِعِ الْمَقْصُودَةِ وَمِثْلُهُ إِذْهَابُ لُدَّةِ الطَّعَامِ ، أَوْ سَدُّ مَسْلَكِهِ فَنِي كُلِّ دِيَّةٍ »

جماع شد حکم به دیه ی کامل داده است، در حالی که جماع یکی از شهوات است که با شهوت خوردن قابل قیاس نیست زیرا خوردن مهم تر از جماع است چرا که حیات انسان بر آن متوقف است، پس اگر خلفاء به این شکل عمل کرده اند و براساس آن حکم داده اند و گفته اند جماع به شنوایی و بینایی ملحق می شود، پس منفعت خوردن اولی می باشد زیرا مهم تر است.<sup>۱</sup>

### ب- دیه ی مثانه

توانایی در کنترل ادرار از منفعت اصلی مثانه می باشد شهید ثانی در «شرح لمعه» می گوید: روایتی از هشام بن ابراهیم وارد شده به نقل از حضرت ابوالحسن (ع) که اگر به وسیله انگشت بکارت دختری را پاره کند طوری که مثانه را هم پاره کند در نتیجه نتواند ادرار خود را کنترل کند برای پاره کردن مثانه دیه ی زن برجانی واجب می شود ولی سند این روایت ضعیف است. و برخی نیز گفته اند: یک سوم دیه ی زن ثابت می شود به دلیل روایت ظریف که در آن آمده است: حضرت علی (ع) این گونه حکم کرده اند، و این حکم اشهر است ولی حکم قبلی (دیه ی کامل) اولی است به دلیلی که ذکر شد که بیان بود از فوت شدن منفعت واحده ای که برای آن دیه کامل است. اگر چه هر دو روایت (روایت هشام و ظریف) در ضعف سند مشترک هستند.<sup>۲</sup>

۱ - محمد بن محمد مختار شنیطی، شرح زاد المستتبع، ج ۱۰، ص ۳۶۵ - [والأکل] لو جنى عليه جنایه عطلت منفعة الأكل فأصبح لا يستطيع أن يأكل وإنما يؤكل، أو لا يستطيع بلع الطعام، أو يستضر في أكله، فإن الذى اختاره المصنف رحمه الله وجماعه وهو منصوص عليه في مذهب الحنابلة أنه تجب الدية كاملة، وهذا مبنى على أن الأصل ملحق به نظيره، فأنت إذا نظرت إلى أن السمع حاسة، والبصر حاسة، وهى منفعة قائمة بذاتها، فالأكل منفعة قائمة بذاتها وعليها أود وقوام البدن، وبها يرتفق الإنسان، وإذا كان عمر رضى الله عنه قد قضى بأن الرجل الذى ضرب الرجل فأفسد نكاحه وهى شهوة من الشهوات لا تعدل شهوة الأكل؛ لأن الأكل أعظم منها بل حياة الإنسان موقوفة على الأكل، فإذا كان هذا فيما عمل به الخلفاء رحمهم الله وقضوا به وقالوا أنه يلتحق بهما هو أولى، فإن منفعة الأكل أعظم.»

۲. زين الدين بن على عاملی، الروضة البهية فى شرح اللمعة، ج ۱۰، ص ۲۵۳\_ ۲۵۲ - محمد بن حسن بن يوسف حلی، ایضاح الفوائد ج ۴، ص ۷۰۴. من افتض بکرا بیابسه فخرق مثانتها بفتح الميم و هو مجمع البول فلم تملك بولها فديتها لخرق المثانه و مهر مثل نسائها للافتضاض على الأشهر لتفويت تلك المنفعة الواحدة فى البدن، و لروایه هشام بن ابراهیم عن أبی الحسن علیه السلام، لكن الطريق ضعيف. و قيل: ثلث ديتها، لروایه ظریف أن علیا علیه الصلاة و السلام قضى بذلك و هى أشهر، لكن الأولى أولى لما ذكرناه «و إن اشترکتنا فى عدم صحة السند.»



همچنین می گوید: در صحیحہ سلیمان بن خالد از امام صادق(ع) نقل شده در شخصی که بعصوص (استخوان با سن یا عصص یعنی اصل و ریشه دم یا استخوان نازکی در اطراف دبر است) آن شکسته به طوری که قادر بر کنترل مدفوع و ادرار نباشد امام(ع) حکم به دیه کامل داده است و اختلافی در این مساله نیست.<sup>۱</sup>

و نیز می گوید: «در ریزش (دائمی) ادرار که ادرار شخص به دلیل ضعف نیروی کنترل کننده، ادرار به تدریج خارج می شود، دیه ی کامل است به دلیل قول مشهور و مستند آن روایت غیاث بن ابراهیم است که البته غیاث ضعیف می باشد، ولی این روایت موافق مقتضای قاعده در باب دیات است که مطابق آن زوال منفعت یگانه موجب دیه ی کامل است. و اگر این نقصان بر طرف گردد، حکومت ثابت می شود».<sup>۲</sup>

فقه های اهل سنت می گویند: «اگر ضربه ای به مثانه زده شود و ادرار کنترل نشود دیه دارد. این دیدگاه ابن جریر و ابو ثور و ابو حنیفه است و در مورد آن مخالفی سراغ ندارم جز این که ابن ابو موسی در مورد مثانه روایت دیگری را بیان کرده است که در آن یک سوم دیه است. قول اول صحیح است زیرا هر یک از این دو محل عضوی هستند که منفعت زیادی دارند و در بدن مشابهی ندارند پس با تفویض منفعت آن دیه ی کامل واجب می شود مانند سایر اعضا که ذکر شد. منفعت مثانه نگه داشتن ادرار و این که شکم مدفوع را نگه می دارد منفعتی مشابه آن است، و منفعت آن دو زیاد است و ضرری

۱. زین الدین بن علی عاملی، الروضه البهیة فی شرح اللمعة، ج ۱۰، صص ۲۵۳\_ ۲۵۲- محمد بن حسن بن یوسف حلی، ایضاح الفوائد ج ۴، ص ۷۰۴ (و لو کسر عصصه بضم عینیه و هو عجب الذنب یفتح عینیه و هو عظمه یقال: إنه أول ما یخلق، و آخر ما یبلی فلم یملک حیث کسر غائظه و لم یقدر علی إمساکه ففیہ الدیة، لصحیحہ سلیمان بن خالد عن أبی عبد اللّٰه علیه السلام فی رجل کسر بعصوصه فلم یملک استه فقال: فیہ الدیة کامله)

۲. زین الدین بن علی عاملی، الروضه البهیة فی شرح اللمعة، ج ۱۰، ص ۲۶۴ (فی سلس البول و هو نزوله مترشحا «۵» لضعف القوة الماسکه الدیة علی المشهور، و المستند روایة غیاث بن ابراهیم و هو ضعیف لکنها مناسبه لما یستلزمه من فوات المنفعة المتحدّه)

که بواسطه‌ی از بین رفتن آن دو متوجه انسان می‌شود زیاد است، پس در هر یک از این دو منفعت دیه است مانند شنوایی و بینایی<sup>۱</sup>

نتیجه می‌گیریم که، رأی آن دسته از علماء که قائل به وجوب دیه‌ی مقدر برای اعضای داخلی بدن شده‌اند با مقتضای عموماً وارد در باب دیات مادون نفس هماهنگی دارد.

### ج- دیه طحال

بر اساس تعریف پزشکی طحال نیز عضو است و کار مشخصی را انجام می‌دهد.

زیرا طحال بزرگ‌ترین عضو دستگاه لنفاوی محسوب می‌شود که در قسمت تحتانی معده و در یک‌چهارم فوقانی شکم واقع شده است. به رغم حیاتی نبودن این عضو برای تداوم زندگی، کارکردهای متعددی در رابطه با برداشتن باکتری‌ها و سلول‌های قرمز نامطلوب از جریان خون و ایفای نقش در سیستم ایمنی بدن را عهده دارد. پارگی این عضو در زمره‌ی شایع‌ترین آسیب‌ها و جراحات است طحال در لغت گوشت سیاه در داخل بدن انسان و غیر انسان در قسمت چپ و جمع آن طحل است<sup>۲</sup> و در اصطلاح پزشکان عضوی است به رنگ قرمز که حالت ایستاده دارد و در سمت چپ بدن و مخالف معده می‌باشد و از خون و نسوج خونی تشکیل شده است و به اندازه سیب می‌باشد در دوره‌ی جنینی وظیفه خون‌سازی دارد و در بزرگ سالی وظیفه‌ی کمک به ایمنی بدن را بر عهده دارد.<sup>۳</sup>

۱. عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة، المغنی، ج ۸، ص ۴۶۴- عبد الرحمن بن محمد بن أحمد بن قدامة مقدسی، الشرح الکبیر، ج ۹، ص ۵۹۹- شمس الدین ابی عبد الله محمد زرکشی، شرح الزرکشی، ج ۶، ص ۱۵۷؛ برهان الدین بن مفلح، المبدع فی شرح المقنع، ج ۷، ص ۳۱۷- منصور بن یونس بن إدیس بهوتی، کشف القناع، ج ۶، ص ۴۹- عبد الرحمن بن محمد بن قاسم عاصمی، حاشیة الروض المرعب، ج ۷، ص ۲۶۲.

۲- محمد بن مکرم بن علی بن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۹

۳- به نقل از دکتر هومن خلیقی <http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=>

در خصوص طحال، و حتی منفعت آن نص خاصی وارد نشده است، لذا باید دید که آیا میتوان شمول روایت عام را بر آن پذیرفت یا خیر؟ در حقیقت منشا اختلاف فقها در مورد دیه ی طحال نیز به تفاوت در تفسیری برمی گردد که از مفاد روایت عام جهت تعمیم به طحال به عمل آمده است. لذا در این مبحث، با در نظر گرفتن مبانی و ادله ی فقهی ناظر بر دیه طحال این مسئله را با رویکردی تطبیقی و از منظر فقه امامیه و عامه به بحث گذاشته و از منظر فقهی، این مسئله قابل طرح است که اگر در اثر جنایتی طحال از بین برود، آیا مستوجب دیه ی مقدر است یا دیه ی غیر مقدر (ارش)؟

### فقه امامیه

در آثار قدما و متأخرین فقهای شیعه صریحاً و به شکل مستقل سخنی از دیه ی طحال مطرح نشده است.

برای اولین بار شیخ طوسی (ره) در باب جنایت جایفه بیان فرموده اند اگر طحال آسیب ببیند، به دلیل عدم تقدیر دیه، حکومت ثابت است: «فان أجافه رجل و جاء آخر فأدخل السكين فلم یؤثر فی الثقب شیئا لکنه طعن عضوا من الأعضاء الشریفه کالکبد و الطحال فعلیه حکومت لانه لا مقدر فیها»<sup>۱</sup>. «اگر شخصی جنایت جایفه وارد کند و شخص دیگر چاقو را در همان جراحیه داخل کند و تاثیری در مقدار سوراخ ایجاد شده وارد نکند (عمق آن را بیشتر نکند) و لکن جراحیه بر عضوی از اعضای مهم بدن مانند کبد و طحال وارد کند بر این شخص حکومت معین است زیرا برای این نوع جراحیه دیه ی مقدر وارد نشده است»

و به دنبال ایشان فقهای دیگر نیز مانند علامه حلی<sup>۱</sup> و صاحب مفتاح الکرامه میفرمایند: « إذا أجابه لزمه دية الجائفة فإن جاء آخر و أدخل السكين ... و كذا لو ظهر عضو من الأعضاء الباطنة كالکبد و القلب و الطحال فغرز السكين فيه فالحكومة»<sup>۲</sup>

اگر شخصی جراحت جائفه‌ای بر شخصی وارد کند، سپس شخص دیگری بیاید و در این جائفه چاقویی داخل کند، و در عمق آن تأثیر نگذارد و بعضی از اعضای جوف مثل کبد یا طحال را زخمی کند، در این حالت در آسیب و جرح وارده به این اعضا حکومت واجب می شود.

و بعد از آنها فخر المحققین<sup>۳</sup> و فاضل هندی<sup>۴</sup> و صاحب جواهر به مساله پرداخته اند<sup>۵</sup> و قائل به ارش شده اند.

ولی با بررسی کلام فقها در خصوص جنایت بر طحال، قول به ارش را نمیتوان ثابت نمود؛ چراکه فرض مذکور ناظر بر صورتی است که طحال در اثر اصابت چاقو آسیب ببیند؛ و متعلق ارش در کلام ایشان، آسیب یا سوراخ حادث شده در طحال است و نه فرضی که طحال از بین برود؛ آنهم در جایی که طحال آشکار شده و چاقو، بدون سوراخ کردن پوست بدن صدمه زده است.

بر همین اساس است که برخی معاصرین در فرض یادشده که عضو داخلی آشکار شده و جنایت وارده باعث تباهی آن شود، صریحاً حکم به دیه ی کامل در طحال داده اند. نظیر حضرات آیات فاضل لنکرانی<sup>۶</sup> و ایت الله بهجت<sup>۷</sup> و آیت اله منتظری<sup>۸</sup> شبیری زنجانی<sup>۹</sup>، دوزدوزانی تبریزی<sup>۱۰</sup>

۱ - حسن بن یوسف حلی، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۶۹۳

۲ - سید جواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه ج ۱۰ ص ۵۰۱

۳ - محمد بن حسن بن یوسف حلی، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۴ ص ۷۱۷

۴ - محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ج ۱۱ ص ۴۵۱

۵ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ج ۴۳ ص ۳۴۲

۶ - فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، ج ۱، ص ۵۳۷.

۷ - محمد تقی بهجت، استفتانات بهجت، ج ۴، ص ۴۸۹.

۸ - حسینعلی منتظری، رساله استفتانات، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱

۹ - استفتا صورت گرفته به شماره ۱۷۸۳۵

۱۰ - استفتا صورت گرفته به شماره ۳۰۳۴۸

علوی بروجردی اگرگانی، صانعی، طباطبایی حکیم، بشیر نجفی،<sup>۲</sup> روحانی<sup>۳</sup>، مظاهری<sup>۴</sup> و در مقابل برخی نیز حکم به ثبوت ارش داده اند که میتوان قائلین به این نظر را نیز به دو دسته تفکیک کرد. برخی حضرات آیات مانند مکارم شیرازی،<sup>۵</sup> حسینی سیستانی،<sup>۶</sup> حسینی شاهرودی،<sup>۷</sup> مطلق اعضای داخلی را از جمله طحال را موجب ارش میدانند. و برخی مانند آیت الله موسوی اردبیلی و آیت الله سید کاظم مصطفوی در استفتائی که از ایشان صورت گرفته است در پاسخ به این سؤال که آیا قاعده «کل ما کان فی الانسان...» شامل اعضای داخلی بدن مثل کلیه و ... نیز می‌شود و یا این که اختصاص به اعضای ظاهری بدن دارد می‌گویند: به نظر این جانب، قاعده شامل اعضای رئیسه داخلی مانند کلیه نیز می‌شود، چنان که شامل بعض امور ظاهری مانند حاجب [ابرو] نمی‌شود. اما اعضای داخلی که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می‌باشند.<sup>۸</sup> ایشان دلیلی برای این تفصیل بیان نکرده است. اگر ایشان قائل به عمومیت قاعده هستند دلیلی بر اختصاص به اعضایی که باعث مرگ می‌شود وجود ندارد، اگر منصرف می‌دانند اعضای رئیسه در اولویت انصراف قرار دارند. شاید وجه نظر ایشان این باشد که فقدان اعضای رئیسه همانگونه که در گذشته موجب مرگ می‌گردید امروزه نیز موجب مرگ می‌گردد و در نتیجه دیه آنها دیه قتل است، اما اعضای غیر رئیسه چون موجب مرگ نمی‌شوند و از طرفی مشمول قاعده فوق هم نیستند، باید ارش پرداخت می‌شود. ولی این وجه خروج از فرض بحث است. زیرا فرض بر این است که قطع آن عضو منجر به مرگ نمی‌شود و جانی دیه عضو می‌پردازد نه دیه قتل.

۱ - استفتا صورت گرفته به شماره ۳۶۶

۲ - استفتا صورت گرفته به شماره ۸۳۷

۳ - استفتا صورت گرفته به شماره ۱۴۱۸۲۱

۴ - استفتا صورت گرفته به شماره ۳۲۸۵۷

۵ - استفتا صورت گرفته به شماره ۹۴۰۴۱۷۰۲۸۷

۶ - استفتا صورت گرفته به شماره ۳۷۹۲۵۵

۷ - استفتا صورت گرفته به شماره ۹۴۳۹۱۸

۸ - سایت: معاونت حقوقی و امور مجلس (www.hvm.ir) / ۲۰ / ۱۳۹۰

و با بررسی ادله میتوان به این نتیجه نایل شد که نظریه ی ثبوت دیه کامل در طحال از پشتوانه ی فقهی قوی تری برخوردار است.

### فقهی اهل سنت

علمای حنفی تصریح کرده اند: هر عضوی که در بدن مشابهی ندارد و از تمامیت خلقت انسان هستند و با از بین رفتن آن انسان نقص یا منفعتی که قوام نفس با آن است، از بین می رود. دیه ی کامل واجب می شود.<sup>۱</sup>

« و الحاصل ان ما لا ثانی له فی البدن من الاعضا او معان مقصوده فاتلافها کاتلاف النفس فی انه

يجب بها کمال الدیه»<sup>۲</sup>

در مورد دیه ی طحال، حنابله قاعده ثبوت دیه ی کامل در اعضای فرد را پذیرفته و برخی از ایشان صریحاً طحال را به عنوان مصداقی از اعضای فرد مورد تأکید قرار داده اند و تصریح کرده اند: «هر کس عضوی را در (بدن) انسان از بین ببرد که از آن یکی وجود دارد، در آن دیه ی کامل است، و آنچه که در انسان از آن دو تا وجود دارد، در هر یک از آنها نصف دیه است».<sup>۳</sup>

لیکن عده ای به رغم پذیرش منافع فراوان طحال، ثبوت دیه ی کامل در این عضو را منوط به امکان بقای مجنی علیه، دانسته اند. البته بعضی معتقدند اگر طحال فرد از بین رفت، هرچند نتواند به زندگی ادامه دهد، اما با پیوند عضوی از حیوان، هرچند برای مدتی به حیاتش ادامه دهد، جهت ثبوت دیه کامل کفایت می کند. در نقطه ی مقابل بعضی از حنابله، به رغم پذیرش تعمیم قاعده ثبوت

۱- علاالدین سمرقندی، تحفه الفقهاء، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- أبو بکر محمد بن أبی سهل سرخسی، المیسوط، ج ۲۶، ص ۶۸.

۳- عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة، المغنی، ج ۸، ص ۴۳۵- عبد الرحمن بن محمد بن أحمد بن قدامة مقدسی، الشرح الكبير، ج ۹، ص

۵۶۳- عبد الرحمن بن محمی بن احمی بن قدامة مقدسی، العدة شرح العمدة، ص ۵۶۷-۵۶۶- صالح بن فوزان بن عبد الله بن فوزان، الملخص

الفقهی، ج ۲، ص ۵۰۱.

دیه کامل در اعضای داخلی، آن را در مورد طحال نپذیرفته‌اند، زیرا معتقدند عضو داخلی باید دارای منفعت قابل توجهی باشد که با ازبین رفتن آن صدمه بسیار جدی و مهلکی وارد شود و این امر در طحال منتفی است. زیرا از نظر طبی بیرون آوردن طحال یک عمل پزشکی شایع بوده و خطر چندانی ندارد و چنین افرادی بعد از برداشتن طحال مشکل خاصی روبرو نیستند و صرفاً با تزریق واکسن می‌توانند به مشکل نداشتن طحال را بر طرف کنند. لذا در طحال ارش را ثابت میدانند.

شافعیه تصریح کرده‌اند علت وجوب دیه‌ی مقدر در اعضای ظاهری این است که این اعضا منفعت یا منفعت و جمال دارند و از تمامیت خلقت انسان هستند و قطع کردن آن‌ها باعث ایجاد درد می‌شود و در جنایت بر آن‌ها خطر مرگ وجود دارد. و لذا تصریح به علت مفید مشروعیت تسری حکم هنگام وجود علت است.

«ماوردی» در کتاب خود «الحاوی الکبیر» گفته است: جنایت بر اعضای باطنی خطر بیشتری دارد به نسبت از اعضای خارجی و لذا به طریق اولی مشمول دیه می‌شود.<sup>۱</sup>

### ج- فک پایین

اگر چه ممکن است در عرف و نیز اصطلاح پزشکی مقصود از دو فک، فک بالا که در حقیقت ادامه استخوانی است که کاسه چشم و جدار بینی و سقف دهان را تشکیل می‌دهد و فک پایین باشد اما اگر مقصود از دو فک (لحیان) در فقه امامیه و اهل لغت گفته‌اند لحيان که تشبیه لحي می‌باشد عبارت است از دو استخوانی که بر روی پوست آن موی صورت می‌روید و محل اتصال آن دو استخوان را چانه (ذقن) می‌گویند. و در طرف بالا آخر هر یک از آنها از دو طرف صورت به گوش، اتصال دارد و رویدن دندانهای پایین بر آنها می‌باشد.<sup>۲</sup>

۱ - « ان الاعضا الباطنه فی الجسد اخوف علی النفس من الاعضا الظاهره، فکانت بکمال الدیه احق » ابوالحسن ماوردی، حاوی الکبیر، ج ۱۲، ع

ص ۲۹۴

۲- خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۸۴- سید روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله - ترجمه، ج ۴، ص ۳۹۵

امامیه قائل به وجوب دیه ی کامل در از بین بردن دو استخوان چپ و راست فک پایین که محل رویش دندان های پایین است، شده اند پس جنایت بر آنها سبب وجوب دیه ی کامل است مانند سایر اعضای دوتایی در بدن و از بین بردن یکی از آنها موجب نصف دیه است. زیرا جمال و منفعت کامل دارند و در بدن مشابهی ندارند دیه فک، مستقل از دیه دندان ها است و اگر فک با دندان ها از بین برود، دیه ی هر کدام جداگانه محاسبه می گردد و دیه ی آنها در هم تداخل پیدا نمی کند زیرا دو جنس مختلف هستند و هر کدام بدلی مقدر دارند. امستند این حکم علاوه بر اجماع بین اصحاب قاعده کلی « أن کلّ ما فی الإنسان منه اثنان فیهما الدیة کامله، و فی کلّ واحد منهما نصف الدیة » میباشد.<sup>۲</sup>

چنانچه محقق اردبیلی میفرماید: « لعلّ دلیل الدیة التامه فی قطع اللحیین معا من غیر سنّ - کما فی الأطفال أو الشیخ أو غیرهما ممّن لا سنّ له - ما تقدم من عموم الخبر ان ما فی الانسان منه اثنان فیه نصف الدیة، و فیهما کلها<sup>۳</sup> »

شافعیه و حنابله قائل به وجوب دیه کامل هستند زیرا جمال و منفعت کامل دارند و در بدن مشابهی ندارند پس جنایت بر آنها سبب وجوب دیه ی کامل است مانند سایر اعضای دوتایی در بدن و از بین بردن یکی از آنها موجب نصف دیه است. دیه فک، مستقل از دیه دندان ها است و اگر فک با دندان ها از بین برود، دیه ی هر کدام جداگانه محاسبه می گردد و دیه ی آنها در هم تداخل پیدا نمی کند زیرا دو جنس مختلف هستند و هر کدام بدلی مقدر دارند.<sup>۴</sup> در کتب فقهای حنفی و مالکی در مورد تعلق یا عدم تعلق دیه به فک ها مطلبی یافت نشد.

۱- محمد بن حسن طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۱۴۱- جعفر بن حسن حلّی، شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۲۵۰- زین الدین بن علی عاملی، مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۴۲۵  
 ۲- سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۴۲، ص ۳۷۳  
 ۳- احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۴، ص ۳۹۶  
 ۴- ابوالحسن ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۷- ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی، المهدب، ج ۳، ص ۲۲۷- محمد بن أحمد خطیب شربینی، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۸۶- عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامه، المغنی، ج ۸، ص ۴۵۶.



## د- ديه نخاع

مراد از نخاع همان رگ سفیدی که از گردن شروع و داخل ستون فقرات میباشد.<sup>۱</sup> و فقها نیز نخاع را همان چیزی که اهل لغت گفته اند دانسته اند و تعبیری متفاوت ارائه نداده اند.<sup>۲</sup> و در اصطلاح پزشکی نخاع همان رگ سفیدی که به طول ۴۵ سانتی متر که از سوراخ پس سری تا سطح نخستین یا دومین مهره کمری امتداد میابد.<sup>۳</sup>

برخی علما مانند سید عبدالاعلی سبزواری اندامی مانند نخاع و معده را نام می برد و به وضوح میفرماید که نخاع از اعضای داخلی بدن میباشد: و لا قطع و لا فصل فی مثل النخاع و المعده و غیر هما من الالاعضا الباطنه<sup>۴</sup>

در کتب فقها ديه نخاع تعیین شده است ولی هیچ نص و مستند خاصی برای تعیین مقدار ديه آن وجود ندارد بلکه بر اساس قاعده ديه اعضای یگانه و دوگانه برای جنایت بر آن تعیین ديه کرده اند.<sup>۵</sup> مرحوم صاحب جواهر میفرماید نص خاصی در باره نخاع یافت نمودم مگر روایت کل ما فی الإنسان واحد فیه الدیه کامله<sup>۶</sup> و اجماع فقها.<sup>۶</sup>

و گفته اند اگر با قطع نخاع عضو دیگری نیز معیوب بشود، اگر از اعضای باشد که مقدر شرعی داشته باشد همان مقدر شرعی نیز ثابت میشود و اگر مقدر شرعی نداشته باشد حکومت ثابت میشود.<sup>۷</sup> مرحوم خوبی میفرماید: اگر فرض شود که انسان با قطع شدن نخاع بتواند زنده بماند قایل به حکومت شدن خالی از قوت نمیشد. و ادعای عدم خلاف نیز خالی از اشکال نمیشد زیرا استناد آنها

۱- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۱۲۷

۲ - زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیه فی شرح اللمعه دمشقیه، ج ۱، ص ۲۳۳

۳ - محمد مهدی حسن زاده طاهری، آناتومی انسانی پایه، ص ۶۰

۴ - سید عبد الاعلی سبزواری، مهذب الاحکام ج ۲۹ ص ۲۲۱

۵ - زین الدین بن علی عاملی، روضه البهیه فی شرح اللمعه دمشقیه، ج ۱، ص ۲۳۳ - سید روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسيله، ج ۲،

ص ۵۸۱ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۲۱ - محمد بن حسن اصفهانی (فاضل هندی)، کشف اللثام، ج ۱، ص ۳۸۳

۶ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۶۳

۷ - سید روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسيله، ج ۲، ص ۵۸۱ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۲۲

به روایت «کلّ ما فی الإنسان واحد ففیه الدیة کامله» می باشد و شامل شدن این روایت بر نخاع خالی از اشکال نیست زیرا قاعده انصراف دارد به اعضای ظاهری و اعضای ظاهری را میشود قطع نمود ولی اعضای داخلی مانند نخاع و معده و.. را نمیشود قطع و جدا نمود. و دیگر آنکه نخاع عضو مستقلی از بدن نیست بلکه تابع ستون فقرات است و روایت ظهور در قطع و جدا شدن دارد و ادعای اجماع نیز غیر تام است و دلیلی بر اجماع نداریم و لذا باید قایل به ارش بشویم در مساله<sup>۱</sup>.

مرحوم سبزواری ادعای انصراف قاعده را به اعضای خارجی را به دلیل اینکه قطع و جدا شدن فقط در اعضای خارجی تصور دارد را رد مینماید و میفرماید که عمومات وارده در مقام بیان قاعده کلی میباشد و انصراف آنها از اعضای داخلی وجهی ندارد مگر با دلیل واضح. و اگر هم بگوییم انصراف دارد به قطع و جدا شدن، جواب این است که: قطع و جدا شدن هر چیزی به حسب خودش است و جدا شدن نخاع اگر با قطع آن زنده بودن تصور بشود، قطع محسوب میشود. اگر چه جابه جایی آن از محلش به گونه ای که انسان در معرض هلاکت باشد ولی نمیرد همان حکم قطع را دارد در نزد اهل خبره، لأن إزالة المجاری الطبیعیة فی حياة الإنسان قطع أو بمنزلة القطع، سواء كانت فی الأعضاء الباطنیة أم الخارجیة.<sup>۲</sup>

اما اینکه آقای خوئی فرموده نخاع عضو مستقلی نمی باشد، بلکه به همراه ستون فقرات است بر فرض قبول نمودن آن جواب این است که در قطع مارن از بینی و حشفه از الت تناسلی مرد تمام دیه ثابت میشود در حالی که این دو جزئی از یک عضو هستند.<sup>۳</sup>

۱- سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۴۲، ص ۳۸۴

۲- سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۲۱

۳- جواد بن علی تبریزی، تنقیح مبانی الاحکام، کتاب الدیات، ص ۱۹۲

## گفتار سوم: دیه ی اعضای دوتایی

### الف - دیه ی کلیه ها

اکثر فقهای معاصر امامیه معتقدند در اعضای داخلی بدن دیه ی کامل واجب می شود. از جمله کسانی که قائل به این رأی هستند می توان به «سید عبد الاعلی سبزواری»<sup>۱</sup>، «آیت الله بهجت»، «فاضل لنکرانی»، «مکارم شیرازی»، «نوری همدانی» و «صانعی» اشاره کرد. برای مثال محقق سبزواری در خصوص کلیه می فرماید:

فی ذهاب المنافع عن الأعضاء الداخلية كالكلية والمرارة وغيرهما بفسادها بالجناية الدية كاملة<sup>۲</sup>  
حتی ان دسته از فقیهان که قائل به تفصیل بودند قاعده را شامل اعضای رئیسه بدن میدانند ایت الله موسوی اردبیلی، ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا قاعده «کل ما کان فی الانسان...» شامل اعضای داخلی بدن مثل کلیه و ... نیز می شود و یا این که اختصاص به اعضای ظاهری بدن دارد، چنین می گوید: «به نظر این جانب، قاعده شامل اعضای رئیسه داخلی مانند کلیه نیز می شود، چنان که شامل بعضی امور ظاهری مانند حاجب (ابرو) نمی شود»<sup>۳</sup>.

### گفتار چهارم - شمولیت قاعده در منافع

منفعت ضد ضرر است<sup>۴</sup> و در اصطلاح منفعت شیء یعنی مصلحت مقصود از آن، مثلاً از جمله مهم ترین منافع پا برای انسان این است که بوسیله آن راه می رود.<sup>۵</sup> اما از بین بردن منفعت عضو یعنی

۱- سید عبد الاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۸۷

۲- سایت: معاونت حقوقی و امور مجلس ([www.hvm.ir](http://www.hvm.ir)) ۲۰ / ۲ / ۱۳۹۰

۳- سید عبد الاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۸۷

۴. سایت: معاونت حقوقی و امور مجلس ([www.hvm.ir](http://www.hvm.ir)) ۲۰ / ۲ / ۱۳۹۰

۵- حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن: ص ۸۱۹

۶- عوض احمد ادریس، الدیه بین العقوبه و التعویض فی الفقه الاسلامی المقارن، ص ۲۵۳ و ۲۶۱ = محمد بن محمد المختار الشنقیتی، شرح زاد المستقنع، درس ۳۶۵، ص ۲

بقای عضو با وجود از بین رفتن منفعت آن، مثل دستی که بر اثر وارد کردن ضربه به آن شل شود یا چشمی که بینایی خود را از دست بدهد و از بین رفتن منی با جنایت بر ستون فقرات یا از بین رفتن قدرت تکلم و بویایی و شنوایی و مانند آن. در زیر به بررسی قاعده در این که آیا قاعده شامل منافع اعضا هم میشود یا خیر پرداخته شده است.

### الف- دلیل موافقین شمولیت

برخی از فقهای پیشین برای برخی منافع قائل به وجوب دیه ی مقدر شده اند در حالی که این منافع متعلق به اعضای داخلی بدن هستند. از جمله ی این منافع، منفعت خوردن و کنترل ادرار و مدفوع است برخی از فقهای امامیه علاوه بر نصوص وارده در برخی منافع با استناد به قاعده زوج و فرد برای برخی از منافع قائل به دیه ی کامل شده اند؛ مثلاً «محمد بن علی بن حمزه طوسی و علامه حلی» در مورد حس چشایی می گویند: «در حس چشایی دیه ی کامل است زیرا منفعتی واحد در انسان است پس در عمومیت این روایت داخل است که: هر چه در انسان یکی از آن وجود داشته باشد، در آن دیه ی کامل است». <sup>۱</sup> شهید ثانی و فیض کاشانی نیز می گویند: «آنچه در بدن انسان فرد است چه عین باشد یا منفعت دیه ی کامل دارد». <sup>۲</sup> همچنین «محقق سبزواری و محقق جزائری» از علمای معاصر امامیه میفرمایند: «از بین بردن منافی که در شرع به طور خاص تقدیری برای آنها وجود ندارد مانند خواب و لامسه و عدم انعقاد نطفه و مانند إغماء و رعشه و تشنگی و گرسنگی و غیره دیه ی کامل دارد به دلیل قاعدای که بیان شد». <sup>۳</sup> ایشان همچنین بر اساس همین قاعده برای اعضای داخلی بدن و منافع آنها قائل به دیه ی کامل شده است. <sup>۴</sup>

- 
- ۱- محمد بن علی بن حمزه طوسی، الوسيله الی نیل الفضيله، ص ۴۴۲- حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۵، ص ۶۱۲- سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الأحکام، ج ۲۹، ص ۲۷۶
  - ۲- محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۴۵- زین الدین بن علی بن عاملی، روضه البهیة فی شرح لمعه الدمشقیه، ج ۱۰، ص ۲۶۲
  - ۳- سید عبدالاعلی سبزواری، المهذب الأحکام، ج ۲۹، ص ۲۸۷- عبدالله بن نور الدین جزائری، تحفه السنیه، ص ۱۰۳
  - ۴- سید عبدالاعلی سبزواری، المهذب الأحکام، ج ۲۹، ص ۲۸۷.

### ب- دلیل عدم شمولیت

مرحوم خوئی و صاحب جواهر قاعده را شامل منفعت نمیدانند. ایشان می گویند گرچه در روایت از واژه های «کلّ ما...» استفاده شده و عمومیت دارد، اما متبادر از آن ها، «عضو» است و اصالة البرائت را در خصوص ذمه ی جانی بر دیه ی کامل جاری مینماییم.<sup>۱</sup> در نتیجه این حدیث شامل «منافع» نمی شود و «منافع» مشمول قاعده «ارش و حکومت» می باشد. برخی برای این عقیده، چنین استدلال کرد که گرچه در روایت واژه «کلّ ما» آمده که شامل هر چیزی اعم از عضو و منفعت است، ولی در ادامه روایت، حضرت(ع) می فرماید این «ما کان فی الانسان» اگر زوج باشد، دیه اش چنین است و اگر فرد باشد دیه اش چنان است. واژه اثنان و واحد دلالت بر آن دارند که مراد از «ما کان فی الانسان» عضو است و نه منفعت. بدیهی است آن چه در انسان ممکن است از آن یک عدد یا یک جفت باشد، تنها اعضا است و منفعت هیچ گاه احتمال یکی بودن و یا دو تا بودن ندارد. بلی، ما انسان ها دو گوش داریم ولی دو شنوایی نداریم.<sup>۲</sup>

علاوه بر انصراف صحیح هاشم از منافع، آن است که منافع متعدد و مختلفی برای انسان وجود دارد. آن گاه این سؤال مطرح می شود که چگونه است برای فلج کردن اعضا، دو سوم دیه کامل است اما برای برخی از منافع که چندان به چشم نمی آیند، دیه کامل وجود دارد. مثلاً مرحوم آیت الله سبزواری از منافی هم چون نوم، لمس، عدم انعقاد نطفه، اغما، رعشه، عطش، جوع، تعذّر باروری و غیر این ها نام برده است. یا مثلاً برخی فقهای اهل سنت برای ابروها منفعت «جلوگیری از ورود عرق به چشم» را مطرح کرده اند. برخی برای آلت تناسلی مرد منافع «وطی و ایلاذ و استمساک بول و پرتاب بول و جمع آوری منی و جماع کردن» را برشمرده اند و ده ها منفعت دیگر که می توان برای اعضا

۱ - سید ابوالقاسم خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ص ۴۴۹- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۳، ص ۳۱۱

۲ - احمد حاجی ده ابادی، قاعده دیه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت، فصلنامه فقه و حقوق، شماره ۲، ص ۱۳

برشمرده. حال این که برای از بین بردن تک تک این منافع، دیه کامل وجود داشته باشد، امری بعید و دور از ذهن می باشد. از سوی دیگر، استثنا کردن برخی و پذیرفتن برخی دیگر ترجیح بلامرجح است.<sup>۱</sup>

### نقد نظریه عدم شمولیت

برخی جواب داده اند این که میگویند دوشنوایی یا دو بینایی نداریم را قبول داریم زیرا اینها یکی هستند و با زوال هر یک از آنها دیه کامل متعین میشود زیرا منفعت واحدی هستند. و مانند اعضای است که واحد هستند.

و نیز به نظر می رسد عمومیت روایت شامل هر منفعتی در انسان نشود چرا که در مقام استعمال قاعده تنها به مواردی اشاره شده است که منافع از اهم موارد و یا منفعت غالبی عضو بوده است به عنوان مثال هنگامی که از بینایی سخن به میان می آید منفعت غالبی چشم است اگر چه منفعت زیبایی نیز دارد، بویایی منفعت غالبی بینی است، و همینطور سایر منافع که در این باره ذکر شده است. و مهمترین مرجع در این باره شاید بر عهده عرف گذاشته شده است که بر اساس نظر عموم مردم و نه طبقه متخصصین آیا منفعتی که از بین رفته است منفعت غالبی عضو می باشد یا خیر از این روی برخی از فقها در بیان بعضی منافع حکومت را بیان می دارند نه دیه را چنانکه در باب از بین بردن منفعت شیر از پستان های زنان گفته شده است: و أما لو انقطع بسبب الجنایة لبنها أو تعذر نزوله أو کانت الجنایة سببا لعدم نزوله فی وقتہ فیجب فی الكلّ الحکومة لعدم نصّ علی کونها مشمولاً للنصوص، و لیس اللبن من المنافع اللازمه المستمره للتدی حتی توجب الدیة کمنافع البصر و اللسان و غیرهما<sup>۲</sup>

به عقیده ایشان از آنجایی که شیر از جمله منافع لازم و مستمر برای پستان محسوب نمی شود نمی توان نسبت به آن دیه کامل را حکم نمود و در مقابل به بینایی و تکلم مثال می زنند که اینگونه منافع از جمله منفعت های غالبی و مستمر برای عضو مربوطه محسوب می شود و در نتیجه می توان برای از بین بردن آن دیه کامل را در نظر گرفت. در همین باب (جنایت بر پستان زن) سید جواد عاملی

۱ - احمد حاجی ده ابادی، قاعده دیه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت، فصلنامه فقه و حقوق، شماره ۲، ص ۱۳

۲ - رضا مدنی کاشانی، کتاب الدیات، ص: ۲۳۷

نیز چنین حکمی می دهد و در توضیح منافع مستمره می فرماید «إذ المراد من المنافع المستمرة ما يمكن الانتفاع متى شاء وليس هنا كذلك

همچنین سید عبدالاعلی سبزواری در بحث جناب بر زبان به گونه ای که باعث قطع تکلم شود ضابطه ای را بیان می دارد که «بل و اعتبارا، لأن المدار فی مقادیر الجنایات علی المنفعة الغالبه»<sup>۱</sup> بنابراین می توان به این ضابطه رسید که هر منفعتی که در انسان جزء منافع غالبی و مستمر انسان باشد از بین رفتن آن دیه کامل خواهد داشت.

### گفتار پنجم- دیه ی غده ها

با بررسی که انجام دادیم در بخش عضو و تعریف آن به این نتیجه رسیدم که عضو(اندام) عبارتست از مجموعه بافت های تخصصی و یا تغییر شکل یافته ای که به منظور عملکردی خاص در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و گفتیم که با این تعریف سلول و یا بافت های ساده ابتدایی نمی توانند اندام نام بگیرند و اگر همین بافت های ابتدایی چنانچه پیشرفت نمایند و در غالب دستگاهی فعال در بدن قرار بگیرند می توان عنوان عضو و یا اندام را بر آن نهاد از این روی می توان به غدد نیز به عنوان اندام و عضو نگاه نمود چنانکه توسط متخصصین گاه به برخی از این غدد اندام و عضو گفته شده است.<sup>۲</sup>

در بدن انسان غدد فراوانی وجود دارد که نبود هر یک فعالیت بدن انسان را دچار اختلال میکند متخصصین غده ها را به غده های درون ریز و برون ریز تقسیم میکنند. غده های درون ریز شامل (غده پینه آل، هیپوتالاموس، هیپوفیز، تیروئید، پاراتیروئید، تیموس، غده فوق کلیوی، لوزالمعده، تخمدان، بیضه.) و غدد برون ریز شامل (معده، کبد، روده باریک، غده بارتولین، غده پیازی میز راهی و..) که هر کدام در ذیل توضیح داده شده است.

۱ - سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الأحكام، ج ۲۹ ص ۱۸۸

۲ - حجه الله اکبر زاده پاشا، آناتومی و فیزیولوژی پایه و کاربردی، ص ۹۶-۹۷

**غده پینه آل:** که در عمق مغز قرار دارد کارکرد دقیق آن هنوز مشخص نیست البته معلوم شده است که این غده هورمونی به نام ملانونین را ترشح میکند که گمان می رود با چرخه روزانه خواب و بیداری مرتبط باشد.

**غده هیپوتالاموس:** هورمون هایی به نام عوامل آزاد کننده را ترشح میکند که کارکرد هیپوفیز را کنترل میکنند و به عنوان رابط بین دستگاه های عصبی و غدد درون ریز عمل می کنند.

**غده هیپوفیز:** که به عنوان غده رئیس شناخته شده است و هورمون هایی تولید می کند که بافت درون ریز واقع در سایر غده های درون ریز و نیز رشد بدن را تحریک و کنترل می کند بخش خلفی این غده همچنین هورمون هایی را ترشح میکند که حجم ادرار انقباض رحم در طول زایمان را کنترل میکند.

**غده تیروئید:** این غده هورمون هایی را تولید می کند که متابولیسم را تنظیم می کنند. همچنین برخی سلول های تیروئید هورمون کلسی تونین را ترشح می کنند که غلظت خونی کلسیم را کاهش می دهد.

**غده پارا تیروئید:** چهار غده پارا تیروئید واقع در پشت نیروئید هورمونی را تولید می کنند که غلظت خونی کلسیم و فسفات را تنظیم می کند. کلسیم برای سلامت استخوان ها حیاتی است و به همراه فسفات، نقش مهمی را در کارکرد عصب و عضله ایفا می کند.

**غده تیموس:** اندام تخصص یافته در دستگاه ایمنی بدن است. تنها فعالیت شناخته شده ی آن بالغ کردن لنفوسیت تی است که سلول های حیاتی برای دستگاه ایمنی بدن هستند (یعنی لنفوسیت های نابالغ از طریق خون به غده ای در پشت جناغ سینه به نام تیموس منتقل شده و در آنجا بالغ می شوند).

**غدد فوق کلیوی:** غده های فوق کلیوی در بالای کلیه قرار دارند. هر غده یک قشر لایه خارجی و یک مدولا (مرکز) دارد. قشر، هورمون های کورتیک . استروئیدی با کورتونی (که در کمک به تنظیم غلظت خونی نمک و قند نقش دارند) و مقادیر کم هورمون های جنسی مردانه (که ایجاد برخی از



مشخصات جنسی مردانه را تحریک میکنند) و نورایی نقرین را ترشح می کند که در پاسخ به استرس، ضربان قلب و خونرسانی به عضلات را افزایش می دهند.

**لوزالمعده:** آنزیمهای گوارش کننده ای تولید می کند که به هضم غذا کمک می کنند همچنین هورمون های انسولین و کلوکاگون را ترشح می کند که نقش مهمی را در تنظیم سطح گلوکوز خون ایفا میکند

**تخمندان:** هورمون های جنسی زنانه یعنی پروژسترون و استروژن را می سازند که چرخه قاعدگی را تنظیم می کنند. استروژن همچنین باعث ایجاد برخی از مشخصات جنسی زنانه از جمله بزرگ شدن پستان ها میشود.

**بیضه:** تولید اسپرم و ترشح هورمون جنسی مردانه یعنی تستوسترون را بر عهده دارند. این هورمون مسئول شروع بلوغ و ایجاد مشخصات جنسی ثانویه مردانه از جمله موی صورت است.

### غدد درون ریز

این غده شامل غده اشکی، که در بالای کاسه چشم قرار دارد و اشک تولید می کند. غده اشکی همانند غده بزاقی پیوسته درحال ترشح است و مهم ترین ماده درون اشک انزیم لیزوژیم است که باکتری ها را کنترل را می کنند.

**هیپوتالاموس:** زیر نهنج دمای بدن، گرسنگی، تشنگی، و چرخه زمانی بدن را تنظیم می کند. به طور کلی هیپوتالاموس مرکز اعمال غریزی است. مانند احساس گرسنگی، سیری، تشنگی، تنظیم دمای بدن، تنظیم فشار خون، رفتارهای هیجانی مثل خشم و ترس و اضطراب و نیز عاطفه، نیز باعث ترشح هورمون های متعددی می شود.

**غدد بزاقی بنا گوشی:** این غده مسئول ترشح ۲۵ درصد از بزاق است و ترشحات هر غده توسط مجرای به کف دهان در طرفین بند زبان تخلیه می گردد، اعمال مختلفی را عهده دار می باشد، مانند مرطوب نگاه داشتن مخاط دهان، عمل محافظتی، هضم اولیه مواد قندی با داشتن آمیلاز.

**غدد بزاقی زیر آرواره ای:** این غده مسئول ترشح ۷۰ درصد از بزاق می باشد. ترشحات هر غده توسط مجرایي به کف دهان در طرفین بند زبان تخلیه می گردد, اعمال مختلفی را عهده دار می باشد, مانند مرطوب نگاه داشتن مخاط دهان, عمل حفاظتی, هضم اولیه مواد قندی با داشتن امیلاز

**غدد بزاقی زبر زبانی:** غده بزاقی از سه غده اصلی در دو طرف تشکیل ده و اعمال مختلفی را عهده دار می باشد مانند مرطوب نگاه داشتن مخاط دهان, عمل حفاظتی بافت های دهان, هضم اولیه مواد قندی با داشتن آمیلاز

**غدد کیسه منی:** به دلیل اینه مواد ترشحي آن از راه مجاری به بیرون می ریزد جزو غدد برون ریز محسوب میشود مایع مترشحه از کیسه منی ۶۰ درصد مایع منی را تشکیل میدهد. این مایع در آمیزش جنسی کار حمل و تغیه اسپرم را به عهده دارد. حالت قلیایی این مایع اسپرم را در محیط اسیدی واژن زن حفاظت می کند. این مایع همچنین حاوی پروتئین, آنزیم قند. موکوس. ویتامین C و پروستا گلاندين ها است..

**غدد پروستات:** غده پروستات در موقع انزال منقبض می شود و ماده شیری رنگ قلیایی به منی اضافه می کند. حالت ژلاتینی منی به دلیل همین ماده است. مایع تولید شده بوسیله پروستات به همراه اسپرم در کیسه های منی ذخیره می شود. مایع ترشح شده بوسیله پروستات یک سوم منی را تشکیل می دهد. این مایع در پامیزش کار حمل و تغذیه اسپرم را به عهده دارد. حالت قلیایی این مایع , اسپرم را در محیط اسیدی واژن حفاظت می کند.

**غدد پیازی میز زاهی:** هر یک از غدد پیازی – میز راهی در انسان تقریبا به اندازه یک نخود است. در طول تحریک جنسی و قبل از انزال این دو غده ماده ای روشن, شور, چسبناک و قلیایی ترشح می کنند تا مسیر عبور اسپرم ها را نرم و لزج کند تا به راحتی از مجرای خروجی مثانه عبور کنند. همچنین برای از بین بردن اثر اسیدی میزراه و ضد عفونی کردن آن این ماده قلیایی و شور است.

**غدد بارتولین:** دو غده هستند که هر کدام به اندازه یک نخودند. این دو غده در نزدیکی منفذ واژن (مهبل) واقع شده اند و در دستگاه تولید مثلی زنان قرار دارند. غدد بارتولین موکوسی را به درون دهلیز می ریزد و سطح آن را لغزنده می کند تا مقاربت آسان شود. این غده مانند غدد پیازی-میزراهی (بولیواوترال) در دستگاه تولید مثلی مردان عمل می کنند.

**غدد مومی گوش:** دو غده بیضی شکل هستند که زیر پوست لاله گوش و در بافت چربی گوش قرار دارند. این دو غده موم گوش خارجی را تامین می کند. موم این غدد باعث جلوگیری از ورود باکتری ها و حشرات و قارچ ها و آب به گوش می شود. سرومن یا جرم گوش از مخلوط کردن ترشح خود غدد یا سیوم و سلول های اپیدرمی مرده به وجود می آید. جرم گوش پرده گوش را قابل انعطاف و روان نگه می دارد. و مجرای گوش خارجی را پاک سازی می کند. همچنین پوشش موهای محافظ گوش به غدد مومی در محافظت از گوش کمک می کند.

**غدد مخاطی بینی:** مجموعه غددی که در منطقه تنفسی از غشا مخاطی بینی قرار دارند. غدد مخاطی بینی میگویند. غدد درون بینی سه نوع عمده دارند: غدد قدامی سروز، غدد مخاطی، و غدد یومن می باشد. غدد قدامی بینی به مرطوب بودن بینی یا مخاط کمک میکنند. وظیفه غدد مخاطی بینی ترشح مخاط است. غدد یومن در منطقه بویایی به بو کردن کمک می کند.

**غدد شبه پروستاتی زنانه:** محل غدد شبه پروستاتی زنانه در منطقه عمومی فرج است. این غدد واقع در دیواره قدامی مهبل (واژن) در پایان و پایین تز از مجرای ادرار است. همانند غده پروستات در مردان می باشند. انزال زن، که در طول فعالیت جنسی، به خصوص در زمان اوج لذت جنسی زن، یک ترکیب تا حدودی شبیه به مایع تولید شده در مردان توسط غده پروستات است.

**غددشیری (غدد پستانی):** هر پستان از ۲۰-۱۵ بخش به نام «لوب» تشکی شده است. هر لوب به نوبه خود از لوبلهای کوچکتر و در ناهیت هزاران لوبول ریز تشکیل یافته است که در آنها شیر تولید می شود، بنابراین کار اصلی این غدد تولید شیر می باشد.

**کبد:** بزرگترین غده در بدن کبد است که در فعالیت های سوخت و ساز بدن مانند گوارش نقش دارد. از اهم فعالیت آن:

به دام انداختن سموم و تصفیه آنها یا تبدیل کردنشان به مواد بی ضرر، متابولیسم داروها، شرکت در خون سازی (در دوره پیش از تولد)، مقاومت در برابر عفونت ها، فراهم ساختن سریع انرژی در هنگام ضرورت، ذخیره بسیاری از مواد از جمله گلوکز، آهن، و... ساخت دائمی پروتئین های مختلف از جمله فاکتورهای انعقادی خون می باشد. کبد به عنوان مخزن خون نیز عمل می کند.

**معهده:** عضلات معده باعث حرکت آن می شوند. به علت وجود شیره معده و حرکات معده، غذا در معده به ذرات کوچکی خرد و هضم می شود تا غذا بتواند در روده باریک جذب شده و از طریق خون به قسمت های مختلف بدن می رسد تا غذای کافی برای کارکرد مناسب اعضای بدن را فراهم کند.

**روده باریک:** تمامی سطح مخاط روده با برجستگی های ریزی پوشیده شده که جذب مواد غذایی را امکان پذیر می سازد. مواد غذایی هضم شده و مورد نیاز بدن از روده باریک جذب شده و از طریق خون به قسمت های مختلف بدن می رسد تا غذای کافی برای کارکرد مناسب اعضای بدن را فراهم کند.

و براساس احادیث و برخی قواعد مربوط به دیه ی اعضا، که از جمله ی آن قواعد قاعده ی دیه ی اعضای زوج و فرد است که به آن پرداخته شد، هر عضوی خواه مقصود از آن زیبایی باشد اگر جنایت منجر به از بین رفتن جمال آن عضو شود، دیه ی کامل واجب می شود و هر عضوی که مقصود از آن منفعت باشد اگر جنایت منفعت آن را از بین ببرد، دیه ی کامل واجب می گردد. و غدد نیز از جمله اعضایی است که به گفته منحصصین دارای منفعت زیادی هستند و لذا این قاعده نیز در این اعضا جاری و ساری است.

## جمع بندی و نتیجه گیری

## فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

### الف: منابع فارسی

- ۱) الهی، بهرام، استخوان شناسی، چاپ پنجم، انتشارات جیحون، بی تا
- ۲) راس و ویلسون، آناتومی و فیزیولوژی در سلامت و بیماری، ترجمه دکتر عباس حق پرست، نشر سالمی-جامع نگر، چاپ اول ۱۳۸۳ش
- ۳) رواسی، علی اصغر، آناتومی انسان، نگارش قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۳
- ۴) مردوخی، رشاد، فرهنگ اصطلاحات علوم پزشکی، برگرفته از فرهنگ اصطلاحات علمی و فنی مگ گروهیل، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
- ۵) حسن زاده طاهری، محمد مهدی. ابراهیم زاده بیدسکان، علیرضا، آناتومی انسانی پایه، جهاد دانشگاهی مشهد ۱۳۸۷ش

۶) گلبن، حجه الله اکبر زاده پاشا، آناتومی و فیزیولوژی پایه و کاربردی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۵ش

### ب: کتب حدیث امامیه

- ۱) حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ
- ۲) طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ش.

۳)

### ج: کتب فقه امامیه

ابن البراج، عبد العزیز، المهدب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ

حلی، محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر حلی، **إيضاح الفوائد**، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷هـ

حلی، حمزه بن علی، **غنیة النزوع**، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ  
أردبیلی، أحمد، **مجمع الفائدة و البرهان**، قم، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة، بی تا.  
حلی (علامة الحلی)، ابو منصور حسن بن یوسف مطهر الأسدی، **قواعد الأحكام**، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ

همان، **إرشاد الأذهان**، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ

همان، **تحریر الأحكام**، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰هـ

حلی (محقق حلی)، أبو القاسم نجم الدین جعفر بن حسن، **المختصر النافع**، تهران، قسم الدراسات الإسلامیة فی مؤسسه البعثة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۲هـ الطبعة الثالثة، ۱۴۱۰.

همان، **شرائع الإسلام**، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸هـ

سیوری حلی، مقداد بن عبدالله، **التنقیح الرايع لمختصر الشرايع**، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول ۱۴۰۴هـ

خوئی، ابو القاسم، **مبانی تکملة المنهاج**، قم، موسسه احیا آثار امام خوئی، چاپ دوم، ۱۴۲۲هـ

سبزواری، عبد الاعلی، **مهدب الأحكام**، قم، موسسه المنار، چاپ چهارم ۱۴۱۳هـ..

بغدادی (شیخ مفید)، محمد بن نعمان، **المقنعه**، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ

طباطبائی، علی، **ریاض المسائل**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ

طوسی، محمد بن حسن، **النهاية**، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ دوم ۱۴۰۰هـ..

همان، **المبسوط فی فقه الامامیة**، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷

..۵

عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالک الإِفْهَام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول،

۱۴۱۳هـ

فاضل آبی، زین الدین آبی علی الحسن بن آبی طالب ابن آبی المجد یوسفی، کشف الرموز، قم،

مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۸ هـ

فاضل هندی، محمد بن الحسن أصفهانی، کشف اللثام، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول،

۱۴۱۶هـ

قمی، علی بن محمد بن محمد، جامع الخلاف و الوفاق، قم، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر

(عج)، چاپ اول، ۱۳۷۹.

مکی عاملی (شهید اول)، آبی عبد الله محمد، القواعد و الفوائد، قم، منشورات مکتبه المفید، بی تا.

موسوی خمینی، روح الله، تحرير الوسيلة، نجف، دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هـ

لنکرانی، محمد فاضل، تفصیل الشریعه، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.

### کتب حدیث اهل سنت

ابن آبی شیبیه، أبو بکر، المصنف فی الأحادیث والآثار، الرياض، مکتبه الرشد، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ

ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان،

بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۳ م.

ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن یزید القزوینی، سنن ابن ماجه، بی جا، دار إحياء الكتب العربیة، بی تا.

ابو داود، سلیمان بن اشعث، سنن آبی داود، صیدا، بیروت، المکتبه العصریة، بی تا.

ألبانی، محمد ناصر الدین بن الحاج، إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، بیروت، المکتب

الإسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ هـ ۱۹۸۵ م.



بخاری، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة، **صحيح البخاری**، بی جا، دار طوق النجاء، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ هـ

بيهقي، أحمد بن حسين بن علي بن موسى، **سنن الكبرى**، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۴ هـ ۲۰۰۳ م.

ترمذی، محمد بن عيسى، **سنن الترمذی**، مصر، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، الطبعة الثانية، ۱۳۹۵ هـ ۱۹۷۵ م.

دارقطني، أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد، **سنن الدارقطني**، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴ هـ ۲۰۰۴ م.

شوکانی، محمد بن علی، **نیل الأوطار**، مصر، دار الحديث، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ هـ ۱۹۹۳ م.

صنعانی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري اليماني، **المصنف**، بيروت، المكتب الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ هـ

مسلم بن الحجاج، قشيري نيشابوري، **صحيح مسلم**، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا.

نسائي، أبو عبد الرحمن، **سنن الكبرى**، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ ۲۰۰۱ م.

همان، **سنن نسائي**، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ هـ ۱۹۸۶ م.

### کتاب فقه مذاهب اربعه

ابن رشد، محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد، **بداية المجتهد ونهاية المقتصد**، القاهرة، دار الحديث، ۱۴۲۵ هـ ۲۰۰۴ م.

ابن ضویان، إبراهيم بن محمد بن سالم، **منار السبيل**، بی جا، المكتب الإسلامي، الطبعة السابعة، ۱۴۰۹ هـ ۱۹۸۹ م.

ابن عابدین، محمد امین بن عمر بن عبد العزیز عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دار  
الفکر، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲ هـ ۱۹۹۲ م.

ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد، الکافی فی فقه أهل المدينة، الرياض،  
مکتبة الرياض الحديثة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۰ هـ ۱۹۸۰ م.

ابن فوزان، صالح بن فوزان بن عبد الله، الملخص الفقهي، الرياض، دار العاصمة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ هـ  
ابن قدامة، موفق الدين أبي محمد عبد الله بن أحمد، الکافی فی الفقه الامام احمد، بی جا، دار الکتب  
العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۴ م.

ابن مفلح، برهان الدين إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن محمد، المبدع فی شرح المقنع، بیروت، دار  
الکتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ هـ ۱۹۹۷ م.

ابن منذر، محمد بن إبراهيم، الإقناع، بی جا، بی نا، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ هـ

ابن مودود، عبد الله بن محمود، الاختيار لتعليل المختار، القاهرة، مطبعة الحلبي، ۱۳۵۶ هـ ۱۹۳۷ م.

ابن نجيم، زين الدين بن إبراهيم بن محمد، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، بی جا، دار الکتاب  
الإسلامي، الطبعة الثانية، بی تا.

ابن همام، كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسي، فتح القدير، بی جا، دار الفكر، بی تا.

أزهري، صالح بن عبد السمیع، الثمر الدانی شرح رسالة ابن أبي زيد القيرواني، بیروت، المکتبة  
الثقافية، بی تا.

أنصاري، زكريا بن محمد بن زكريا، أسنى المطالب فی شرح روض الطالب، دار الکتاب الإسلامي، بی  
جا، بی تا.

همان، فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب، بی جا، دار الفكر، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۴ م.

بابتی، محمد بن محمد بن محمود، العناية شرح الهداية، بی جا، دار الفكر، بی تا.

بهوتی، منصور بن یونس بن إدريس، **الروض المربع شرح زاد المستقنع**، بی جا، دار المؤید - مؤسسه الرسالة، بی تا.

بهوتی، منصور بن یونس بن إدريس، **كشاف القناع عن متن الإقناع**، بی جا، دار الكتب العلمية، بی تا.

جمل، سلیمان بن عمر بن منصور، **حاشیة الجمل**، بی جا، دار الفکر، بی تا.

جوینی، عبد الملك بن عبد الله بن يوسف بن محمد، **نهاية المطلب في دراية المذهب**، بی جا، دار المنهاج، الطبعة الأولى، ۱۴۲۸ هـ ۲۰۰۷ م.

حجاوی، شرف الدین أبو النجا موسی بن أحمد، **الإقناع في فقه الإمام أحمد بن حنبل**، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

حداد، أبو بكر بن علی بن محمد، **الجوهرة النيرة**، بی جا، المطبعة الخيرية، الطبعة الأولى، ۱۳۲۲ هـ

زیلعی، فخر الدین عثمان بن علی، **تبيين الحقائق**، قاهره، المطبعة الكبرى الأميرية، الطبعة الأولى، ۱۳۱۳ هـ

سرخسی، محمد بن أحمد بن أبی سهل، **المبسوط**، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۳ م.

سمرقندی، محمد بن أحمد بن أبی أحمد، **تحفة الفقهاء**، لبنان، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۴ م.

شافعی، محمد بن إدريس، **الأم**، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۰ هـ ۱۹۹۰ م.

شربینی، شمس الدین محمد بن أحمد، **الإقناع في حل ألفاظ أبي شجاع**، بیروت، دار الفکر، بی تا.

همان، **مغنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج**، بی جا، بیروت، دار المعرفة، الطبعة

الرابعة، ۱۴۳۱ هـ ۲۰۱۰ م.

شنقیطی، محمد بن محمد المختار، **شرح زاد المستقنع**، دروس صوتیة قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية.

صاوی مالکی، أحمد بن محمد، حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر، بی جا، دار المعارف، بی تا.

عثیمین، محمد بن صالح بن محمد، شرح الممتع علی زاد المستقنع، بی تا، دار ابن

الجوزی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۸ هـ

غزالی، محمد بن محمد، الوسیط فی المذهب، القاهرة، دار السلام، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ هـ

قرافی، أحمد بن إدیس بن عبد الرحمن، الذخیرة، بیروت، دار الغرب الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۹۹۴ م.

کاسانی، ابو بکر بن محمد بن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بی جا، دار الکتب

العلمیة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ هـ ۱۹۸۶ م.

مالک، ابن أنس بن مالک بن عامر الأصبیحی، المدونة، بی جا، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ

۱۹۹۴ م.

ماوردی، أبو الحسن علی بن محمد بن محمد بن حبیب، الحاوی الکبیر، بیروت، دار الکتب العلمیة،

الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ هـ ۱۹۹۹ م.

مرغینانی، برهان الدین علی بن أبی بکر، الهدایة فی شرح بداية المبتدی، بیروت، دار احیاء التراث

العربی.

مقدسی، عبد الرحمن بن إبراهیم بن أحمد، العدة شرح العمدة، القاهرة، دار الحدیث، ۱۴۲۴ هـ ۲۰۰۳

م.

مقدسی، عبد الرحمن بن محمد بن أحمد بن قدامة، الشرح الکبیر علی متن المقنع، بی جا، دار الکتب

العربی للنشر والتوزیع، بی تا.

مواق، محمد بن یوسف العبدری، التاج والإکیل لمختصر خلیل، بی جا، دار الکتب

العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ هـ ۱۹۹۴ م.

میدانی، عبد الغنی بن طالب بن حمادة بن إبراهیم الغنیمی الدمشقی، اللباب فی شرح الکتب، بیروت،

المکتبة العلمیة، بی تا.

نفرای، شهاب الدین أحمد بن غانم (أو غنیم) بن سالم ابن مهنا، الفواکه الدوانی، بی جا، دار الفکر،  
۱۴۱۵ هـ ۱۹۹۵ م.

نووی، محیی الدین یحیی بن شرف، روضة الطالبین وعمدة المفتین، بیروت، دمشق، عمان، المكتب  
الإسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۲ هـ ۱۹۹۱ م.

همان، المجموع شرح المهدب، بی جا، دار الفکر، بی تا.

هیتمی، أحمد بن محمد بن علی بن حجر، الفتاوی الفقهیة الكبرى، بی جا، بی تا، بی تا.

همان، تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۵۷ هـ ۱۹۸۳ م.

#### اصول فقه (اهل سنت)

ابن فراء، محمد بن الحسین بن محمد بن خلف، العدة فی أصول الفقه، بی جا، بی تا، الطبعة الثانية،  
۱۴۱۰ هـ ۱۹۹۰ م.

ابن قدامة، موفق الدین أبی محمد عبد الله بن أحمد، روضة الناظر وجنة المناظر، بی جا، مؤسسه  
الریان للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ۱۴۲۳ هـ ۲۰۰۲ م.

جصاص، أحمد بن علی أبو بکر الرازی، الفصول فی الأصول، بی جا، وزارة الأوقاف  
الکویتية، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۴ م.

جوینی، عبد الملك بن عبد الله بن یوسف بن محمد، البرهان فی أصول الفقه، بیروت، دار الکتب  
العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ هـ ۱۹۹۷ م.

زحیلی، وهبة، أصول الفقه الإسلامی، دمشق، دار الفکر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ ۱۹۸۶ م.

زیدان، عبد الکریم، الوجیز فی أصول الفقه، تهران، نشر احسان، الطبعة السابعة، ۱۴۲۷ هـ ۲۰۰۶ م،  
۱۳۸۵ ش.

سبکی، تقی الدین علی بن عبد الکافی بن علی، **الإبهاج فی شرح المنهاج**، بیروت، دار الکتب  
العلمیة، ۱۴۱۶هـ ۱۹۹۵ م.

سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، **الأشباه والنظائر**، بی جا، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ  
۱۹۹۰ م.

شیرازی، أبو اسحاق إبراهيم بن علی بن یوسف، **التبصره فی أصول الفقه**، دمشق، دار  
الفکر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ هـ

شیرازی، أبو اسحاق إبراهيم بن علی بن یوسف، **اللمع فی أصول الفقه**، دار الکتب  
العلمیة، الطبعة الثانية، ۲۰۰۳ م، ۱۴۲۴ هـ

عززی، عبد الله بن یوسف بن عیسی بن یعقوب الیعقوب الجدیع، **تیسیر علم أصول الفقه**، بیروت،  
مؤسسة الريان للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ هـ ۱۹۹۷ م.

قرافی، أحمد بن إدريس بن عبد الرحمن، **شرح تنقيح الفصول**، شركة الطباعة الفنية  
المتحدة، الطبعة الأولى، ۱۳۹۳ هـ ۱۹۷۳ م.

محمد النملة، عبد الکریم بن علی، **المهذب فی علم الأصول الفقه المقارن**، الرياض، مكتبة  
الرشد، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ هـ ۱۹۹۹ م.

ادریس، عوض احمد، **الدية بين العقوبة و التعويض**، بیروت، دار و مكتبة الهلال، الطبعة الأولى، ۱۹۸۶

عوده، عبد القادر، **التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي**، بیروت، دار الکتب العربی، بی

تا.ش

## کتب لغت

ابن اثیر، مبارک بن محمد، **النهاية في غريب الحديث والأثر**، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول بی تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی، **لسان العرب**، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.  
جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية**، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.

فراهیدی، خلیل بن أحمد، **العین**، قم، هجرت، چاپ دوم ۱۴۱۰ هـ.  
واسطی، زبیدی، محب الدین، سید محمد مرتضی، **تاج العروس**، بیروت، دار الفکر، چاپ اول ۱۴۱۴ هـ.  
فیروزآبادی، مجد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب، **قاموس المحيط**، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثامنة، ۱۴۲۶ هـ ۲۰۰۵ م.

فیومی، أحمد بن محمد بن علی، **مصباح المنیر**، قم، دارالرضی، چاپ اول، بی تا.  
قلعه جی، محمد رواس؛ قنیزی، حامد صادق، **معجم لغة الفقهاء**، بیروت، دار النفائس، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۸ م.  
مجمع اللغة العربية بالقاهرة (إبراهيم مصطفى / أحمد الزيات / حامد عبد القادر / محمد النجار)، **معجم الوسيط**، بی جا، دار الدعوة، بی تا.

## مقالات

جعفری، أحمد بن عبد الله، "دیه ما فی جوف الإنسان من الأعضاء" **مجلة العدل**، شماره ۱۰، ۱۴۲۲ هـ.  
حاجی ده آبادی، احمد، "ارش؛ ماهیت، شیوه محاسبه و مسؤل آن" **مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز**، دور دوم، شماره اول، سال ۱۳۸۹ ش،

حاجی ده آبادی، احمد، "قاعده ديه اعضا در فقه اماميه و اهل سنت" فصل نامه فقه و حقوق،

۱۳۸۳ ش، شماره ۲،

قحطانی، محمد بن سعید بن عبد الله، "أحكام الجنایة علی طحال الآدمی" مجله العدل، شماره ۹،

۱۴۲۲هـ

سایت و نرم افزار

معاونت حقوقی و امور مجلس ([www.hvm.ir](http://www.hvm.ir))

المکتبه الشامله

کتابخانه اهل بیت



## Abstract

Deeyeh is a matter which is obligatory due to the murder of a human being or a crime against his members. Diyah members are divided into jurisprudential and impersonal jurisprudence. In Imamieh jurisprudence, it is cited in support of a damned diyeh for a crime committed by a member to particular or general narrations entered from (أمام عليه السلام).

The discussion of the internal affairs of the internal members has not been raised among the early jurists, and in the jurisprudential school, there can be no discussion of internal divineism, but contemporaries have paid some attention to this issue. Although contemporary jurisprudents disagree about whether internal members are in charge of Diah or Arsh. However, the views of those scholars who believe that crimes against the internal organs are the responsibility of the Diah, is subject to the general provisions of the Crimes It is less harmonious than the breathtaking ones, and these are general texts, and there is no reason to attribute this rule to internal members.

In Sunnist jurisprudence, the validity of the divine praise for internal members is also permitted by analogy if the analogy conditions, which are pivotal for knowing the cause and its existence, are by analogy. Although Sunni jurisprudents disagree with one member due to the fact that the Diah belongs to a member. Some reasons for the Diya's belonging to the past are the loss of the benefit of that member. Some of the benefits and benefits together ... and others are the reason for the full attachment of a Diya to a member, "destroying beauty in full" or "destroying the benefit The purpose of the member is completely "mentioned.

**Keywords:** Diah, government, internal organ, Diah, couple and individual members, Diah internal organs.



*Jurisprudence High School Complex*  
*High school specialized law*  
*Master's Degree in jurisprudence and the law*

**Internal members from the point of view of Islamic jurisprudence  
and medical knowledge and its Diyeh**

Supervisor: Dr. Hossein Ali Bay

Advisor: Dr. Hamid Seddiqy Kha

Student: Seyed Reza Hosseini

Education code: 1154910

June 2019